

# ● يك قتل و ۲۴ متهم

● پده منځځني ختيځ كښې د تيلو عايدات

سه تن از ورزشکاران لسه زر غو نه  
از راست به چپ: بيفله ملالی، بيفله سيرا  
شيون و بيفله سجي



کوچه

Ketabton.com



# بناغلی محمد نعیم از مسکو بکابل بازگشت

بناغلی محمد نعیم نماینده خاص و فوق العاده رئیس دولت که برای یکبار دیسده رسمی از اتحاد شوروی بانکشورفته بو دند ساعت چهارو سی دقیقه بعد از ظهر «۲۳» سنبله بکابل مواصلت نمودند . بناغلی محمدنعیم در میدان عوالتی از طرف داکتر محمد حسن شرق معاون

صدارت بعضی ازاغضای کابینه دگر جنرال عیداکریم مستغنی لوی در ستیز وسفیر کبیر اتحاد شوروی مقیم کابل استقبال شدند . طبق اطلاع نماینده آژانس باختر بناغلی محمد نعیم دراین مسافرت ملاقات ها یی بابل ، بر یژنیف،سکرتر جنرال کمیته مرکزی

حزب کمو نیست اتحاد شوروی و ا. ن. کاسکین رئیس شورای وزیران آنکشور به عمل آورده در فضای بسیار دوستانه صورت گرفت . دراین مسافرت بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه با ایشان همرا بود .



بناغلی محمدنعیم نماینده فوق العاده رئیس دولت و صدرا عظم افغانستان در میدان بین المللی کابل موقعیکه ازطرف دکتور محمدحسن شرق معاون صدر اعظم و بعضی ازاغضای کابینه استقبال شدند.

## دالجزایر جرگی

### دافغانستان ددو و فیصلو موسودی تصویب کړی

کابل دوی ۲۲ (ب) : په الجزایر کی دناییلو هیوادو جرگی دافغانستان ددو فیصلو موسودی چه یوه په وچه کی دپرتو هیوادو دخاصو اپتیاز دلی کولو دپاره دخانگی و تدبیرونو اوبله یی دهغو هیوادو دملاتی په پاره کی وه چه که وده یی کړیده تصویب کړیدی . په لومړی فیصله کی تصویب شویدی چه بحرته اوله سمندونه په وچه کی پرتو هیوادو دآزادی لاری دیدا کو لو دحق دتامین اوتطبیق اوددغو هیوادو دخاصو اپتیاوودلری کولو دپاره دبین المللی لازم و مرستو دپراړولو

پومپیدو دافغانستان له فضاخه دتیریدو په وخت کبلی ددولت درئیس اوسدرا عظم په نامه دمبارکی تلگرام مخابره کړی

کابل دوی ۲۲ (ب) : دفرانسی جمهوری رئیس بناغلی ژورژ پومپیدو وپه ورځ دافغانستان له فضا نه دتیریدو په وخت کی ددولت درئیس اوسدرا عظم بناغلی محمد داؤد په نامه دغه تلگرام له الوتکی نه مخابره کړیدی .

دافغانستان بدولت رئیس او صدراعظم بناغلی محمد داؤد کابل دافغانستان په فضا کی الوتنه ماته داموقع راکوی چه ناسی جلالتماب ته خپلی مبارکی وړاندی کړم ، ستاسی اودافغانستان دهغو علایقو دزیاتی پرمختیا دپاره چه زمونږ د هیوادونو ترمینځ شته خپلی دژبه له کومی هیلې څرگندی کړم .

(ژورژ پومپیدو)

## روزنامه ملی انیس نشرات خودرا از سر گرفت

روز نامه وزین ملی انیس روز ۱۷ سنبله به نشرات خود مجدداً آغاز کړد . شماره تازه انیس که پافوتوی بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدرا عظم جمهوریت جوان ما مزین است ازطبع بر آمده وتوزیع کړیدی .

روز نامه ملی انیس بعد از چپل وشش سال خدمت در راه ارائه اطلاعات وتونو پر اذهان وافکار عامه تقریباً سه ماه قبل یاروز نامه دیگری ادغام کړیدی بود .

پوهاند داکترنوبین وزیر اطلاعات و کلتور در پیام خود بمناسبت احیای مجدد روز نامه ملی انیس که در شماره ۱۷ سنبله آن چاپ شیده ابرت نشر روز نامه ملی انیس را بخواند کان وکار کتان وهکازان انیس و هموطنان تبریک گفته متذکر شده اسیست که این روز نامه اضافه از چپل سال بحیث یک نشریه مفید خدمات ارزنده را بوطن و هموطنان عزیز انجام داده بود .

پوهاند نوبین در پیام خود اظهار آرزومندی نموده است که در این دوره هما نظوریکه زعیم بزرگ ورهبر ملی بناغلی محمد داؤد جمهوریت جوان افغانستان و مسرد م افغانستان آرزو دارد روزنامه انیس درراه تقدیم اطلاعات ثقه وتونویر عامه تطبیقی اصلاحات وسوقی وهدایت جامعه افغان به سوی یک زندگی مطلوب قدم های مثبت و مفیدی بر دارد .

وزیر عدلیه خطاب به فارغان مرکز ستار مطالعات گفت :

## وظیفه مقدس قضامقتضی

### درایت عمیق امانت داری

### وتقوای همه جانبه میبایست

فارغان مرکز ستار مطالعات قضا یس حلف وظیفه را به نام جمهوریت افغانستان در برابر شورای عالی قضایی بجا آورده فارغان مرکز ستار مطالعات قضا که فرمان انسلاک شان به کدر قضا قیلا حضور بناغلی محمد داؤد رئیس دولت صدر اعظم جمهوریت افغانستان مطابق حکم ماده دهم فرمان ریاست جمهوری شرعاً سوم واحکام سایر فرامین متکی بان شرعاً صدور حاصل کړده بود حلف وظیفه را بنام جمهوریت افغانستان در برابر شورای عالی قضا که تحت ریاست بناغلی دکتور عیداکریم مجید وزیر عدلیه ولوی وزارت دایر کړیدی بود بجا آوردند .

مراحل تعیین فارغان مذکور به وظایف قضایی پروفق احکام فرامین جمهوریت ازطریق امریت عمومی اداری قضا تکمیل کړیدی . عنقریب وظایفی در کدر قضا بایشان سپرده خواهد شید .

بناغلی دکتور عبد المجید وزیر عدلیه خطاب به فارغان مذکور گفت مسرت دارم امروز یکدسته از جوانان کشور عزیز را برابر خود می بینم که مراحل تحصیل و ادبیک واختصاصی رشته قضا را به پای اكمال رسانیده واز امتحان معینه موفقاً بگذر آمده اند واکون در آستانه یک امتحان بزرگتر وارزشمند تر یعنی امتحان عملی در برابر مردم نجیب افغانستان قرار دارند وزیر عدلیه اضافه کړد جامعه از شمع بحیث قضات ،تامین حق عدالت را از طریق احترام ورعایت اساسات مقدس اسلام ودیة ارزشمهای جمهوریت افغانستان وتطبیق میال احکام فرامین وفوانین دولت توقی دارد .

دکتور عبد المجید علاوه کړد وظیفه دهمانطوریکه در جامعه ما یک وظیفه مقدس قبول شیده است بهمان پیمان یک وظیفه مسؤلیت وسنگین بوده مقتضی درایت عمیق امانت داری وتقوای همه جانبه میبایست بالخاصه درین مرحله حساس تاریخ نویی زندگانی ملی ما بیشتر از همه اوقات دیگر صمیمیت تقوا نراحت و پاک نفسی قضات مایورین دولت را تقاضا دارد .

بنا بادرك ایشمه حقایق روشن وبکسایتین میال آن باید طوری وظایف محوله انجام بدهید که در آن رضای خدای متعال خوشنودی وطن وتحسین نظام نوین وسعادت آور را که به قیادت ورهبری بناغلی محمد داؤد موسس این نظام به پیش میرود به وجه حسن کامیابی نمایند ودر روشنائی پارس رمز استکباری اسم با مسمی خادم شریعت ووطن عزیز را حاصل کنیده آنگاه البته شمع شاد و شایسته تبریک خواهی بود وموفقیت شاد در ساحه عمل کامیابی واقعی پنداشته خواهی شیددر غیر آن اگر خدای نا خو استه شما در اجرات قضایی ودیگر مکلفیت های تان افعال ورزیده ویا از صراط المستقیم منحرف می شویید نه تنها به کفرشیدید افعال موافقه می شویید بلکه جامعه ونظام اسناد ناگامی شاد را بدست تان خواهد داد پس بهتر آنکه خود را شایسته تبریکی مردم ودستگاه منصوبه تان سازید خدای متعال شما را در راه که در آن فلاح ورستگا ریست یار نماید .

کابل ۲۱ سنبله «ب»: طبق اطلاع نماینده آژانس باختر تمام وزراء کابینه دو لست جمهوری بصورت رضاکارانه و به منفعت عامه ایصله نموده اند تا هفته سه روز از صرف گوشت در منازل شخصی شان صرف نظر نمایند.

## آرشیف ملی هسته

### گذاری شد

غازی میباشند جمع آوری گردیده است. اسناد مهم این آرشیف عبارت است از مکاتیب امین الله خان لوگری یکی از مجاهدین ملی جنگ دوم افغان و انگلیس که عنوانی روشن شناسان قوم افغانستان بمنظور مقابله با استعمار نوشته شده و همچنین تعهد نامه بین امرای بارگزان و انگلستان در سال ۱۳۵۷ زمان سلطنت امیر دوست محمد خان صلح نامه بین امیر موصوف با برادران بارگزان در سال ۱۳۴۲ ز. قرار یک راپور دیگر روز شنبه کتابخانه های عامه در مرکز ولایات بادغیس و غور، لغمان، لوگر و بامیان افتتاح گردید.

کابل ۱۹ سنبله (ب): هسته آرشیف ملی ساعت ده قبل از ظهر روز شنبه توسط پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور در عمارت کتابخانه عامه گذاشته شد. پوهاند نوین اظهار امید کرد که کفایه هموطنان عزیز اسناد تاریخی را که جزئی از تاریخ ثبت شده ملی افغانستان میباشد یادریدل قیمت و با بصورت رضاکارانه اهدا به آرشیف ملی تقدیم کنند. در آرشیف ملی بیش از هزار نسخه سند که شامل مکاتیب قبایله ها، قراقرم، عهد نامه ها، صلح نامه ها از دوران احمد شاه بابا تا زمان امیر امان الله خان



رئیس کتابخانه وزارت اطلاعات و کلتور در باره اسناد موجوده آرشیف ها به پوهاند دکتور نوین و سایرین توضیحات میدهد

## معادن یا قوت جگد اک و سنگ رخام هیلمند

### مطالعه میگردد

کابل ۲۱ سنبله «ب»: مطالعات بمنظور بهره برداری از معدن یا قوت جگد اک آغاز گردید. یک منبع وزارت معادن و صنایع گفت که دیپلوم انجینیر عبدالرحمن قاضی خانی رئیس سروی معادن در اس یک هیات متخصصین داخلی و خارجی برای مطالعه بهره برداری از معدن یا قوت جگد اک اخیراً عازم ولسوالی سروبی گردید. یک منبع وزارت معادن و صنایع گفت قرار است هیات جاپانی مطالعات خود را در معادن رخام ساحه دوکانی واقع در ۱۷۰ کیلومتری منبع علاوه کردهای به اتفاق ولسوال شیر لشکرگاه آغاز نماید.

## دولایتونو خلکو او مامورینو دغوبنی دسپما په باب ددولت دتصمیم هر کلی کړی دی

ولایتونه دوی ۲۲ «ب»: دغوبنی د سیمایه باب ددولت دتصمیم په پیروی د بغلان ولایت مامورینو د بېلخ ولایت د وایرور نیسانود تخارولایت دجاه آب دولسوالی مامورینو او خلکو د لغمان او بامیانو دولایتونو مامورینو تصمیم نیولی دی چه دیسونود تلف کیدو د مخنوی په غرض په خپلو کورونو کی په هفته کی دوی ورشی غوښه پخه نکړی. د بېلخ، بغلان او تخارله ولایتونه د باختر آژانس خبریال خبر ورکوی چه خلکو دغوبنی دسپما په باب ددولت د اقدام چه هر کلی کړی اوښه یی په هیواد کی د مالدارۍ په پراختیا کی کټور بللی دی.

## متن بیا نیه پوهاند نوین و زیر اطلاعات و کلتور به منا سبت و ز

مطبوعات که از رادیو افغانستان ۱۶ سنبله برود کاست گردید

فریب و قبل از اعلام جمهوری بنام ادغام منحل گردیده بود مجدداً به نشرات شروع میکند.

در ساحه کتابخانه های عامه که تعمیم و توسعه آن در براسر کشور آرزوی نذیم جوان جمهوری است فردا ۱۷ سنبله هسته پنج کتابخانه جدید در ولایات لوگر، لغمان، بامیان، بادغیس و غور میگذاریم. امید است در قدم اول و به حیث یک پروژه عاجل انکشافی قادر شویم در تمام ولایات لافل یک کتابخانه عامه تاسیس کنیم.

داشتن یک کتابخانه ملی حاوی پنج، شش میلیون جلد کتاب دربرگز، یکی دیگر از آرزو های دولت جمهوری میباشد.

فردا (۱۷ سنبله) آرشیف ملی افغانستان افتتاح میگردد با تاسیس آن امیدواریم هموطنان گرامی بادر نظر داشت وظیفه ملی همه اسناد و نسخ خطی را که اساس مطالعات علمی و کلتوری ملی را تشکیل میدهد به آرشیف ملی خود اهدا کنند تا به کمک و همکاری مردم خود حقیقتاً صاحب یک آرشیف بزرگ و مفید ملی گردیم.

تماس های مابین منابع مختلف برای تاسیس یک ستیشن تلویزیون که در مرحله اول ساحه محدودی را احتوا خواهد نمود در جریان است.

یک قسمت از تشکیل واحد اطلاعات وزارت اطلاعات و کلتور تنظیم گردیده که سر از هفته آینده عملاً آغاز به کار مینماید. با اساس این تشکیل چند ید از نورم تشکیلات و اضافه خرچی جلوگیری به عمل آمده و بعضی شعبات که بصورت نمایشی تشکیل شده بود لغو و کار آن به شعبات دیگر تفویض شده است.

هموطنان عزیز! وزارت اطلاعات و کلتور متوجه مسؤولیت های خود بوده و امیدوار است بدون پروا کنند و با در نظر داشت واقعیات امروزی و با همکاری علما، دانشمندان، ژورنالیستان، هنرمندان و سایر هموطنان زمینه رشد همه جا نبه مطبوعات میسر گردد.

مامشکلات زیاد داریم در قسمت رادیو و جراید تاکنون درین مدت کوتاه نتوانسته ایم طوریکه آرزوست تحولاتی وارد آوریم، اما میکوشیم در پرتو نظریات و همکاری هائشرات رادیو و جراید را روز بروز بهتر سازیم.

در اخیر در حالیکه آرزوی خود را برای اعتلای افغانستان و موفقیت روز افزون نظام جمهوری در افغانستان ابراز میداریم امیدواریم تمام کارکنان و همکاران مطبوعاتی و کلتوری مملکت در وظیفه دشواری که در این دوره حساس تاریخی وطن بدوش دارند تحت یک نظم و دسپلین با موفقیت های چشمگیری نایل گردند. ومن الله التوفیق

درواه تامین حق عدالت در وظایف محوله و حفظ و رعایت ارزش های جمهوری و احکام فرامین و قوانین دولت وعده دادند.

درین دوره به تعداد بیست و هشت نفر که از آنجمله زنده نفر آن از فارغ التحصیلان پوهنشی شرعیات و شش نفر آن از فارغان رشته قضایی پوهنشی حقوق و علوم سیاسی و سه نفر آن از فارغان مدارس دینی میباشد شامل است.

هموطنان گرامی! فردا که بنام روز مطبوعات در افغانستان منسی شده باروز بین المللی سواد مصادف است به این تقریب تبریکات خود را به همه خصوصاً اهل قلم و ادباء فضلای شعرا و کارکنان شعب و موسسات اطلاعاتی و کلتوری افغانستان تقدیم میدارم.

مطبوعات افغانستان در طول پیش از صد سال رسالت تاریخی خود را با وجود مشکلات عدیده انجام داده که موجب بیداری عمومی و رشد نسبی اجتماعی و سیاسی ملت افغانستان گردیده است.

از جمله این خدمات یکی هم سهم مطبوعات در باسواد ساختن مردم و کمک در بلند بردن جدید حیات سیاسی وارد شده است.

اکنون که برای بار دیگر روز مطبوعات باروز بین المللی سواد یکجا در افغانستان یاد میگردد خوشبختانه کشور مادر مرحله جدید حیات سیاسی وارد شده است.

نظام جمهوری وطن عزیز ما که به رهبری زعيم بزرگ شایمی محمد داؤد بنیان گذاری شده بیشتر متوجه برآورده شدن ارمان ها، آرزوها و تمنیات ملی مردم افغانستان و سوق مردم بسوی زندگی آبرومندانه است مطبوعات درین راه پرافتخار وظیفه نشر و تبلیغ بیداری، رشد مردم و هدایت ملی را به عهده دارد.

راه مادشوار طولانی و وظیفه ماستگین است با این به تاسی از رهبری رئیس دولت و صدراعظم که دریانیه خطاب به ملت افغانستان منعکس گردید وزارت اطلاعات و کلتور اهداف اطلاعاتی و کلتوری را طوری پی ریزی نموده است تا به اسرع وقت پروژه های عام المنفعه در ساحات انتشارات دیموگرافیک به منظور بیداری مردم حمایت و معرفی هنرهای ملی انکشاف تیتر، سینماها، تاسیس تلویزیون تنظیم تحقیقات علمی و تاریخی باستان شناسی و تاسیس موزیم های ملی و کتابخانه ها طرح و تطبیق گردد.

اهداف اطلاعاتی و کلتوری ما متوجه تطبیق یک سلسله مفکوره هائست که از یک سو جزئی از یدیده های ملی و تغییرات بنیادی می باشد و از جانب دیگر نقش اطلاعات و کلتور را در ساحه بیداری عمومی و معرفی وطن عزیز تحت لوای جمهوری بدنیای امروز مؤثر میگردد.

توسعه و انکشاف مطبوعات توام با پلان های انکشافی دیگر و تفاوتها اعلام خواهد گردید مفیدیت و مؤثریت دو معیار خاص در تطبیق پروژه های خدمات مطبوعاتی میباشد که توسط جمهوری جوان افغانستان تحت اجرائه داده خواهد شد.

درین روز فرخنده مطبوعات وطن روزنامه وزین ملی انیس که بعد از بیشتر از چهل سال خدمت در اثر عوامل ارتجاعی در گذشته

در مقابل بیاعلی شیر زمان فارغ مرکز ستاز و مطالعات قضایی به وکالت رفقای خود از طلیعه روشنی بخش نظام نوین و دیموگرافیک افغانستان به زعامت و رهبری مدبرانه شایقی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوریت افغانستان و سایر رفقای غیور و با شهنامت شان خو شینختا نه نصیب مردم این سر زمین گردیده است سبیا سگزاری نمود و آمادگی کامل شان را



شماره ۲۶ پنجشنبه ۲۲ سنبله ۱۳۵۲ - ۱۶ شعبان المعظم ۱۳۹۳ - سپتمبر ۱۹۷۳

## تأمین عدالت

مردم ما از قضات شان توقع دارند تا حق و عدالت را در پرتو تعلیمات عالیہ اسلامی و ارزشهای مرفعی نظام جمهوری با تطبیق سالم احکام فرامین دولت و قوانین تأمین نمایند.

هنگامیکه در این هفته فارغان مرکز ستازو تحقیقات قضایی در مقابل شورای عالی قضا تحت ریاست وزیر عدلیه و لوی خارنوال حلف خدمت یاد کردند مطابقت با ارزشهای عدلیه شایسته در مجموعه ای از خطوط اساسی خدمات قضایی قضات مامیت و مخصوصاً بیانگر روحیه ای است که باید مسئولین دستگاه قضائی با درک کامل از حقایق و اساس های مرفعی نظام جمهوری در پرتو ارشادات شریعت غرای محمدی «ص» دارای چنان روحیه ای باشند.

وزیر عدلیه با اظهار مسرت از ملاقات با جوانانی که تحصیلات و مطالعات اختصاصی در شعب قضایی کسب نموده اند به آنها حالی کرد که آنها اینک در مقام آزمون بزرگی در قبال مردم افغانیستان قرار گرفته اند و وظیفه قضا بهمان نحوی که پاک بی آرایش و مقدس است بهمان مقیاس مستلزم دانش امانت داری و تقوای همه جانبه میباشد و مخصوصاً قضات ما باید در زیر لوای پر شکوه جمهوری چنانکه آرزو و انتضای نظام نوین است متصف به او صفات قضات بتقی عدالت گستر امانت دار و صمیمی باشند.

وزیر عدلیه خطاب به فارغان جوان مرکز ستازو و مطالعات قضائی به صراحت گفت: «... باید طوری وظایف محوله را انجام بدهید که در آن رضای خدای متعال خشنودی

## دستهای سپهباد پاره غوره تصمیم

د افغانستان جمهوری دولت مرکزی کمیته تیر هفته فیصله و گره چه جمهوری مقام ددفتی نه نیولی د رسمی دواپرو تر کوچنی خلق پوری په هفته گڼی ددوری خي دغوښو له مصرف څخه ځان وژ غوري ددغه تصمیم په تعقیب ددولت دگابینی غوروفیصله وگره چه پخپلو کورو نوکښی هم د یو ی هفتی په موده گڼی ددر یوورځو د پاره غوښو له خوړلو څخه ډډه وکړی.

د مرکزی کمیته او د گابینی دغور دغه دیمو گراتیک تصمیم په اوس وخت گڼی چه زموږ هیواد دجمهوری نظام ترسیو ری لاندی د اقتصاد یو اجتماعی اصلاحاتو د راو ستلو او د موجوده نیمگي تیا وړدله منځه وړلو دپاره یولی مهم پرو گرامونه په مخکی لری د عملی عایداتو د سپما او د عامه گټو دڅوندی ساتلو په منظور یوه غوره او گټوره فیصله ده.

دتیرو کلونو احصا نه څرگندوی چه مخصوصا ددوو کلنو وچکالیو په اثر یو شمیر څاروی له منځه لاړل او دڅرخا یونو دنه څارنی په وچه زیات شمیر څاروی دلوړی او نابودی سره مخامخ شول او هم زیاته اندازه دپسونه د ځینو منځنیو قاجا قبرانو په وسیله خارج ته انتقال شول.

دغو عوایلو یو په بل پسې دی ته زمینه برابره کړه چه قضا بان دپارووالی نرخنا مه

## نامه به مدیر

ښاغلی مدیر  
اقدام اخیر ترافیک در مورد موتر های بی محصول واقعا يك عمل جدی و شایسته تحسین است زیرا امروز در جاده های شس موتر های بی محصول انگشت شمار هم دیده نمیشود در حالیکه قبلا تعداد آنها از حساب بیرون بود گر چه اکنون مو تر های بی محصول در جاده ها کمتر بنظر می خورد ولی قرار معلوم همه آنها به گمرک تسلیم داده نشده تا محصول از آنها گرفته شود و صاحبان موتر های مذکور به امید فرصتی که اگر ممکن باشد با خریدن کدام نمبر پلیت جعلی از آن استفاده کنند و یا کدام راه دیگر غیر قانونی بیابند موتر های خود را به گاراژ ها توقف داده اند و معتقد اند که باز هم روزی خواهد رسید تا حیل و مکر شان کار افتاد وواز موتر های مذکور استفاده غیر مشروع نمایند.

صاحبان این نوع موتر ها متشکل از دو طبقه مردم میباشد.

اولی آنانی اند که سالها از موتر های بی محصول استفاده برده اند که پرداخت محصول آنها از موتر هائیکه خیلی تجملی و قیمت میباشد برای شان ناگو ار بنظر می خورد و دومی آنانی هستند که با مشکلات زیاد و پس انداز نمودن عاید چندین ساله خود موتر بی محصول را خریداری کرده و مثل دیگران بدون پرداخت محصول از موتر استفاده مینمودند که برای آنها نیز پرداخت محصول خیلی دشوار میباشد.

چون امکان کشیدن موتر های مذکور از گاراژ ها توسط موظفین ترافیک عملا ممکن نیست از پترو بهتر خواهد بود اگر در مورد محصول آن نوع مساعدت در نظر گرفته شود از طرف دیگر محصول موتر طور لایت واز روی عدالت مطابق قانون سنجش شود از طرف دیگر محصول قابل پرداخت در چند قسمت گرفته شود از این رو موتر های مذکور بدون استفاده استهلاك نشده واز طرف دیگر محصول دولت نیز پرداخت خواهد شد.

س - ش - از کارته مامورین

## کارتون هفته



ژوندون مجله خانواده ها  
ژوندون هر هفته با مطالب  
نو و خواندنی راپورتاژها  
و مضامین علمی و هنری  
منتشر میشود.

با خواندن ژوندون هر  
هفته بر دا نش خود  
بفراييد.

اشتراک ژوندون در شش  
ماه دوم سال بنفع شما  
است.

### تصحیح

با تقدیم پوزش تذکر داده میشود که شماره ۲۵-۲۴ در پرو گراف ۶ صفحه شش این مجله در بیانیه جلالتماب وزیر صحر سطر ۱۲ مینویا بجای سطر یازده افتاده است که جمله را بررینط میسازد امید خوانند گرامی پراگراف متذکره مغلو ط را این طو تصحیح نمایند:

نظام جدید جمهوری به اصلاح و بهبود اوضاع آنها بصورت بنیادی متوجه شد است. حکومت جمهوری متوجه این وظیفه حساس و پراهمیت بوده و به آن ارزش های زیادی قایل است امید داریم به توفیق خدا بزرگ و همکاری ایشان درین زمینه وظیفه هموطنان و مردم گیری مثبت خود را در قبال کودکان و تکامل جامعه خود که وابسته کودکان امروز است ایفا نموده باشیم هم کودکان امروز مردان فردای جامعه اند که سر نوشت این موزویوم بدست آنها قرار میگردد.



ای آدمه می بینی... از همو کج قلم های روزگار بود که تا قلمنامه  
نمیگرفت قلم کش نمیکد... ولی حالی به دکانداریش خاتمه داده شده.

ما این روز تاریخی را بهرشم بلغاریا  
بریک میگویم و ترقی روز افزون آن کشور  
در پر تو صلح جهانی آرزو مندیم .

# اسلام و زندگی

تبع و نگارش ابلاغ

## میراث در اسلام

دارائی قابل انتقال از یکی بدیگر میباشد و این انتقال در دین اسلام با اشکال متعددی بوده که یک شکل آن انتقال ملکیت بورالت است چون انتقال ملکیت وراثت از مهم تر یس موضوعات حقوقی حساب میشود علم میراث بحث تعریف علم شمرده شده و در آن باره دین اسلام توضیحات داده است در یونان قدیم شکل وراثت به ترتیب دیگری بود نخست این فکر پدید آمد که اسباب ملکیت وابسته بعوامل و زحماتی میباشد که از طرف مالک صورت گرفته است هرگاه مشکلات قبول زحمت را از نگاه کار و کسب یکی متحمل شده چگونه دارائی و ثمره عرق ریژی وی به دیگری انتقال کند و شخصی حائزان دارائی شود که در راه بدست آوردن آن جزئی ترین تکلیف را تحمل نکرده است و با نظر داشت همین مفکوره میراث را حق دولت میدادند اما دیری نگذشت که این مفکوره تغییر یافت و دانشمندان متاخر یونان چنین فاصله کردند تا ثروت شخصی بعد از مرگ به وراثتگاران وی انتقال کند زیرا که در غیر آن معنی آنرا دارد که حقوق فرد و حقوق فامیل تحت الشعاع حقوق اجتماعی قرار می گیرد چه سپردن میراث خزینه عامه و محروم شدن اقارب از میراث اگر چه ظاهراً یک خدمت اجتماعی حساب میشود اما از یسکه یک پشت افراد عائله بحث اعضا جامعه مستقیماً به صدمه می رسد و مواجه میشوند دور از انصاف است و از جانب دیگر همینکه مشوین یک شخصی احساس کنند که بعد از مرگ وی کدام حق را حائز نمیشوند طبعاً در نگهداری ثروت هنگام مرگ مریض شخصی بی مبالائی میکنند و اگر احساس قسور رو خنات را بخود راه دهند طبیعت که آنرا حیف و میل کرده و روی عقده نفسی نمسی گذارند آنچه از آن یکی از مشوین شان بود بکلی از تصرف آنها خارج گردد.

این تجربه تلخ که سبب اکثر بی نظمی ها گردید دانشمندان حقوقی یونان را باین واداشت تا در باره میراث فکری پیمان آرند، دین مقدس اسلام میراث را از حق افراد فامیل دانست و برای آنکه تضامن اجتماعی به شکل بهتر آن مورد احترام قرار گیرد و ساحت حیات با همی وسیع تر باشد و در آن موضوع میراث رول مهم داشته باشد تا وراثت را از پدر و مادر و اولاد به پدر و کلان و نواسه در بعضی حالات انتقال داد تا

عناصر یکه میتوانند در تنظیم اجتماعی نقش داشته باشند نیرومند گردیده و ساحت ارتباط افراد یک فامیل در احتمال انتقال ملکیت وسیع تر شود.

کسب با اجتماع است و لی از اینکه فرد در آن کاملاً محو میگردد و باید حق میراث وجود داشته باشد دین اسلام توزیع عادلانه میراث را به سه اصل انکاعداد.

۱- آنکه میراث به نزدیک ترین اقارب شخصی تعلق گیرد و میان خرد سال و کلان سال فرقی نباشد از همین لحاظ نزدیک ترین ورثه اولاد را معرفی کرد و با این هم برای جلوگیری از تمرکز ثروت باشخاص نزدیک قسماً بغیر اولاد نیز سهمی را قایل شد بصورت مثال هنگامیکه والدین و اولاد وجود داشته باشند والدین نیز سهم معین دارند.

۲- ملاحظه ضرورت و احتیاج چون احتیاج

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

### حضرت علی کرم الله وجهه

این شخصیت بر ازنده اسلامی یعنی خلیفه چهارم مسلمانان بنام علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب شهرت داشته پسر کاکای پیغمبر اسلام میباشد با دختر رسول خدا «ج» بی بی فاطمه ازدواج نموده اولین جوانی از خاندان هاشمی ها بود که به سن کودکی بدین اسلام گرائید دارای شخصیت عالی شجاعت فطری زهد و فصاحت و علم نافع بود در خطابه و شعر ید طولایی داشته به تعداد ۸۵۶ حدیث را روایت نموده که از جمله امام بخاری و مسلم در بیست حدیث با هم اتفاق دارند بخاری ۹۶ حدیث و مسلم ۱۵ حدیث را بطور انفرادی روایت نموده اند پیغمبر خدا «ص» ویرا در قضای یمن بحیث والی تعیین نموده در حقش چنین دعا کردند که خدا یا ایمانش را ثابت و قلبش را هدایت نماید و از جمله اصحاب ده گانه بهشتی بوده از زمان کودکی در مدرسه محمدی تربیت یافته در حل فصل مسائل غایت قریش نظر رسماً داشت.

حضرت علی کرم الله وجهه دارای شجاعت فطری بوده در فنون جنگی مهارت کاملی داشت از مرگ هیچگاه نمی ترسید نخستین شجاعت آن در وقتی است که پیغمبر اسلام «ص» زمانیکه هجرت می نمودند در بستر رسول خدا «ص» بدون کدام خوف و حراس خوابید و از جمله و هجوم قریش شکستی به خود راه نداد.

در مورد شجاعتش از هزاران شاهکاری هایش یکی اکثفا میکنیم که : در غزوه بدر عتبه بن ربیعته از میان صفوف مشرکین بیرون شد و مبارز طلبید و گفت :

ای محمد اکسیرا که از یارانت با ما زور آزمائی کند بیرون بیاور - پیغمبر اسلام حضرت علی کرم الله وجهه را فرمود نهد عتبه پسرش ولید را که از پیلو آنان چیره دست و شمشیر زنان ما هر بود در مقابل حضرت علی «رض» ایستاده کرد و حضرت علی کرم الله وجهه با مهارت هر چه تمام به یک ضربه کارش را بیابان رسانیده سپس بدون توقف در مقابل هجوم عتبه آنرا نیز سر نوشت پسرش دچار ساخت.

بهین متوال مدت ۲۴ سال را بحمل سلاح در راه دین سپری نمود مصاحب خاص رسول خدا «ص» بوده در آن وقت کثایت وحی را نیز بدون داشت مرجع استشارة خلفای راشدین در امور دین محسوب میشد.

حضرت علی «رض» بعد از شهادت حضرت عثمان «رض» باتفاق اهل مدینه بحیث خلیفه مسلمانان تعیین گردید بمجرد گرفتن زمام امور متوجه اصلاحات عمومی امیرا طور ی اسلامی گردید نظر به حسن اعتماد و تقوی در تقرر والی ها و اعمال دولت توجه زیاد نمود و درین امر وساطت و مداخله دیگران را نمی پذیرفت از دقت و سنجش زیاد کار گرفته تقوی نفسی را نسبت به همه ترجیح و نزدیکان حضرت عثمان «رض» که از قدرت میداد همین باعث بود که بعضی از والی ها مخالفت را گذاشته حضرت علی کرم الله وجهه و نفوذ شان روز بروز کاسته میشدند بنای این امر واقعی نگذاشته متوجه اصلاحات حتی بعیت نمودند ولی حضرت علی «رض»

اولاد بیشتر میباشد لذا قبل از والدین و اقارب مورد توجه قرار دارند چه والدین مورث بیشتر ایام حیات را سپری کرده اند و اولاد آن شخص زندگی جدید را در قبال داریان عدالت و تضامن اجتماعی ایجاب آنرا میکنند تا این حالت طبیعی مراعات گردد.

نگاه عمیق به توزیع ثروت غرض استفاده مثبت یک عده افراد تا از تجمع سر مایه در یک جا جلوگیری شود روی این اساس حالت انفرادی و سهم گیری یک نفر در میراث جز به حالات معین در اوقات و حالات دیگر دیده نمیشود.

این را در نظر باید گرفت که سهم گیری اقارب به ترتیب قرب سبب میگردد تا یگانگی و عهدستی آنها تقویه یافته در راه افزایش دسته جمعی ثروت کمک نمایند و دیده شده که در کشور های اسلامی اکثر اقارب به توزیع زمین و باغ اقدام نکرده کوشید ه اند تا در پر تو وحدت و اتفاق از زمین بهره برداری خوب نموده و یک تنظیم صحیح را از راه نزدیکی و خون شریکی پیمان آورده اند و کوشیده اند ازین راه تعدی قوی را بر ضعیف نابود سازد و یک محیط مساعد را بدون تفرقه و اختلاف آماده سازند.

ورالت در اسلام همان حالت اعتدالی را از میان برد که قبلاً معمول بود چه پیش از ظهور اسلام بعضی را عقیده بان بود تا حالت افراد را در نظر گرفت و افراط و تفریطی وراثت را بکلی محو کرده و باین دلیل تمسک میکردند که ملکیت در آن مال اعتبار دارد که از کسب شخصی بدست آمده باشد و هم علیه این مفکوره مبارزه کرد که در حال حیات شخصی میتوان تحت بعضی شرایط دارائی او را به پسرش انتقال داد خصوصاً و اعتدالی اینگونه عقاید دوباره میراث همان است که دین اسلام پیمان آورده و در معر اجتماعی را در نظر گرفته است.

تصرف شخصی را در ثروت مفید به ثروت کرده است به این معنی که اگر شخصی وصیت کند تا همه مال او بعد از مرگ به شخصی یا موسمی سپرده شود شکل عملی آن تنها انتقال ملکیت اوست و پس زیرا که این تجدید و عقاید کردن در تصرفات میتواند در تنظیم حیات مردم معاونت نماید و از تصر فاتی که عاقبت سؤ دارد جلوگیری نماید، این بود نمونه ای از رمز میراث در اسلام



# نخستین پروگرام

تلویزیونی

● اولین نمایش تلویزیونی به استقبال رژیم جمهوریت

درادیتور یوم پوهنتون کابل برودکاست گردید

● پوهنتون کابل امکانات تاسیس تلویزیون  
را در افغانستان مطالعه میکند.

● بعد از این دراستدیوی تلویزیون پوهنتون  
کابل پروگرامهای تلویزیونی پخش خواهد  
گردید.

لطیفی وعده داد که بعد از این در  
استدیوی تلویزیون پوهنتون  
پروگرامهای مرتب تلویزیونی ادامه  
خواهد داشت.

همچنان مقامات پوهنتون کابل از  
کشور دوست ما امریکا که این دستگاه

کوچک تلویزیون را به موسسه هنر  
های زیبا هدیه داده است اظهار

قدردانی کردند. خبر نگار ژوندون در  
آینده را پورتاژ مفصلی را جمع به  
این پروگرام تلویزیونی تقدیم

خواهد کرد.



نظاره در یکی از پروگرام های تلویزیونی صحبت می کند

حکومت استفاده نموده و امید است دستگاه ملی تلویزیون گردد و تمام  
که بزودی در ساحه جدید نظام مردم مادر سر تاسر کشور از پروگرام  
جمهوری افغانستان هم دارای یک های مفید آن بهره مند گردید.

مؤسسه هنرهای زیبای پوهنتون  
کابل از چندی به اینطرف يك پروگرام

خاص تلویزیونی را روی دست  
گرفته است و بروز هجده اسد اولین

نمایش تلویزیونی را به استقبال  
رژیم جمهوریت درادیتوریم پوهنتون  
کابل بحضور عده کثیر تماشاچیان

آغاز نمود پروگرام با يك نغمه جمهوریت  
آغاز یافته و بعد از نمایش فیلم فعالیت

های پوهنتون يك پروگرام رنگارنگ  
دیگر برودکاست گردیده شاه تواب

لطیفی استاد پوهنهای ادبیات و علوم  
بشری که مؤسس این پروگرام  
تلویزیونی می باشد در بیانیه خود

به تماشاچیان گفت که برای پوهنتون  
کابل و مؤسسه هنرهای زیبای  
افتخار و خوشی است که او لیکن

پروگرام تلویزیونی را در افغانستان  
به استقبال نظام نوین جمهوری  
تقدیم میکند. وی علاوه کرد که چون

پوهنتونها در هر کشور مرکز  
تحقیقات علمی و هنری همان مملکت  
می باشد به همین اساس پوهنتون-

کابل نیز در راه امکانات تلویزیون  
در افغانستان تجربه و تحقیق می کند  
تا در آینده از این تجربه اکادمیک ما



نباغلی لطیفی

# یک قتل و بیست و یک

اگر چه شوهر خدیجه در آن وقوع خود را قانع معرفی

بالای وظیفه خود در ولسوالی که در ولایت بامیان بود، خدیجه بخانه پدر حبيب الرحمن پناه میبرد و آنجا به پسر شان حبيب الرحمن در ولسوالی که در احوال میفرستند و معلم موصوف بولسوالی خود یانی رفت خدیجه را با کمک خاله و شوهر خاله که در گذشته وظیفه رابطه را بین خدیجه و بازی میگردند بولسوالی که در انتقال و بهنگار آن خود خدیجه را زن خود معرفی میکنند، بعد از اختطاف خدیجه طرفداران هر دو جانب در غیاب حبيب الرحمن و شوهر خدیجه شمس الرحمن که مشغول سیری کردن دوران خدمت عسکری است اصلاح قوی صورت میگیرد و چنین فرجه بعمل میاید که خدیجه نامه به جهت این با حبيب الرحمن فرار کرده و بدنام شد و با حبيب الرحمن تسلیم داده شود و در ولسوالی پدر حبيب الرحمن مبلغ چهل هزار افغان نقد خساره و یک دختر (بد) پسر شود خدیجه بپردازد و خط نویسی که از پدر مصالح قومی بعمل آمده، دزان اینست درج شده و تذکر داده شده که هر کسی فیصله و تصویب قومی سر کشی کند يك لك افغانی بطرف مقابل جریمه تا دین



عبدالواحد که فکر میکرد با طرح نقشه مادرش بدام پلیس نخواهد افتاد

حادثه قتل حبيب الرحمن معلم لیسه ولسوالی که در ولایت بامیان بیشتر بیک راستان میسج پلیسی و جنایی شبا هست دارد زیرا این جنایت که بخاطر یک زن وقوع پیوسته، جالب و تکان دهنده بدین ملحوظ است، که شخص متهم بقتل نیز شغل و پیشه معلمی داشته و دارای لیسانس شمس عیادت میباشد، علل عمد و این قتل در یکی ازدواج اجباری و دیگری تعصبات قومی و محیطی میتوان بحساب آورد.

وضاحت جریان این قتل، دستگیری متهمین و با لایحه کشف حقایق مربوط باین جنایت که متکی بدوسیه ترتیب شده میباشد از زبان خاتونال ولایت بامیان، خاتونال ابتدا لیسه سرمامور پلیس و مساعد اول خاتونال ولایت بامیان که بشکل میز گرد مصاحبه بعمل آمده زیلا تقدیم میگردد:

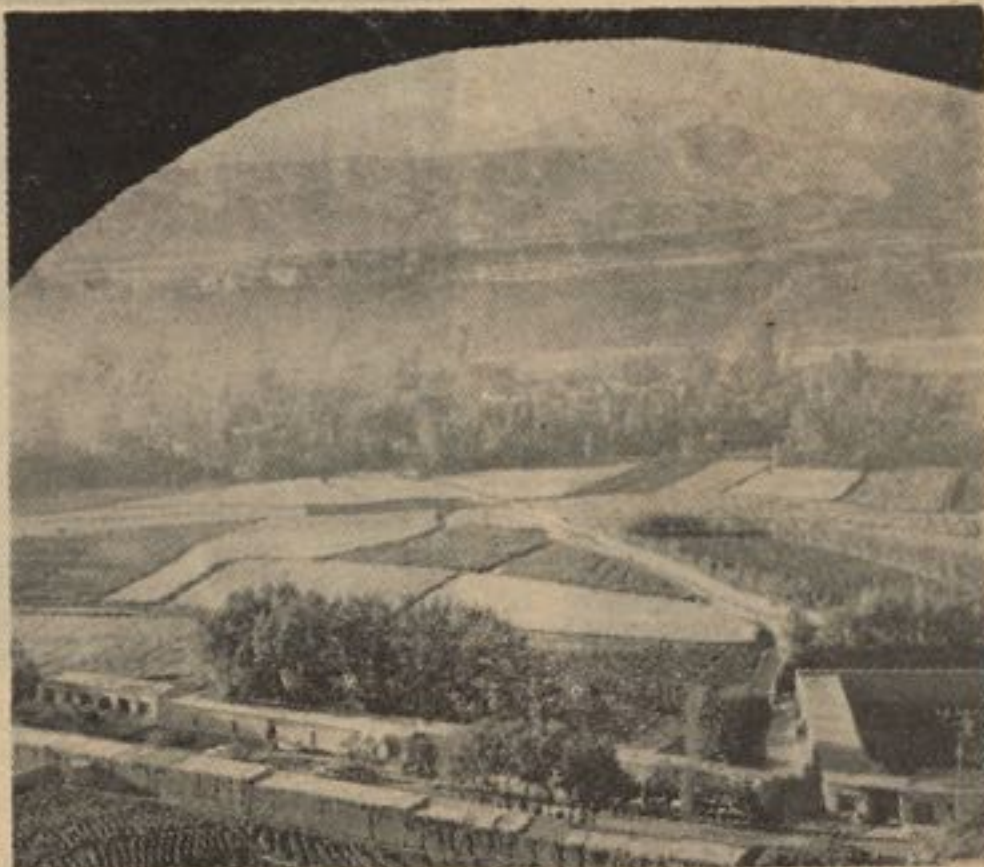
این راپورت جنایی جالب در نوع خود دارای سه اصل است: علل قتل، دستگیری متهمین و جریان قتل: شبا غلشی سیف خاتونال ولایت بامیان مستند بدوسیه دست داشته، پیرامون این قتل روشنی انداخته چنین توضیحات داد.

از لایله اوراق تحقیق این دوسیه که فعلا تحت تدقیق دوباره قرار دارد، چنین نتیجه بدست آمده که خدیجه نامه که اصل قتل بخاطر وی صورت گرفته و فعلا از مرده و زنده آن قری بدست نیست، پیش از ازدواج با شمس الرحمن که باشند ولسوالی خو ژبانی میباشد، با حبيب الرحمن مقتول علاقه داشته و هم بانامبرده دارای روابط نامشروع بود، که حتی شش سال بعد از غروسی با شمس الرحمن این رابطه نامشروع بین شان وجود داشته و انگیزه اصلی که بعدا متجر به نابودی حبيب الرحمن مقتول میگردد همان رابطه نامشروع و ازدواج اجباری خدیجه با شمس الرحمن مقتول میگردد همان رابطه نامشروع و ازدواج اجباری خدیجه با شمس الرحمن بوده، اینفو قبل از ازدواج هم باینکدیگر توافق روحی نداشته، زیرا خدیجه و حبيب الرحمن چندین مراتب در صدد فرار میافتند تا مدتی را با هم در اختفا بسر برند و از وصل هم کام بگیرند، يك مرتبه که عزم فرار نمودند ذریعه قوم و اقارب شمس الرحمن، حبيب الرحمن مجروح گردید، باردگر که حبيب الرحمن

ازدواج اجباری و تعصبات محیطی انگیزه اصلی این قتل است. چطور معلمی، معلمی را بقتل میرساند؟

قاتل ماهرانه تر بن نقشه را برای پنهان ساختن جرمش طرح نموده بود، اما...

چطور یادداشت نمبر پلیس موتوری باعث بدام افتادن قاتل گردید؟ ...



نمای از شهر تاریخی با میان

... همسایگان به محفل عروسی رفته بودند و سکوت مرگباری محل حادثه را فرا گرفته بود

# چهار متهم

و خدمت عسکری بود اما  
عرفی میکرد؟

در همان مرحله اول نمبر

موتر والگه توسط افراد  
امنیه پل دو آب یادداشت

و همین یادداشت بود که  
سرنخ را بدست پو لیس  
داد.

و بعد از عبور از پل دو آب، جانب پلخمری روان  
شدیم، در پلخمری موترا من عوارض پیدا کرد  
مالك موترا همسرای رفقای خود  
به موترا دگری سوار شده جانب کا بل حرکت  
کردند و مرا همانجا گذاشتند، که بعد از ترمیم  
عوارض چند نفر سوارزی پیدا کرده از عقب  
آنها متهم بکابل رفتیم.

بعد از این اعتراف و اقرار در پیور، نامه  
ارسال نشده مقتول و تذکرات پدر حبیب الرحمن  
مقتول، نخست عبدالواحد که در میرویس  
میدان معلم بود و بعد از ارتکاب جناایت  
فارغ البال بوظیفه معلمی خود اشتغال  
داشت اقدامات جدی صورت گرفته، دستگیر شد  
شمس الرحمن شوهر خدیجه شخصا خود را  
بقیه در صفحه ۵۹

از اظهارات اولی در پیور که درج ولیقه  
شرعی است چنین نتیجه بدست آمد که  
در پیور اظهار نمود است  
بناریخ ۴ عقرب ۱۳۵۱ که مصداق پامانه  
مبارک رمضان بود، عزیز نام مالك موترا برای  
من گفت که برای آوردن همسیره من که خانم محرو  
محکمه ولسوالی کهمرد است و فعلا مریض است  
به معیت چند نفر به ولسوالی کهمرد بحراری  
آوردن اومیرویم همان بود که بعد از تماس تلفونی  
از چهارپیکار یا محرو محکمه کهمرد  
جست آ و ردن همسیره، سالک  
موترا جانب ولسوالی کهمرد حرکت  
نمودیم، در بین راه آنها انگور و خربوزه  
و کیک و کلهجه هم خریدند، و در وقت افطار  
روژه بدو آب رسیدیم، بعد از افطار و اخذ  
پیشچری تایر موترا جانب ولسوالی کهمرد  
رهبریار شدیم، در سر پل دو آب موطفین امنیه  
پسای ما اشتباه کرده و اجازه ورود  
بولسوالی کهمرد را نمیدادند اما به بسیار  
مشکلات موفق شدیم که اجازه عبور از دروازه  
پل دو آب را اخذ نماییم همان بود که وقتی  
در دو کیلومتری محل واقعه و مرکز ولسوالی  
توقف نمودیم، من بامالك موترا عزیز در  
همانجا ماندیم و متبیا قی نفری برای آوردن  
همسیره عزیز جانب منزل محرو محکمه  
رفتند، و بعد از چند لحظه زنی را که مریض  
رقم معلوم میشد با خود آورده به موترا سوار  
نمودند و بلافاصله از آنجا بازگشت نمودیم.

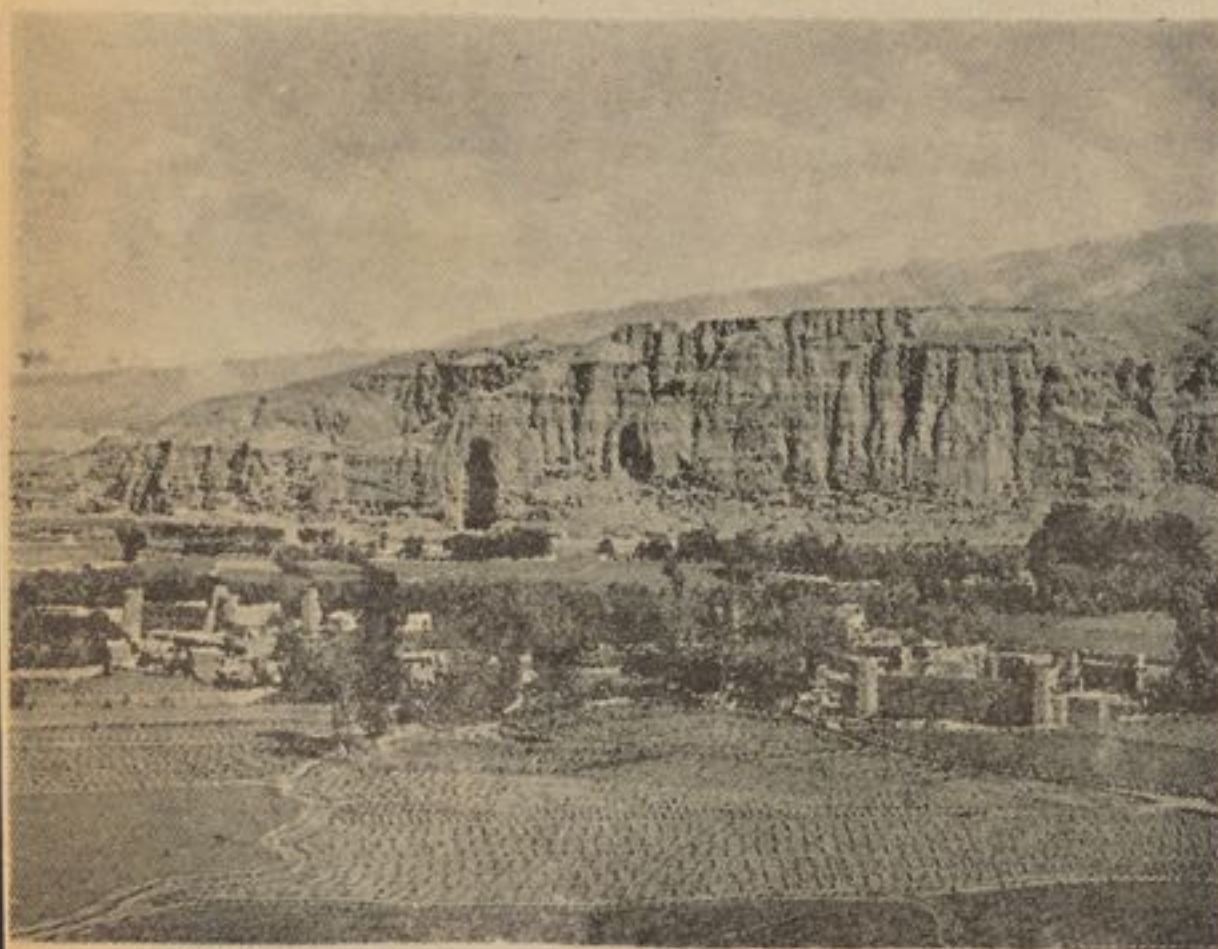
ولایت بامیان که میات تحقیق این دوسیه  
بوده و برای دستگیری متهمین فعلا لیست  
فوق العاده بخرچ داده در باره بدست آوردن  
قاتلین چنین توضیحات داد:

بعد از اطلاع واقعه قتل حبیب الرحمن  
معلم و مفقودالایر شدن خدیجه نامه که  
آنها مشارالیه خانم خود معرفی کرده بود  
از قاتل و یا متهمین کوچکترین اثر بجای نمانده  
بود، تجسس و نگاپوی وسیع و دامنه داری  
برای دستگیری مرتکبین این جنایت از  
جانب دستگاه پولیس ولایت با میان آغاز  
گردید، در همان مرحله اول نمبر مو ترو  
والگه ۲۶۵۹ کابل که توسط افراد امنیه پل  
دو آب نسبت اینکه حرکات مشکبیه سر  
نشینان آن سوطن شان را بر انگخته بود  
یادداشت شده بود و طرواق سرنخ بدست  
پولیس آمده بود، تحت تعقیب قرار داده شده  
زیرا این موترا با سر نشینان آن مقارن این  
قتل در ولسوالی کهمرد آمده بود، نخست  
پولیس زر داد و دل رحیم خان ساکن پنجشیر  
در پیور موترا را بعد از تعقیبات دوامدار که  
پاسپورت مسافرت بخارج را اخذ کرده بود  
از کابل دستگیر نمود، وجهت مزید تحقیقات  
بامیان آورده و اظهارات و اعترافات در پیور  
موجب روشنی و کشف حقایق و بدست آمدن  
قاتل گردید، و پلان این قتل که خیلی اهرها نه  
طرح شده بعد از اقرار در پیور افشا  
گردید.

بنا دارد، فاصل این فیصله خط که دارای  
شخصت و میرا عالی آنجا است در دوسیه قید  
است، البته پدر حبیب الرحمن ز میسن  
خود را فروخته پول نقد را بجانب مقابله  
پرداخته دختر (بد) را که هنوز در حال  
سفارت بوده الی زمان پلاست پس در  
شمس الرحمن تسلیم نشده است.

پدر حبیب الرحمن این فیصله قو می  
را که که تا حدودی بنفع فرزندش صورت گرفته  
برایش در ولسوالی کهمرد اطلاع میدهد،  
و پسرش ضمن مکتوبی که بعد از قتل وی از  
جیش بدست آمده و عنوانی پدرش تحریر  
شده و مگر با رسال آن موفق نگردیده از این  
تصویب قومی اظهار خرسندی و خوشحالی  
نموده از خساره اینکه پدرش بخاطر وی  
متحمل شده، ابراز قدر دانی و سپاسگذاری  
نموده ولی در ضمن آن نامه از حرکات  
مشکوک عبد الواحد معلم که لیسانسه پوهنشی  
شرعیات بوده و در عین زمان پسر کاکسای  
خدیجه نیز بوده، ابراز نگرانی و تشویش  
نشان داده و علاوه نموده است که وقت آمدن  
خدیجه و مشکوک وی در ولسوالی کهمرد  
بدون دلیل و موجب نمیشد که این نامه  
دلیل محکم برای ارتکاب جرم عبدالواحد حد  
معلم بشمار میرود و اصل آن هم در دوسیه  
قید میباشد.

چکری فیض محمد سر مامور پولیس



دامان کهسار ولایت بامیان شاهد این حادثه حزن انگیز بود.



زرداد در پیور هنگامی بدست پلیس گرفتار  
شد که عزم مسافرت بخارج را داشت.



شمس الرحمن شوهر خدیجه که با پلان  
تصدیق خود را به جای متهمین معرفی نموده  
است.

# ۲۵۰۰۰ پرنده در یک

از گل احمد «زهاب» نوری

● ماجراهای عجیبی از پرندگان، پرنده فروشان و پرنده بازان

● چگونگی پرنده های ک- و چک و بزرگ را با دواهای ساده تداوی می کنند



آهسته گفتگو ها بلند و بلند تر میشود و لحظه ای بعد همه سراپا شور و هیجان میگردند، گفتگو ها به فریاد مبدل می شود و در دکان کو چک و قدیمی طنین می اندازد ...

در مقابل آنها روی میدان کوچکی که گرد آنها مردانی پیرو جوان احاطه کرده اند... دو حیوان است، دو حیوان کو چک که هریک میگو شد دیگری را مغلوب سازد، دو «بودنه» ای خشمگین .. دقایقی بعد که هیجان مردها به اوج خود رسید، یکی از این دو پرنده فرار میکند و آن دیگری در میدان باقی میماند...



خروسان رنگارنگ در قید قفس

جوانی از جمع دیگران برمی خیزد و متاثر دکانرا ترک می دهد او در دستش يك «خریطه» خالی دارد... و جوان دیگری با شوق به تعریف «بودنه» اش می پردازد.

— دستته اوسو کو ...  
— نر ديك نشو... دست نزن...  
يك ... يك نول دگه...  
— باش ... چقه شرط می کنی که بگریزم... زود بگو... چقه شرط می کنی ؟  
ده بانزده نفر گرد هم تنگ دريك دکان سیاه و دود آلود نشسته اند، لنکی های شان با شمله های کو تاه و بلند و «بتو» های رنگارنگ صحنه ای جالبی را بوجود آورده ... آهسته

دو خروس جنگی با هم مبارزه میکنند و دیگران با اشتیاق تماشا می نمایند.

.. و این دکانی است از دکانهای کهنه و قدیمی پسکو چه بی در شهر ما ... کوچه گاه فروشی ... شهر ما پراز کو چه و پسکو چه ها است، کوچه های عریض و طویل و پسکو چه های تنگ و تاریک با بیخ و خم های زیاد

این کو چه که در فاصله بی کوتاه بین مسجد پل خشتی و جاده میوند امتداد یافته عجیب ترین کوچه های شهر بشمار میرود. هر لحظه در آنجا حادثه ای اتفاق می افتد و در هر قدم چیز های جالب و دیدنی را میتوان دید...

طعام های رنگارنگ .. گداه های چرب و گوشت، دکان کوچک زرگری بی با گداه های نان قاق، علف، ظروف سفالین و بالا خره صدها قفس پرندگان رنگارنگ... پرنده هایی کوچک و بزرگ .. چهل سال قبل در مندوی سابقه تك تك دکانهای پرنده فروشی وجود داشت، بعد از تخریب مندوی آن دکان ها هم از بین رفت و چند نفر محدود، بسوی این کوچه باریک رو آوردند و دکان



بودنه حیوان کوچکی است، آنرا به طرز خاص نگهداری میکنند بعد این پرنده با هم جنس خود جنگ کرده هیجانی در دل های بینندگان خلق میکند

آنها پرندگان مریض را زود میشناسند، با استفاده از پنسلین، سیر، تباشیر و مرهم به مداوای پرندگان میپردازند.

# بوسکوچه

از «زهاب» نوری

هایی کشو دند... مر دانی مانند هضم کند، اما نتوانسته لدامجبورم پهلوان قلندر، بابہ قربان، آغامحمد آن ها را از جاغورش بیرون بکشم. فتح و... کمی تعجب می کنم که چطور دانه «مقصود» از پرندۀ فروشان مشهور هارا از شکم حیوان بیرون میکشند این کوچه است، دکان اودر حقیقت او تعجب مرا می فهمد دو چوب اتاق کو چکی است که صد هاقفس گوگرد را بر میدارد و با آن نول دیوار آن را تشکیل میدهد. اودر حیوان را از هم جدا نکمیدار، بعد هر کلمه اش اصطلاحات مخصوصی را می آمیزد و درباره هر مرغ دکانش تعریف ها میکند...

۱ زاو می پرسم .  
چند سال است اینجا دکای داری.  
جواب میدهد .

هنوز تازه اولین سالهای جوانی را دریای قفس پرندگان سپری کرده بودم که مکتب را رها ساختم و به اینجا آمده دکانی کشودم .  
يك دکان پر از پرندۀ که شوق من بود و آرزویم ... و حالا سالهاست اینجا دکان دارم ... ده سال ... بیست سال و شاید هم بیشتر ... در دکان او بیش از سی نوع پرندۀ خورد و کلان وجود دارد .  
قفس های عجیب غریب یا مرغکان ملون در دکانی تنگ ... وقتی قدم به آنجا بگذارید. صداها چلچله زیر و بم بر گوش شما می رسد .  
این جوان با پرندۀ هایش علاقه خاصی دارد، چون پرستاری از هر يك نگهداری می کند، مانند يك طبیب مریضی آنها را تشخیص و مداوا می کند و بالاخره چون تاجری آنها را با تعریف های زیاد می فروشد .  
کبوتری بالای يك چوب نشسته و مانند انسان های غمگین چرت می زند ... (مقصود) کمی بسوی مرغ نگاه میکند دستش را دراز کرده آن را می گیرد و بعد می گوید .  
این حیوان از دیروز به اینطرف مریض شده ... من برایش دانه ندادم تا دانه های (جاغورش) را داشتند، سی و پنج دکان پرند .  
بقول این مرد وقتی پرندۀ سی گلو درد شود، در گلویش (تباشیر) می پاشند و پرندۀ بی که از پای شل شود با دادن سیر مداوا میکنند .  
طبق احصایه تقریبی که پرندۀ فروشان کوچه (گاه فروشی) اظهار ندادم تا دانه های (جاغورش) را داشتند، سی و پنج دکان پرند .  
بیقه در صفحه ۵۶



# مردی که زندگی خود را قریب بانی

اگر بر نارد پالیشی توت‌های از ظرف چینی را نمیدید تا آخر در گمنامی بسر میرود.  
در حلقه های معین هنری ، پالیشی یکی از بزرگترین هنرمندان جهان بحساب  
میرود.

و بگفته خودش در کوزه کار  
گاهش میبخت به امید اینکه راز  
رنک گیری را بیاموزد .  
و این امر زندگی او را به فقر و  
تنگدستی کشاند مقدار چوبی که بتواند

کوره آتش کوزه پزی را روشن  
نگه دارد بی پایان مینمود و هنگامیکه  
او از خریدن هیزم بیشتر عاجز میماند  
بجان درخت ها و بته های باغش می

افتاد و آن ها را به شکم هیزم خواه  
کوره میانداخت بعد از اینکه از درخت  
ها و بته های باغ چیزی نماند او به

جان سامان و لوازم چوبی خانه افتاده  
و در برابر چشمان وحشت زده زنش  
تبر به دست میگرفت و تمام اسباب  
چوبی خانه را در هم میشکست در  
این راه حتی از کندن فرش چوبی  
اتاق ها صرفه نمی کرد .

در پایان این شانزده سال پررنج پالیشی  
یک کوزه گر ماهر شد او بشقاب

های بزرگ ، دیش ها کاسه های  
جالب و گلدان های قشنگ تولید

نمود که بروی آنها تصاویری از ماهی  
ها گل ها و کودی ها و اشیای دیگر  
نقش یافته بود بخش زیاد نقاشی

های او محتوی رنگهای سبز ،  
بنفش روشن و آبی بود ولی هیچکدام  
آن رنگ درخشان سفیدی را که  
پالیشی در آرزوی بدست آوردن آن  
بود نداشت .

بر نارد پالیشی به صورت گمنام کوچی وار همیشه در حال سفر بود علاقه داشت سکنی گزید اگر او در  
و بدون اینکه کدام اثری از خود بجای در این سفروی از سر زمین های  
گذارد جهان را وداع میگفت اگر به هالند ایالات راین در جرمنی دیدن به ایتالیه گذارنده و به تازگی دوباره  
صورت تصادفی در ملاقاتی حضور نمی نمود در سال ۱۹۵۹ او به فرانسه به وطن بر گشته بود برخورد نمی  
یافت او زندگی هنری اش را بحیث باز گشت نموده و در شهر کوچک کرد تا آخر عمر به زندگی آرام و بی  
یک نقاش پور تریو و شیشه آغا ز ساینس بحیث یک تحفه ساز کارهای  
نموده و برای گسترش هنر شش دستی ، شغلی که در جوانی بسان  
توته از مینا کوزه گری جلوه خاصی  
داشت او این توته مینا را به پالیشی  
نشان داده و توجه او را جلب نمود  
پالیشی در حالیکه شکفت زده بود  
توته گک مینا را به دقت بر رسی  
نموده و از خود میپرسید .

در کجا ساخته شده است و کدام  
کوزه گر ماهر توانسته تا چنین چیز  
جالب را بوجود آورد .

پونز ، نیز نمی توانست به این  
سوال ها پاسخی بدهد ولی این امر  
برای پالیشی بی اهمیت می نمود  
زیرا او تصمیم گرفت تا با تمرین  
جواب سوال ها را بیابد در اول شغل  
کوزه گری را بر گزید و بعد برای  
بدست آوردن راز توته مینا به  
کاوش پرداخت .

## فقر

در اول پالیشی به شهر مجاور  
له چیل - دس پونز که در اینجا کوزه  
گری به شکل ابتدایی روستایی آن از  
قرن شانزده آغاز یافته بود رفت کار  
گاه ساکت و آرام وی که در آن همیشه  
مصرف نقاشی مقادیر اشخاص  
آروتمند محل بود ، اکنون به دخمه  
دیوانگان بیشتر شباهت داشت او  
سعی می کرد که در آنجا از درخشان  
کوزه گری را بیاموزد .

هفته ها بعد هفته ها ماه ها بعد ماه  
سالها پشت سالهای گذشت و او  
برای دریافت راز عرق رنج و زحمت  
میریخت ، مخلوط های مختلفی میساخت



برای گرم نگه داشتن کوره ظروف پزی حتی از تخته های سطح اتاق  
کار می گرفت  
صفحه ۱۲



پالیشی در حالیکه به تحقیق در مورد  
ظروف چینی ادامه میداد برای  
علامتدانش مردی تاریخ طبیعت  
سخنی را نمیگفت .

پالیشی در حدود شانزده  
سال بدون لحظه آرامش کار  
نموده و همه چیز را حتی  
خوشحالی زن و فرزندش  
را برای رسیدن به هدف  
قربانی نمود.

# کشف یک راز نمود



یکی از آثار پالیشی که در لوور پاریس نگهداری می شود

او از تلاش دست نکشید .  
وقتی يك عده مورخین فرض می کردند که توتۀ کوزه ای که اینقدر مقام بزرگ داشت این زن که زمام توجه پالیشی را جذب نموده بود مینا ایتالیایی بود ولی این نظریه ها متعصب بود به صورت شکفت او از طرف مورخین دیگر رد شد پالیشی پالیشی را که سخت به مذ هب مردی بود که به همه جاسفر نموده و پرو تستانت عقیده داشت مورد از آنرو صبر و حوصله داشت حمایت قرار داد .  
تا این کار سخت عصبی نشود او در پاریس کار میکرد و ثروتی پالیشی نتوانست راز آن را کشف بهم میزد حتی بعد از وقتی که اعدام دست جمعی شب نسلت پارتیری بمیان آمده و کشتار وحشت آور پرو تستانت بقیه در صفحه ۵۷

با این ترتیب سالهای رنج و قربانی اش بیپوده در نظر میامد. کارهای



# احتیاط، احتیاط... ♦♦

## در بازار جیب شما

● مسافر ناگهان متوجه میشود که هست

و نیستش را ر بوده اند

● سرچ سرخ ممکن است حاوی بوره‌اره

و میده خشت و پوست انا را باشد

انداخته اند پیر مرد ساده دل که فکر میکرد دسته بی از نوت های جدید را یافته فوراً آنرا در جیب میگذارد و هنوز گامی چند بر نمی دارد، که يك یادونفر، راه را براو می بندند و ادعا میکنند که پول های شان مفقود شده است.

پیر مرد بیچاره دسته بانک نوت ها را که دارای همان نشانی ها ی است که فریب کاران میگویند و در حقیقت جز کاغذ پاره چیز دیگری نیست پس میدهد، تا او را به جرم دزدی به پولیس نسپارند، آن وقت است که مرحله دیگر نقشه فریب کاران شروع می شود، آن ها مرد ساده دل را به اتهام اینکه پول هارا پنهان نکرده باشد، باز رسی می کنند و درین هنگام هست

از دست داده نخست نمیتواند، از شدت تأثیر درد دلش را بگوید آهسته آهسته آرام میگيرد و بعد آگاه می شوید که

پیر مرد بیچاره ساعتی قبل وارد کابل شده، در همان لحظه های اول چشم فریب کاران به او افتاده و دام را در راهش گسترده اند، بسته بی کاغذ پاره را که بانک نوت بسته بندی شده در سر راهش

بی خیال در راه میروید، نگاه جستجو گر تان از سویی به سوی دیگر میروود، در گوشه بی پیر مرد دهاتی بی را می بینید که با فریاد و فغان به سرو صورتش می گوید گریه میکند، فحجه میزند و کمک می طلبد به او نزدیک می شوید، از حالت پریشانیش جویا میگردید پیر مرد که تازه از دحام کابل را دیده و در اولین دقایق همه چیزش را

و نیستش را با تردستی می ربایند... لحظه بی بعد از فریب کاران اثری دیده نمیشود، مرد بیچاره وقتی دست بر جیب هایش میکند، می بیند که آنچه داشته همه را برده اند فریاد میکشد، کمک می طلبد، ولی افسوس که دیگر دیر شده است. شما با تأثر از او میگذرید و در دل به این فریب کاران نفرین می فرستید، وقتی که قدم به سرویس شهری میگذارید صدای مکارانه نگران بگوشش تان میرسد که می گوید:

جان برادر... آغا جان... کمی ایستاده شو،

آغای گل شانه خود يك طرف بگی... کاکا جان... اینه اینچه یا

و وقتی که متوجه می شوید، می بینید که نگران با چه نیرنگی شما را چون خشت پهلوی هم چیده که به اصطلاح در موتر جای سوزن انداختن هم نیست... خوب دندان روی جگر میگذارید... دقایقی چند تحمل میکنید و زمانی که در ایستگاه بعدی پیاده می شوید، می بینید که تر دستي با استفاده از ازدحام سرویس محتویات جیب شما را برانده و پشت کار خود رفته.

هنوز از شر تقلب کاران خلاص نشده اید، شام وقتی که مانده و خسته بخانه می آید و بر سر دستر خوان می نشینید و هنوز لقمه بی چند از نان را صرف نکرده اید که می بینید طعم نان خشك تغیر دارد کمی دقت می کنید که خباز با آرد گندم آرد جورا هم مخلوط کرده، وقتی لقمه بی برنج را می جوید، صدای شکستن ريك در زیر دندان های تان بلندی شود... از همه مهمتر هیچ شکایتی هم کرده نمیتوانید، زیرا همسر تان با داد و فریاد می گوید که با برنج ها ريك مخلوط کرده اند و روغن های بقال سرکوچه هم کچالو مخلوط دارد...



# اخالى ميكنند

ازگل احمد « زهاب » نوری



به خاصیتی که دارد مواد مخلوط شده را هم تند می سازد ، پس خریدار در نظر اول مشکل است که به این تقلب پی ببرد ، ولی اگر به آن خوب دقیق شود ... متوجه این نیرنگ خواهد شد .

اگر از شکر که میگویند ، گاهی يك تعداد فرو شنندگان با آن سنگ مرمر را مخلوط می کنند بگذریم ، نوبت به چای و شیرینی میرسد شاید شما هم در گوشه یی بامی ، در پناه دیواری ، در دکان ، آشپز خانه و یا جای دیگری دیده باشید که مقداری شمه چای را پهن کرده باشند تا خشک شود .

## آیا تمام این لیموها سالم هستند؟

ازینکه قضا بی بایک پارچه گوشت گوسفند دویارچه گوشت میش را بالای خریدار می فروشند و یا دادن گوشت دست و سایر حصص بجای ران پر ، سطحی بگذریم تقلب های دیگری عرض اندام می کند که صحت و سلامت ما را معرض به خطر می سازند .

تقلب در میوه جات با وجود تلاشی که کردم ، تقلب در میوه جات را کمتر توانستم کشف کنم و درین مورد معلومات کمتری بدست آورم ...

(بقیه در صفحه ۵۸)



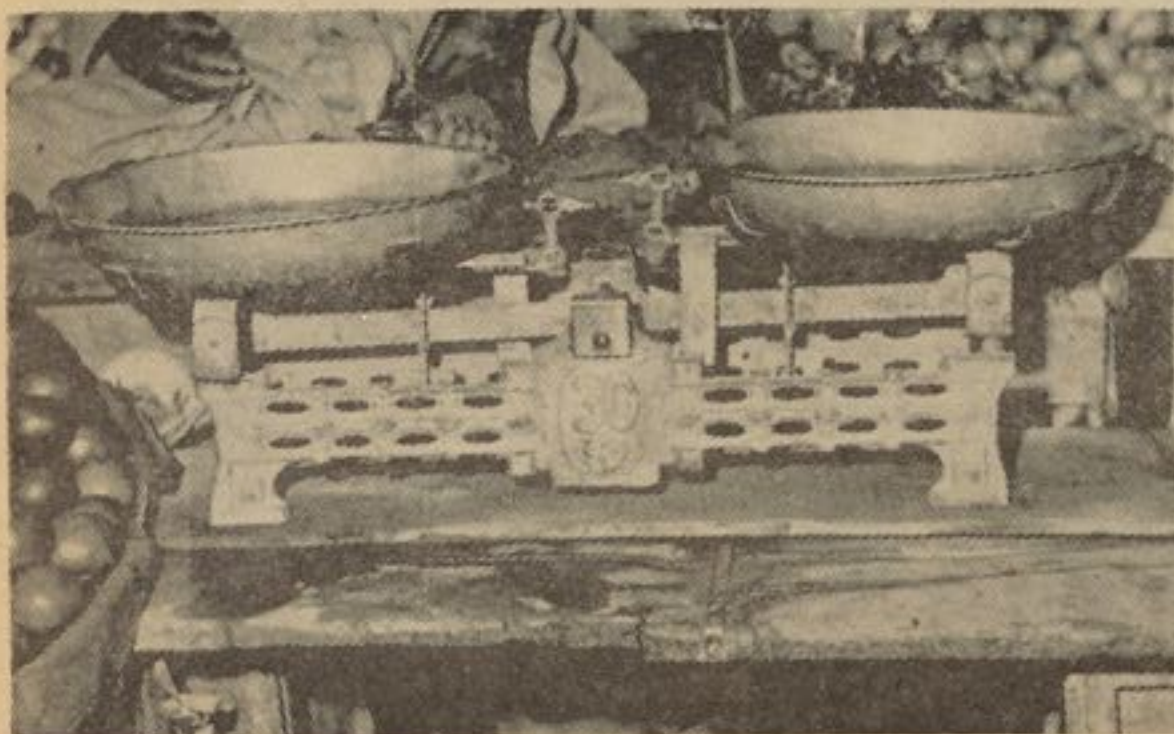
## مقراضی خلیفه خیاط گاهگاهی کج می برد

به هر حال ... من ، شما و شاید همه گاهی با چنین صحنه هایی مواجه شده باشیم ... ما درینجا از روی بسا تقلب ها برده بر میداریم ... تا باشد که با خواندن این راپور تقلب ها را شناخته و تقلب کاران را به پنجه قانون بسپارید تا هم خود و هم جامعه را از شر آن ها نجات بخشید .

**تقلب در خوراکی باب .**  
عده یی عقیده دارند که تقلب از همه بیشتر در خوراکی باب و مواد ارتزاقی دید می شود ... عده یی پی انصاف با آرد گندم ، آردجو ، جواری و غیره را مخلوط می کنند و برای فهمیدن این نوع تقلب باید در هنگام خریدن آرد ، آنرا خوب بوی کشیده و طعم آرد را بچشیم .

بسا دیده شده که در بین مرج سرخ ، بوره اده ، میده خشک پخته پوست انار و بعضی مواد دیگری را مخلوط می کنند .

چون همان مقدار مرج کم نظر



این ترازوها نیز چندان حساس نیستند .

# دانیال دیفو نویسنده

● اواز میخانه های قشنگ تا چای خانه های  
دور افتاده انگلستان را زیر پا گذارد تا با چشمان  
کاوشگرش زندگی را ببیند

● او حتی در زندان بیکار نشست و مبارز تراز  
گذشته به نشر حقایق بار و پوش طنز پرداخت

ماکس تراوت ورقه ابلا غیه ای را امضا بود در سال ۱۷۰۳ که هیچگونه  
نمود که در آن امر زندانی ساختن آزادی مطبوعات وجود نداشت آتش  
شخصی داده شده بود این باره در ورقه انتقادش را متوجه حکومت انگلستان  
نام نویسنده بود که با جرات توانسته نماید شب نامه ها ، جراید و کتابها

که در آن ها بر اعمال زمامداران را محکوم نمود مجلس نمایندگان  
انتقاد میشد پنهانی چاپ گردید و امر داد تا نسخه های این نشریه جمع  
در آن هیچگونه حرف از نویسنده آوری شده و همه به آتش کشیده  
ناشر و محل چاپ برده نمی شد . شود .

نام این مرد دانیال دیفو بوده و این محکومیت ، روح انتقادی دیفو  
در ورقه هویتش چنین نوشته شده را بیشتر برانگیخت او در زندان  
بود (مرد متوسط چهل ساله ، رنگ بیکار نشست و به نوشتن ادامه  
چهره قهوه ای ، بینی عقابی ، زرخ داد بزودی دریافت نمود که در قلب  
باریک ، چشمان خاکستری و جای مردم راه پیدا نموده است .

زخم درازی در نزدیک دهنش که زمانیکه او را به قصاص گاه می  
بردند مردم به دور او جمع شده و  
کلاه گیس می پوشد ) .

روز بعد دیفو دستگیر شده و برایش ابراز احترام می کردند .

روانه زندان نیوگت شد گناه نویسنده آنان قصاص گاه را گل بازار  
این بود که نشریه طنز آمیزی به نموده و تا زمانیکه در دستگاه شکنجه  
چاپ رسانده و در یکی از شماره های دست و پا می زد مردم برایش ابراز  
آن آتش تیز انتقاد علیه مردان احساسات نموده و غذا نوشیدنی  
کلیسا انگلستان بچاپ رسیده بود تهیه نمودند . زندگی دانیال دیفو  
این نوشته اکنون هیچ مانعیتی ندارد در مرحله چرخش رسیده اواز تروت  
ولی در آن روز نویسنده ای چون دیفو به فقر ، از یک مرد آزاد به کارمند  
حکومت ، از مقام بزرگ روز نامه  
نویسی به ناول نویسی تغییر یافت



# فرز گ



دانیال دیفو نویسنده نا مدار انگلیسی

زندگی نامه او نیز مانند زمانش فوق العاده و حساس بود. دانیال دیفو آورد.

در سال ۱۶۶۰ به لندن پا به زندگی گذارده او فرزند شمع ریزی بود که پدرش می خواست پسرش به کار تجارت پردازد. او تحصیلا تش را با درجه عالی پایان رسانیده و با وجودیکه می توانست منشی و حتی وزیر خوب پیار آید سعی نمود تا در تجارت نیز آزمونی کند او قبل از اینکه در میدان سیاست پا گذارد تاجر ثروتمند بود.

او زندگی پرنشیب و فراز خود را طی شعری چنین تصویر مینماید. (هیچ مردی چنین زندگی پرنشیب فراز نداشته.

و سیزده بار من در ثروت غرق و در فقر دست و پا زدم. اولین کتاب او بنام (توفان بزرگ) اختصاص یافت که در نوامبر ۱۷۷۳ سرا سر انگلستان را درهم نور دید او تمام حوادث وحشت آور و هیجان انگیز بقیه در صفحه ۵۷

در سال ۱۶۸۵ او به تهاجم مصیبت بار اول مونوت پیوست و خوش بختانه از آن جان سالم بدر برد. سه سال بعد با حمایه ویلیام در (انقلاب بدون خون ریزی) شرکت نموده و تا هنگام استعفی وی مقام ارزشمندی داشت او طی نشریه هائی از او دفاع نموده ولی همیشه بحیث یک شخصیت جراتمند شهرت داشت



# کامیابی در مبارزه با بیسوادی



دولت جمهوری افغانستان برای امحای  
بیسوادی عمومی و ایجاد تحول فرهنگی  
در مملکت بر اساس فرهنگ ملی و مترقی  
مبارزه خواهد نمود.

محمد داؤد

این مدیریت باین پروژه کو چک  
به شکل مقدما تی روی سه هدف  
ذیل تاسیس و بکار آغاز نموده است.  
۱- تهیه میتودهای مختلف و موثر  
و تهیه مواد خواندنی و مقتضی در ساحه  
مبارزه بابی سوادی.

۲- تربیه پرسوئل فنی  
سواد آموزی برای پیشبرد این  
پروژه که البته بعد از ختم این پروژه  
برای سواد آموزی در سایر نقاط

تعداد ۵۰ کورس برای سواد حیاتی  
افتتاح نمود.  
اهداف این پروژه :

بناغلی منتصر گفت ممکن است این  
سوال نیز پیش شود که چرا مدیریت  
عمومی سواد حیاتی وزارت معارف  
کار خود را تنها به کوه دامن و بغلان  
محدود نگاه داشته است ؟  
در جواب این سوال باید گفت که

پروژه اعزام گردیده و کار پروژه  
سواد حیاتی در ولسوالی کوه دامن  
آغاز گردید، در زمستان سال ۱۳۵۰  
به تعداد بیست کورس در چوکات  
کریدت کوپراتیف زراعتی در ولسوالی  
متذکره افتتاح شد و دامنه افتتاح  
این کورسها در سال ۱۳۵۱ به ۵۰  
کورس گسترش داده شد و در زمستان  
سال ۱۳۵۱ بر علاوه یکصد کورس  
که در کوه دامن موجود بود این  
اداره در یکی از ولایت شمال کشور  
فعالیت خود را آغاز نموده و درین  
ولایت که عبارت از بغلان است به

در سال ۱۳۴۸ در وزارت معارف  
مدیریت عمومی برای پیشبرد مبارزه  
بابی سوادی که از اهداف عالی  
و مقدس ملی ماست تشکیل شد.  
و در همان وهله اول با هم کاری  
یکنفر از متخصصین یونسکو کار را  
آغاز کردند.

از آن تا رینخ به بعد تا آوا خرسال  
۴۹ مقدمات کار پروژه در داخل چوکات  
(پروژه کریدت و کوپراتیف) زراعتی  
مربوط وزارت زراعت چیده شد در سال  
۱۳۵۰ دو نفر متخصصین فعال ولایت  
دیگر نیز از طرف یونسکو به این



● پروژه سواد حیاتی در بغلان و کوه دامن فعالیت می کند  
● طریق سواد آموزی مستقیماً با زندگی مردم ارتباط دارد

# پیروزی بر جهل و نادانی است

ملی حق اولیت را دارا باشد که تا عملیات سوادآموزی در داخل چوکات منتخب پیش برده شود.

پرنسپ دوم چنین تشریح می شود که سواد آموزی از لحاظ

نمی تواند ازینر و بهتر است افغانستان روش نوین سواد حیاتی را برای مبارزه با این مشکل ملی پیش گیرد این روش که روی سه پرنسپ اساسی می چرخد که

مورد منابع ذی علاقه این پروژه چنین بیان کرد:

نخستین گامی که در راه تاسیس این پروژه برداشته شد از طرف وزارت معارف بود به تعقیب آن

کشور نیز میشود از ایشان استفاده کرد.

۲- تقویه جنبه های تربیتی پروژه کردت و کو پرا تیف زراعتی در سایر نقاط کشور در مورد هدف دول این پروژه باید گفت که تاحال هفت نفر جهت آشنایی با مفاهیم کلی اصول پرنسپ های سواد حیاتی به مصرف این موسسه بخارج اعزام شده که همه آنها پس از اكمال دوره تحصیل به وطن عودت کرده و در پروژه های مربوطه مصروف خدمت میباشند.

درباره هدف دوم باید گفت که تا کنون پنج کتاب درسی و راهنما و درس و کتاب کار شاگردان در زمینه حساب و لسان مربوط به نیازمندی های اقتصادی مشمولین کورس های کوه دامن که محتوی يك سلسله

معلومات و راهنمایی ها در مورد بهتر شدن حاصل انگور می باشد و هم چنین پنج کتاب دیگر برای منطقه بغلان که در مورد اصلاح و تکثیر گنم بحث میکند و همده رساله دیگر جهت تقویه معلومات حرفی مشمولین کورس های کوه دامن و بغلان که همه به کمک و همکاری متخصصین داخلی و خارجی این پروژه و به سعی کوشش نویسندگان خارجی و داخلی مدیریت عمومی مواد حیاتی تالیف گردیده قسمت از آنها طبع و باقی مانده آن عنقریب طبع نشر و توزیع خواهد شد.

در قسمت هدف سوم باید گفت که این پروژه نه مسئولیت و نه صلاحیت آنرا دارد که خارج محدود پروژه کو پرا تیف زراعتی به فعالیت بپردازد بنا برآن به حکم قرار های قبلی داخلی و موسسات ذی علاقه بین المللی فعالیت های این پروژه متوجه تامین اهداف اقتصادی و اجتماعی پروژه کردت و کو پرا تیف زراعتی بوده و می باشد.

مدیر عمومی پروژه سواد حیاتی در



سواد آموزی در نقاط مختلف کشور دنبال میشود

فنی از نظر عملیات در جهت انکشاف اقتصادی مملکت معطوف به اهداف انکشافی مورد نظر باشد و در پروژه های انتخاب شده به صورت کامل و اتمام گردد چنانچه سوادآموزی جز لاینفك عملیات پروژه های انکشافی ثابت شده است.

شرح پرنسپ سوم اینست که تمام توجه عملیات سواد آموزی باید معطوف به متمرکز ساختن يك نوع تعلیمات حیاتی و اهداف اجتماعی و اقتصادی مورد نظر پروژه انتخاب شده مفید باشد و این برعکس سواد آموزی مرسوم و متداول است در تعلیمات سواد آموزی مرسوم در بعضی آلات از جغرافیه، اخلاق تا ریخ لسان، ساینس، اجتماعات و با لآخره همه چیز بحث می شد در حالیکه در سواد آموزی حیاتی محض شناخت کلمه و خواندن جمله مورد نظر است و بحث در سوادآموزی حیاتی مرا حل ذیل همیشه در نظر گرفته می شود.

بقیه در صفحه ۶۱



# به منحنی ختیخ کبسی د تیلو عایدات

## د امریکې متحده ایالات له الاسکا خخه د نفتو د واردولو په لټه کبسی دی



عربي هیوادو کلنی عایدات به ۲۰  
مليارد ډالرو ته ورسېږي .  
وروسته تر هغه د خارجي اسعارو  
سپمونه چه یوازې د سعودي  
عربستان له خوا را غونډ شوي و  
د امریکې او جاپان د سرو زرو او نورو  
ذخیرو کم عایدات کمولای شي .  
د راتلو نکی وخت خیره طبعاً له  
پخواخه څرگند ده .

د سعودی عربستان د سرو زرو او  
نور و عایداتو رسمي اسهام په دریو  
کلوکېښي له ۱۹۷۱ کال څخه د ۱۹۷۳  
کال تر نیمایي پوري له ۶۸۰ ملیون  
ډالرو څخه ۳۳ ملیارد ډالرو ته  
جکه شوه . حتی عراق چه پخپلو  
اقتصادی پر مختگونو او نظامی  
برخو کبسی زیات لگښت کوي ، خپل  
عایدات له ۴۱۹ ملیون ډالرو څخه  
۱۴ ملیارد ډالرو ته ورساوه .

تر ۱۹۸۰ کال پوري به کله چه د امریکې د اړتیا وړ  
نفتو اندازه په سلو کی ۳۰ له خلیج څخه تیره شي ، د نفتو  
د تولید وونکو عربي هیوادو کلنی عایدات به ۲۰ ملیارد  
ډالرو ته ورسېږي .

د نفتو څخه درا پیدا شوو عایداتو  
د ورځ په ورځ زیاتوالی موضوع چه  
د نفتو تولید وونکو هیوادو ته متوجه  
ده . په ټوله نړۍ کبسی د حکو متونو  
اوبانکو نو دپا ملرنی وړگر خیدلی  
ده . کومه گټه چه له نفتو څخه د ملیارد  
ونو ډالر و خاوندانوته متوجه ده ،  
ډیره زیاته ده .

د دغو عایداتو د څارنې په مرحله  
کبسی یوه موضوع څرگند ده :  
د نفتو عایدات د منحنی ختیخ د زیاترو  
هیوادو حکومتی خزانی او بانکونو ته

په دغه نقشه کبسی له الاسکا څخه  
امریکې ته د نفتو د پایپ لاین کرښی  
ښودلی شويدي .

دهغو ۶ ملیارد ډالرو له جملی  
څخه چه ۱۹۷۳ کال د فروری  
دمیاشتی د اسعاری بحران دله منځه  
وړلو دپاره لویدیځ المان ته وارد  
شوی و ، له عربو څخه دری برخي  
پکښی شاملی وی .

له هغه وروسته دغیر نا بتو  
اسعارو په ترڅ کبسی د بین المللی  
پولی سیستم دورځ په ورځ غیر  
انهول زیاتوالی ددی سبب شو چه  
عربي حکومتونه د خارجي اسعارو  
د ذخیرو سیمي یا په بل عبارت په  
نورو هیوادو کبسی پانگی اچولو ته  
دنه علاقې په ښودلو سره خپله  
پخوانی پالیسی پرېږدي .

سره زر یوه بله مهمه چار دده او  
ویل کېږي چه د عربو د اسعارو په یوه  
اونس باندی ۴۲۲۲ ډالرو د رسمی  
بسی په نسبت د سرو زرو د نرخ  
ددری چنده لوړ والی په ساتلو کبسی  
ډیر لوی نقش لوبولی دی .

د منحنی ختیخ په تیره بیا دکویت  
پانگی دلنډو مودو او حتی او ږدو  
مودو اسنادو سره اروپا ته ځی .  
بالاخره د بیسوزیات تورم د حسابونو  
د زیاتوالی پر اېلم د اکثر عربی  
هیوادو حکومتونو او بانکونو ته  
واردوی . د مثال په ډول کویت هغو  
یو شمیر پیچلو موسسو ته په  
ژوندون



د منحنی ختیخ په ځینو برخو کبسی د نفتو پایپ لاینونه د مسکو افرا د لخوا ساتل کیږي  
صفحه ۲۰

# ملياردو نوډالرو ته رسيږي

سعودي عربستان په يوه ورځ کښي ۷۰۵ ميليون بېرله نفت توليدوي او په کال کښي د ۴۴۰۰ ميليارد ډالرو په عايداتو سره د نفتو لومړۍ درجه توليدوونکي هيواد دی.



په دغه عکس کښي د منځني ختيځ دتيلو يوه تصفيه خانه ليدل کېږي لومړۍ وختو کښي دنکسن پر ميز باندې پروت وي . نکسن ددغه پايب لاین دجوړولو دپاره ټينگار کړی دی . د ۱۹۷۲ کال د می په مياشت کښي د امريکي داخله وزارت فيصله وکړه چه دغه پروژه وړاندې بيول کيدای شي اوس د ۱۹۷۳ کال نه پخوا ددغې پروژې دکار د شروع کيدو امکان شته . دغه پروژه په پاتي په ۶۱ مخ کې

دفرانسي دکريديت ليو نيز په وسيله جوړه شوه . نوموړی اتحاديه په توکيو روم ، فرانکفورت ، لکسمبورگ اولندن کښي څانگي لري .  
\* د عربو اروپايي بانک چه دمصريه ابتکار په پښو ودرید . دغه بانک په بروسل او فرانکفورت کښي څانگي لري .

دغه راز يو شمير بانکونه په آزاده توگه په نفت لرونکو عربي هيوادو کښي د تجارت دپاره په مسابقه کښي دی .

يو ډېرست نيشنل سيټي بانک ، نيويارک دی چه څانگي يې په بيروت ، سعودي عربستان ، بحرين او دوبي کښي فعاليت کوي . بل يې چيز منها تن بانک نيويارک دی چه په بيروت او بحرين کښي څانگي لري .

يو شمير نور امريکايي بانکونه په بيروت نه دباندې او له لبنان نه دباندې دمنځني ختيځ په مالي مرکز کښي فعاليت کوي .

دمنځني ختيځ دتيلو توليدوونکي هيوادو نه او عايدات يې په لاندې ډول معرفي کېږي!

دتيلو توليد ( په ورځ کښي ) دپيرل په حساب  
دتيلو عايدات په کال مالي ذخيره کښي دډالرو په حساب

|                           |              |              |
|---------------------------|--------------|--------------|
| سعودي عربستان- ۷۵۰ ميليون | ۴۴۰۰ ميليارد | ۳۳۰۰ ميليارد |
| ايران- ۹۰۰ ډر             | ۳۴۰۰ ډر      | ۱۱۰۰ ډر      |
| کويت- ۲۸۰ ډر              | ۲۰۰۰ ډر      | ۳۰۰۰ ډر      |
| ليبيا- ۲۰۰ ډر             | ۲۱۰۰ ډر      | ۲۸۰۰ ډر      |
| عراق- ۲۰۰ ډر              | ۱۳۰۰ ډر      | ۱۴۰۰ ډر      |
| ابوظبي- ۱۳۰ ډر            | ۹۵۰۰ ميليون  | ۳۰۰۰ ميليون  |

د امريکي کانگرس په وروستيو ايالاتو ته په نفت انتقال کړی ، له دغز ولو خنډو نه چه د امريکي ۴۸ وختو کښي داترانس الاسکا پايب لابن منځه ليري کړ .

د امريکي دسنا مجلس دتمه پروژه د ۲۰ رايو په مقابل کښي په ۷۷ رايو تصويب کړه . دغه اقدام دهوادککي تيا په ساحه کښي د خلور ميلارد ډالرو پروگرام مانع گرځي .

له کانا دا څخه ديوه پايب لاین دغز ولو دپاره د مطالعي د ضرورت تعديل هم رد شو .

که څه هم کانگرس سپيني ماڼۍ ته ددغه پايب د غزولو صلاحيت نه دی ورکړی ، خو ويل کېږي چه ددغې پروژې تصويب ليک د مني په

انکشاف ورکولو سره ددغه پرابلم په وړاندې دريدلی دی چه دبين- الميلي اسعارو او مارکيتو نو سره نژدې اړيکي لري . کويت دغه راز په اروپايي اسعارو او ۱۹۷۲ کال په صادرشو پو رنو کښي پانگه واچوله . سعودي عربستان له بلي خواد بيرته پاتي پانگي سيستم لري . داخلي بانکونه او هم خارجي موسسې چه په دغه هيواد کښي فعاليت کوي پخپلو پانگي اچولو کښي له خنډ سره مخامخ دي .

په سعودي عربستان کښي حکومتو بودجي درسمي مالي منابعو له خوا کنټرولېږي چه دغه منابع پخپل وار تر څارني لاندې دي . د سعودي عربستان زياتره شخصي پانگي د داخلي بانکي سيستم په وسيله اجرا کېږي او دسويس او امريکي دبانکونو په واسطه په کار لويېږي . دبانکدارانو تر څارونکو سترگو لاندې دتيلو پانگه نسبت خطر ته زياته گټه لري . يو شمير امريکايي او اروپايي مالي دستگاوي د عربي بانکونو سره دځينو پانگي اچوونکو معاملاتو دسرتو رسولو دپاره گډ فعاليت شروع کړيدي او تر اوسه پوري دغه لويې ډلې جوړې شوې دي .

دبانکي اچولو دپاره عربي او بين- المللي کمپني چه دروان کال په شروع کښي دلويديځ المان ، ايتاليي جاپان او فرانسي اودخليج په هيوادو کښي د عربي بانکونو په گډون دبانک آف امريکا له خوا جوړه شوي ده . دغه گروپ چه په لکسمبورگ کښي جوړ شويدي ، مرکز يې په پاریس کښي دی .

\* دبين المللي پانگي اچولو دپاره دفرانسي او عرب بانک چه خلور کاله پخوا دکويت دپانگي اچوونکي شرکت او دسويس دبانکو نو په گډون دسو سايتي جنرال له خوا په پاریس کښي تاسيس شويدي .

\* د عربو او فرانسي د بانکونو اتحاديه چه په ۱۹۷۰ کال کښي د ۱۴ عربي بانکونو د ډلې په گډون چه ۱۲ يې دمنځني ختيځ هيوادونه و ،



دمنځني ختيځ دتيلو د تصفيه خانه يوه منظره

البته انتقاد من در مورد ثبت آهنگ و تعداد پارچه ها  
برای بهبود کار بود و از آن منظور مادی نداشتم.

## باز هم حرف میزنند

باز هم از ساختن پارچه ها می-  
دریغ نکرده اند. درین میان من  
بیشتر از آهنگ های مسرور که  
جوان ورزیده است استفاده کرده ام.  
در جای دیگر نوشته اند که بناغلی  
خلاند مشوق ژیلای بوده اند و فعلا  
خیال در حالیکه ژیلای تنها بر وین را  
مشوق خود قلمداد نموده است.  
بجواب شان باید بگویم: البته  
اگر قبول بنما یند من دو سال  
بقیه در صفحه ۶۳

پارچه تهیه و به خواننده های طرف  
پسند خود داده است و بس استاد  
محمد عمر، روحنواز و غیره که در  
رادیو هستند نسبت عدم توجه  
نشانسته اند بیشتر از چند پارچه  
در طول یکی دو سال ثبت کنند.  
استاد سر مست و بناغلی ننگیالی  
که برآستی از موسیقی دانان غنیمت  
رادیو هستند نسبت ثبت و کار  
آهنگ های فلکلوریک و آرمونیزه  
آن که وقت زیاد آنها را می گیرد

بیشتر به اجاره داری تعمیر میماند  
باعث آن میگرد تا پارچه های  
مبتذل و فاقد ارزش هنری گوش  
شنوندگان را متاثر بسازد و از  
شهرت و محبوبیت خواننده و از  
آهنگ ساز نیز بکا هد.



میرمن ژیلای

بجواب من نوشته اند که در کار  
هنری خود بی اعتنا می باشم و آهنگ  
سازانی مثل استاد سر آهنگ، استاد  
سر مست، استاد هاشم، ننگیالی،  
نینواز، خیال، خلاند، مسرور  
و غیره در رادیو موجود می باشد.

این جواب بی اعتنائی من نمی  
بلکه بی اطلاعی آن مقام مسئول را  
واضح میسازد، از اشخاصی که نام  
گرفته اند، من به همه شان صمیمانه  
احترام دارم ولی متذکر می شوم که  
استاد سر آهنگ و بناغلی خلاند  
از مدت ها به اینطرف بارادیو همکاری  
نداشتند، استاد هاشم و بناغلی  
خیال نیز در دیپارتمنت موسیقی  
مکلفیت دارند نه در رادیو و بایست  
علاوه کنم که علت کناره گیری  
استاد هاشم از رادیو هم همین  
قرار داد بوده است و فعلا دیپارتمنت  
موسیقی از کار این هنرمند باارزش  
استفاده نمی نماید.

نینواز در طول سه سال گذشته  
نسبت مشغولیت های و وظیفوی  
صرف در حدود چهار الی پنج

به مجله وزین ژوندون!  
در شماره ۱۸ و ۱۹ مجله خواندنی  
ژوندون زیر عنوان «حرف های ژیلای»  
ناشی از برافروختگی او است.  
مطالبی بچاپ رسیده بود که بساید  
بگویم مرا متاثر ساخت، زیرا من  
که هدفی جز خدمت به مردم خودم  
ندارم با وجودیکه در اول میخواستم  
در برابر این نوشته سکوت اختیار  
کنم به ارائه جوابی مجبور شدم  
زیرا هر هنرمند در برابر مردم  
مسئولیت هایی دارد و لازم نیست  
ادعای دور از انصاف مقام مسئول  
موسیقی را ندیده بگیرم از جانب  
دیگر یکعده دوستان و علاقمندان  
آوازم ضمن صحبت های تلیفونی  
مرا به رد گفته های آن دوست بی  
انصاف وادار ساختند.

در اول لازم است بگویم که مقام  
مسئول موسیقی رادیو قرار داد را  
بایک هنرمند حتمی شمرده میگوید:  
در ریاست کلتور هم قبل ازین با هنر  
مندان قرارداد میشده است در حالیکه  
در ریاست کلتور به این شکل قرار  
دادی موجود نبود، بلکه برای  
خواننده یک اندازه معاش معین از  
خواندن در رادیو و کنسرتها تعیین  
میکردند و به اساس حاضر ی  
هنرمند مستحق معاش میگردد.  
در باره قرار داد رادیو باید بگویم  
که در زمان مدیریت بناغلی مددی  
قرار داد ثبت آهنگ در بدل معاش  
بمیان آمد، چون مددی در کار خود  
موفق بود و تمام پلان ها و پروگرام  
های موسیقی بحسن صورت ترتیب  
و تهیه میگردد ازینرو کو چکترین  
خالیکه ووقفه یی تولید نمیشد.  
البته انتقاد من در مورد ثبت آهنگ  
و تعداد پارچه ها برای بهبود کار بود  
و از آن منظور مادی نداشتم، چنانچه  
ورقه من در همین زمینه که به امضاء  
معاون رادیو رسیده و در مدیریت  
موسیقی موجود است شما هد قولم  
می باشد.

خلاصه شکل فعلی قرار داد که  
صفحه ۲۲

خراباتیان شکایت میکنند:

## قاسمی

## نیز حرف هایی دارد

به مدیریت محترم مجله ژوندون! «خرابات خدمت مہمی به موسیقی  
شماره ۲۲ - ۲۳ ژوندون را نکرد، آنها فقط می خواستند پول  
مطالعه کردم در یکی از صفحات به  
مصاحبه بر خوردم که در آن یکی از  
آواز خوانها با تاخت و تاز های  
بیهوده بر مردم شریف خرابات تاخته  
گردد.»

و بعد وقتی که خبر نگار او را  
متوجه اشتباهش میسازد میگوید:  
«منهم آنها را ملزم نمی سازم منتہی  
فکر میکنم موسیقی خرابات بیشتر  
یک حرفه بوده برای امرار معاش  
تایک تلاش بخاطر ارتقای هنر،  
بناغلی هویدا!»

بہتر بود شما قبل ازینکہ بدامان  
موسیقی پناه برده موسیقی اصیل  
مارا با آوردن آهنگ های ناقص و  
کاپی فلمی خراب کنید، اندکی نزد  
یکی از استادان خرابات اسات  
موسیقی را می آموختید، آنوقت  
برای تان ثابت میشد کہ مردم  
بناغلی هویدا در زمره خرابات به موسیقی خدمت کرده اند  
هنر مندان واقعی بحساب می آورد یانه؟

قربان طوریکه آن نامه نگار بشما  
بناغلی هویدا گفته است کہ گفت موسیقی بد نام بود ولی باہما  
بقیه در صفحه ۶۳



ناصر قاسمی

امید است این نوشته را بجواب  
بناغلی هویدا کہ خود را در زمره  
هنر مندان واقعی بحساب می آورد

بچاپ برسانید.

بقیه در صفحه ۶۳

# شاعری بی سوادى بنام رشته

سید سواد داشتن بر نمی خورد . شعرش با وجود نا بختگی صلابت دارد شور دارد . از خواندن اولین مصرعه اش مکتب آن معلوم است . سبک هندی و شوه شعرش شوه استاد بزرگ بیدل . می پرسیم :

چگونه شاعر شدید ؟

می گوید : از اوان کسو دکی احساس شوق ، علاقه ، نیروی در درونم مرا به شعر گفتن وامیداشت ، کلمات زیبا ناخود آگاه در گفتار پشت هم قرار میگرفت . و آن وقت من به سرودن شعر آغاز کردم .

هنکا میکه ذوقی در درونم جوش می زد سپس این جو شش را با گفتن شعرى فرو می نشا ندم و چون بیسواد بودم آن را نزد ملای ویا شاگرد مکتبی می نویستم ولی اکنون سعی دارم تا با تمرین و مشق خودم بتوانم بنویسم .

می پرسیم شما اول دفعه است که به نشریه مراجعه میکنید ؟

نی ، من چندین بار اشعار خود را در روز نامه بیدار ، انیس ، اصلاح و ژوندون و بخصوص روز نامه بیدار به چاپ رسانده ام آنوقت است که متوجه میشوم ، چرا این نام برایم آشنای دارد ؟

وقتی در موضوع های عمیق شعر های با او صحبت می کنم در مانده میشود . زیرا بیسواد است فقط استعدادش او را به طرف شعر گفتن کشانده و آنگاه متوجه می شوم که هر گاه استعداد هنری بدون رهنمائی باقی بماند به (گل خود رو) بدون رنگ و بو شباهت دارد .

به وعده چاپ شعرش و گفتگو عش از جابر می خیزد و بعد از خدا حافظی از دفتر خارج میشود .

شعری اش بیشتر میشود به او می نگرم چهره اش برایم دگر گونه جلوه میکند میگویم قطعه شعر بخوانید .

کاغذ مجاله شده را پیش میکند باخط ابتدای که بیشتر به رسم (خط کود کان مکتبی می ماند .

می گویم بخوانید لحظه ای مکث میکند می گوید خوانده نمی توانم اوه ! او بی سواد است . و باز می بینم که این سر زمین ، برای تقدیم قر زندان شاعرش به مانع و

او را معطل نمی گذارم می پرسیم از کجا آمده اید ؟

چشمان بزرگ و ساهش لحظه ای راه می کشید و می گوید از بدخشان

آه ! آنوقت متوجه میشوم که ممکن است شاعر خوبی باشد زیرا این سر زمین با صفای طبیعتش و با آب و هوای پاکش با آفرینش الهام بخشش شاعر است . و ما در سینه تاریخ شاعران گر آنقدری از این دیار داریم ذوقم برای کاویدن روزش و راه یافتن به دنیای خودش بدنای



در واژه اتاق باز میشود - شخصی که ظاهرش بیشتر به يك آدم ساده و عادى می ماند و ریش سیاه انبوه تمام چهره اش را پوشانیده وارد می شود .

به سبک مردم شمال جیلک راهدار سر و پایش را پو شانیده و لنگی خاکی رنگی به صورت نا مرتب روی سرش قرار دارد . فکر می کنم که برای اعلانی بدفتر مجله آمده است چند پارچه کاغذ مجاله شده را به طرفم دراز میکند و میگوید که شاعر هستم :

به او نگاه میکنم افکارش هیچ نشانه از شاعر بودنش ندارد در ظاهر مردی است تنومند و چهار شانه و قوی دل و نادل می گویم بفر مایه .

به آرامی روی چوکی می نشیند می پرسیم اسم تان چیست . بدون درنگ جواب می دهد : (رشته) این نام برایم تا اندازه آشنا ست ممکن است جای در مجله ای در روز نامه ای ویا نمی دانم کجا این نام را خوانده باشم هر قدر بذهتم فشا ر میاورم چیزی دستگیرم نمیشود .



# روزنامه ای بسوی تار یکپیا

یاد داشت از: لیلا تنظیم از: دیدبان



امروز روز عجیبی است، عمه يك لحظه آرام نمیگیرد، مرتب از این اتاق به آن اتاق میرود و مرتب بمن میگوید عجله کنم. و من هیچ موردی برای عجله نمیبینم و آرام و باتأنی کارهایم را انجام میدهم.

یکبار عمه وارد اتاق میشود و می پرسد :

لیلا !

بلی.

ساعت چند است ؟

مکثی میکنم و میگویم :

نمیدانم. شاید از شش گذشته باشد.

بلی، از شش گذشته و حتی نزدیک هفت بعد از ظهر است و چند دقیقه دیگر هوا تاریک میشود، میفهمی ؟

بابیحو صلگی میگویم.

میفهم!

پس چرا عجله نمیکنی دختر! بد است محسن خان زیاد در انتظار بماند.

باخود زمزمه میکنم :

محسن خان .. محسن خان ...

بعد میپرسم :

خواهرم چگونه میشود ؟ او که نمیتواند تنها در خانه بماند.

بی جهت فکرت را ناراحت نکن مازید در خانه محسن خان نمیانیم چند دقیقه می نشینیم و زود بر میگردیم .

مثلا ساعت چند بر میگردیم ؟ اخم میکند و میگوید :

تو بسیار حوصله داری لیلا ! مسلماً خیلی زود. آنوقت لحنتش را ملایم تر میکند و میگوید : دخترم ! بهتر است اینقدر معطل نکنی .

من کارم تمام شده است، بطرف عمه بر میگردم و میگویم : من دیگر کاری ندارم .

لبخندی لبانش را از هم باز میکند و میگوید : خوب شد. بیا برویم .

آنوقت چادرش را که روی دستش انداخته در سرش میکند و عرقچینش را تا سر گو شپاشش پائین میآورد.

لحظه به رگهای برآمده دستش نگاه میکنم و آنوقت قدم بقدم او از اتاق بیرون میروم. چست و چالاک و جلو تراز من گام بر میدارد و از

حویلی میگذرد و وارد کوچه میشود، من سکوت کرده ام و او هم حرفی نمیزند. درست در لحظه که از کوچه قدم به خیابان میگذاریم، تاکسییی

از جلو ما میگذرد و عمه با انگشتش به آن اشاره میکند. تاکسی بی اعتنا

میگذرد و من و عمه منتظر تا کسی دیگری میشودیم. هوا روبه تاریکی میرود و از کبودی به سیاه سی گرائیده است.

تاکسی دیگری میآید و من و عمه سوار میشویم و او آدرس خانه محسن خان را میدهد.

عمه در تاکسی آرام ندارد و مرتب تکان میخورد. وقتی تاکسی به خیابان

کم عرض و خلوتی می پیچد، عمه میگوید رسیدیم.

تاکسی به اشارۀ عمه جلو خانه که در آن بی رنگی دارد توقف میکند و من از آن پیاده میشوم، عمه دستمال

دستش را باز میکند و پول تاکسی را امید هد و بدنبال من از تاکسی پیاده میشود.

عمه لحظه جلو در، آبی رنگ توقف میکند، صورتش را که نم عرق در آن

نشسته است، با دستمال پاک میکند و آنوقت انگشتش را روی زنگ در

میگذارد. هنوز طنین خفۀ زنگ در گوشم است که در باز میشود و جوانی که ظاهراً پیشخدمت خانه است، بروی مالبخند میزند و باگرمی

باعمه احوالپرسی میکند. معلوم است که عمه و پیشخدمت از مدتها پیش همدیگر را می شناخته اند. عمه می پرسد :

حتمأ محسن خان منزل است .

پیشخدمت میگوید :

بلی. و خودش را از سر راه مالا کنار میکشد.

اول عمه و بعد من قدم بزرچوبتره پشت در میگذاریم، عمه مثل اینکه سالها است در این خانه رفت و آمد دارد، بطرف راست می پیچد و آنوقت

است که حویلی در برابر ما دهن باز میکند، حویلی چار کنج و بزرگ با سبزه کاری مرتب و دل انگیز و در سمت شمالی حویلی ساختمان

سفید رنگ و دو طبقه خانه قد بر افراشته است و زیبا بی چشم گیری دارد، زیبا بی کاز مکت و ثروت

صاحب آن حکایت میکند.

ما از خیابان باریکی از وسط حویلی گذشتیم و بطرف ساختمان رفتیم . عمه جلوتر از من، از پله های مرمرین

صفه بالا رفت و وارد راهرو طبقه اول شد و جلو دری مکث کرد.

پیشخدمت که عقب تراز من میآمد بسرعت از کنارم گذشت دری را در

انتهای راهرو باز کرد و گفت : اینجا بفرمائین!

هر دو پشت هم وارد اتاق شدیم.

اتاقی مستطیل شکل و بزرگ که میبل های بزرگ و قدیمی بآن شکوه خاصی

داده بود. کف اتاق بادو تخته قالین

فرش شده بود و میزی در وسط خود نمایی میکرد و روی آن بامیوه دانی های بلور زینت یافته بود که انباشته از انگور و خر پوزه و سیب بود.

عمه روی یکی از میبلها نشست و بمن اشاره کرد رو برویش بنشینم.

بیرون هوا کاملاً تاریک شده بود و چهل چراغ بزرگی اتاق را روشن میکرد.

عمه با خیال آسوده پایش را روی پایش انداخته بود و ظاهراً در اندیشه هیچ چیزی نبود. اما من نگران بودم و دلم هول میکرد، بیشتر از جهت

خواهرم پریشان بودم. با اینکه مدت کمی از ورود ما میگذشت، اما من خیال میکردم ساعتها است که در آن

اتاق نشسته ایم. یکبار نگاه می کردم ساعت انداختم و بعد متوجه عمه شدم و گفتم :

پس محسن خان چرا نمیآید ؟

عمه پیشانیاش را چین انداخت و گفت :

حوصله کن لیلا ! ما که نمی توانیم به محسن خان امر و نهی کنیم. شاید کار دارد. شاید هم...

حرف در دهن عمه ماند و در اتاق صدایی کرد، و متعاقب آن پیشخدمت

باطرف جای وارد شد و با خنده که من هیچ از آن خوشم نیامد گفت :

آقا لباس میپوشند و شایدا...

چند لحظه دیگر بیا یند. اما هنوز حرفش تمام نشده بود که محسن خان

قدم بدرون گذارد و با ذوق زدگی بیموردی بطرف ما آمد.

نا تمام



## کشف اشعه لازمه جدید

## گنجینه های علمی گذشته چین

دانشمندان انستیتوت فیزیک هسته ای اشتهو تگارت موفق به کشفی شده اند که، شگفتی و توجه محافل علمی را برانگیخته است. انستیتوت نامبرده در اساس آزمایشگاهی در زمینه بر نامه های هوایی و فضایی آلمان فدرال بعمل می آورد و کشف جدید، در حقیقت یک نتیجه فرعی این پروگرام های تحقیقاتی است در مطالعات و آزمایشهای با پلاسما ها - یعنی گاز های داغ و قابل هدایت الکتریکی که در آینده برای پرتاب الکتریکی موشکهای فضائی بکار گرفته خواهد شد. محققان انستیتوت اشتهو تگارت متوجه یک تیپ کاملاً جدید لایزر شده اند.

تا بحال توانسته بودند اجسام و مایعها و گازها را وادار به فرستادن نور یکرنگ و متوازن بنمایند اکنون چهارمین دستگاه مولد نور «ماده» پلاسما های با چند هزار درجه حرارت را «لازریزه»

خواهد کرد. هدف محققان «دستگاه مولدنور» ماده، پلاسما های هیدروژن عادی را بوسیله میدانهای الکتریکی بسر عتقای جریانی فوق العاده تسریع نمایند، آنها با فشار از سوفاات بگذرانند و سرانجام نوعی پرتاب موشکی بوجود آورند اما در عمل معلوم شد «گازهای اکزوس» دستگاههای محرکه پلاسما در شرایط اولیه مشخصی حالاتی مشابه لایزر بوجود می آورند.

اینک دانشمندان فیزیک هسته ای امیدوار هستند طی سال جاری یک سیستم بصری آینه ای بسازند که، تشعشع موازی و یکرنگ و بسیار شدید نخستین لایزر «پلاسما دینامیک» جهان را تحقق بخشد. با اعتقاد نامبرده گان پس از توفیق در این امر، همه لایزرهای گازی تاکنون ساخته شده اند تحت الشعاع کشف جدید قرار خواهند گرفت.

بزودی نمایشگاه با شکوهای از گنجینه هنری چین، در لندن گشایش خواهد یافت. چنین معلوم می شود که این نمایشگاه پس از نمایشگاه فرعون افسانوی مصر توانا من، که چندی قبل از طرف موزیم بریتانیا دایر شده و با استفاده شایان مردم رو برو گردید، مورد توجه قرار گیرد.

این نمایشگاه در حدود (۴۰۰) پارچه گنجینه باستانی چین را به نمایش خواهد گذاشت. هیچکدام از این آثار پیش از این در غرب به نمایش گذارده نشده بود این آثار از یک آرامگاه قدیم بعد از کاوش های سال ۱۹۴۹ بدست آمد.

این اولین نمایشگاه هاست که از طرف دولت چین کمونسست به غرب فرستاده میشود. همین امر خود نمایانگر از بین رفتن ابرهای تیره و تاریک فضای روابط چین

و غرب می باشد. آثار یاد شده توسط خط هوایی

فرانسه، چین به انگلستان حمل خواهد گردید.

دولت انگلستان تصمیم گرفت تا در مقابل این گنجینه هنری در حدود ۲۰ میلیون پوند که دو چند پول پرداخت شده به آثار تونخا من

می باشد به دولت چین بپردازد. این نمایشگاه در حدود ۴ ماه

دوام نموده و در اکادمی سلطنتی

جایی که فضای بیشتری نسبت به موزیم انگلستان دارد، به معرض تماشا قرار خواهد گرفت.

درآمدی که از این نمایشگاه به دست می آید تحویل صندوق

دوستی چین و انگلستان خواهد گردید.

این آثار پس از به نمایش گذاردن در انگلستان به امریکا برده خواهد شد.

پرسیده با انرژی از خورشید

این فنك جدیدی در آلمان فدرال ساخته شده که نیروی اشتعالی را از آفتاب کسب می نماید.

فنك مذکور دارای سلولهای خورشیدی است که، نور را به انرژی الکتریکی تبدیل می نمایند.

یک باطری فولادی کوچک، انرژی بدست آمده را ذخیره می کند و همواره فنك را آماده بکار نگاه میدارد فنك نوین را «سولار

ترونیک» نامیده اند و هر بار که باطری اشس پر شود، در حدود ۱۵۰۰ دفعه روشن میشود.



نظم طبیعی بزرگوار را هم زده، هوارا میا لایند. در حالیکه بحر ها و دریا هاشش های زمین میباشد. آنها کار بن دای اوکساید را به اتو مسفیر فرستاده

## بحر هارا پاک نگه دارید

بشر امروزه روزه بیش از پیش از بحر هابهره بر داری مینماید. این بهره کشی بیشتر از طرف ماهیگیران، کاوشگران نفت در سواحل بحری و کشتی آنان صورت میگیرد.

بحرها امروزه توجه زیاد دانشمندان انجیران و اقتصاد دانان را بخاطر غنای منابع مواد خام جلب نموده است ولی بد بختانه این منبع سرشار، روز بروز به مواد غیر قابل استفاده تبدیل میشود.

بحر شناس معروف فراموئی ژاک ایوس گوشتو میگوید «بسیوی بحر ها

همه کثافات مانند هسته کوه جریان میابد» در این راه نقش نامیمونی را بهره کشان نفت بعهده دارند. آنان

# آفریده میچماک

# پیر زنده



ترجمه سس. وهاج

اثر کنستانتین رکس

«براستی هم زمیستا نی باین شدید را در طول زندگی خویش بیاد ندارم.»  
کارلی از جابر خاست و موقعیکه با حوله ای آهسته روی میز را پاک میکرد، اظهار داشت:

«شاید بتوانم در یکی از روزهای تعطیل نزد شما برسم و شاید بتوانم بشما مشوره بدهم، آخر من در ین مورد دچار ب فراوانی دارم.»

سایکس با خوشحالی خندید و گفت: «آخ کارلی، میخواستم عین پیشنهاد را من بکنم. در حقیقت شما حرف زبان مسرا گرفتید... آیا معاش شما افزوده نشد؟»  
کارلی میخواست بختند، ولی نتوانست گوشه دهنش اندکی جین خورد و جواب داد: «معاش من از سالها باین سو تغییر نی نکرده است. باوصف آنکه مشوره های من غالباً بمقادیرفا بوده است. مرکز دربار»  
مزد من توجیبی نکرده اند...

«میدانم، میدانم، کارلی عزیز... این محض یک سوال بود، خوب، من چه وقت منتظر شما باشم؟ یعنی چه گاه از مشوره های خوب شما مستفید شوم؟»  
کارلی فکری کرده، گفت:

چهار شنبه روز استراحت من است. می شود ساعت سه بعد از ظهر را تعیین کرده؟  
«ساعت سه بعد از ظهر روز چهار شنبه خیلی عالی، من منتظر شما خواهم بود. خوب تا روز چهار شنبه...»

وقتی میخواست برود، کارلی بیادش داد تا پول غذا را بپردازد. سایکس معذرت خواست و بعد از تصفیه حساب، بخشش نیز بجیب کارلی فرو کرد و از رستوران خارج شد.

کارلی مرد فراوانی شکاری نبود. روز چهار شنبه از بسببهای جاده سوم استفاده کرد و در استیشن اخیر پیاده شد. از آنجا به وسیله تکسی خود را بروود خانه ای که در قسمت شرقی آن رستوران باغ سایکس قرار داشت، رسانید و وی عمداً نخواست رانندگ تکسی را بمحوطه رستوران آشناسازد. زیرا میدانست که رانندگان تکسی غالباً حافظه بسیار قوی دارند.

کارلی فاصله قابل ملاحظه ای را پیاده درم سیرود خانه طی کرد و خودش را بمداخل عقبی رستوران رسانید. در ساخه نیمیشا وسیعی که برای پارکینگ تخصیص یافته بود، چند موتر توقف داشت که با تخمین کارلی، مربوط به مستخدمین رستوران نبود. برآستی کار و بار سایکس خوب بنظر نمی آمد. درین روزهای قشنگ اخیر تابستان میبایست تعداد کثیری از مشتریسان در تفریحگاه شاعرانه سایکس بیابید، ولی اگر غذا مطلوب نیافتند...

همینکه نگاه سایکس به کارلی بر خورد، با مسرت آشکارا نزدیک آمد، دستش را فشرود و پرسید:

بقیه در صفحه

حرکت داده، یکی از چوکی هارا بمیز نزدیک ساخت و با اشاره دست از کارلی دعوت کرد تا بکنارش بنشیند.

کارلی بایک تبسم معمولی، کنار میز وی نشست و سایکس اظهار کرد:

«آیا وضع رستوران شما هم بد است؟»  
از من که بهتر است، صفت «بدتر» را روی آن گذاشت. اگر همین شیوه دوام کند، بعد از گذشت سه ماه، افلاس خواهم کرد.

کارلی جواب داد:  
«وقتی از بهار اثری نیست، برآی رستوران هم نمیتوان عواید طلایی را پیشبینی کرد.»

سایکس در حالیکه با نگاه پرا لقماس بسوی کارلی میدید، گفت:

آن مرد «سایکس» نام داشت. آشنا یانش او را مردی متشیت میشناختند. برآستی هم صاحب رستورانهای متعددی شده، ولی همه را از کف داده بود. وی در حقیقت مردی بود که نظیر «کارلی» شانس خوبی در زندگی نداشت.

کارلی بهوی نزدیک شده، مود با نه پرسید:

«آقای سایکس چیز دیگری میل ندارند؟»  
کارلی میدانست که وضع یگانه رستوران سایکس همه روزه بدتر میشود و بنا بر آن وجود وی درین رستوران یگلی غیر عادی نبوده است.

سایکس درین وقت شب یگانه مشتری این رستوران بود. وی سرش را خم شانه

«آهای پیشخدمت باشی، لطفاً صورت حساب غذایی مرا بیاورید.»  
«بچشم آغا، فوراً آغا.»

کارلی بمبارت از میان میزها بیکه بهم نزدیک گذاشته شده بود، مانند باد گذشت کتابچه یادداشت خود را از روی کسه پر داشته صورت حساب میز نمبر ۲۳ را سنجش کرد و بهمان سرعت بمیز مهمان عجل بر گشت. پول غذا را بدون اتلاف وقت بجیب کرده، پول سیاه با قیعامده را زد نمود و جای پولی خود را که برایش تعارف شده بود، بجیب بغل ریخت.

هر شب مانند شبهای قبل برای کارلی یکسان بود. یکنواختی این شبها و هم رنگ بودن نوعیت کار با طبع کسالت آور بود ولی کارلی ابتدا برویش نمی آورد. وی البته بهترین پیشخدمت دنیا نبود، ولی بدترین آنهم شمرده نمیشد. مرد آزموده و هوشیاری بود. در رستورانهای زیادی کار کرده بود. رستورانهای عالی و لوکس، رستورانهای متوسط و رستورانهای نپائیکه بسطح پایین قرار داشتند... درجات وی بپه جا یکسان نبود. گاهی متصدی بار، گاهی عرضه کننده آبجو، زمانی پیشخدمت و وقتی هم پیشخدمت باشی... رویهم رفته با حوصله و برد بار بود. هیچ حادثه ای نمیتوانست شکیبایی و آرامش او را بر هم زند.

کارلی بقدری صبور بود که میدید زندگی چگونه روی چانههای وی خط میکشد، ولی مرکز این خلقتی راوی خودش نمی آورد. وی با حوصله فراخ انتظار زن زندگیش را میکشید، ولی آن زن هرگز نیامد. وی سالها با شکیبایی نشست تا فرجام روشن بخت سیاهش را ببیند، اما از آن روشنی و از آن فروغ شادی آفرین، اثری پدید نیامد. صبورانه جای پولی و بخششهای مشتریان را بی آنکه از زیادی آن بیجان آید، ویا از ناچیز بودن آن غمین شود، بجیب میریخت. آزمودگی و تخصص خود را نیز در رشته مهمان داری و امور رستورانها وسعت میداد زیرا همین «آزمودگی» او را درین رشته تا حدی معروف ساخته بود. امکانات اینکه تخصص وی در فن مهمان داری، وسیله جذب عواید بیشتر شود، نیز محدود و نادر بود. باوصف آن کارلی حتی درین قسمت حوصله اش را از کف نمیداد.

یک شب کارلی خیلی خسته شده بود. روز یکه این شب دنباله تاریک آن بود. از روزهای سخت و برای کارلی پسر تکلیف و زحمت افزا شمرده میشد.

او دیگر آنقدر جوان نبود تا ایشمه فشردهگی کار را تحمل کند. کار یکه او در آنروز انجام داده بود، قوای او را بعد کافی به تحلیل رسا نیده بود.

در شب آنروز سخت، کارلی شدیدا احساس کسالت میکرد، ولی هما نطو رکه عادت داشت، اصلاً برویش نمی آورد و آرام روی میزهای خالی را پاک میکرد. در گوشه تاریک رستوران، مردی تنها نشسته بود.

## آزموده



# د مهر خبری

## ملالۍ سترگی

سخی انتظار

خوک چه د عشق بصیرت و نلری پور ښه څکه دوی پخپله په طبیعي ښکلا نه پری پوهیږی .  
هغه وخت چه دوه مین دمیني په لاره کښی بند ښت ووینی او دخلکو دمزاحمتو نو دلایه نشی کولی چه یو بل ته د زړه حال وویی نودسترگو داشارو څخه کار اخلی مثلا وایی :  
ما ته په سترگو کی حال وا په لازی کو څی دغمازانو ډکی دینه دسترگی اوزړه تر منځ اړیکی او رابطی سره ډیری نژدی دی ، څه چه سترگی گوری هغه زړه ته انتقال مومی ، دماغ یی رنځور کوی اوزړه یی دبیا کتنی په خوند خوبونه وینسی ، یومین دخپلو سترگو څخه داسی شکایت کوی .  
سترگو پسات را باندی و کړی نور به یی دبازپشان گندلی گرځومه سترگو و زړه ته گیله و کړه چه مین ته شوی اوښکی مونږه بهیونه سترگو نه کو مه گناه شوی چه زړه مین شی سترگی تل کاته کوینه په سر کی سترگی گنډه کړی چه زړه مین شی سترگی څه گناه لړینه په کجل او رانجو باندی سترگی تورول چه لاهم دسترگو په ښکلاکی لوی تاثیر لری ، دهری پیغلی له لاسه

سترگی می تا پسی خوږیږی دمورله ډاره په رنجوی تورومه که په اروپا کی دشنو سترگو بازار تود، دی اوشنی سترگی دمینانو په زړونو کښی دمیني تخم ښندی نو دلته توری سترگی دمیني په تورتم کی دمینانو زړونو ته دام ږدی اودغه توری کولی دمیني ښکار کوی .  
هلته که دشنو او آبی سترگو ستاینه کیږی ، نو دلته دتورو ملا لو سترگو توصیف دشاعر په شعر او د موسیقی په څپو کښی ځان ښیښی .  
توری ملالی سترگی دپښتنی حسن یوه ممیزه نمونه ده ، په تیره بیاجه په تورو سترگو کی تور رانجه راپوری شی او دتورو زلفو دتاریکی له منځه دسپین او گلابی مخ په ښکاره کیدو سره ، دمیني په ادا، دیغلنی ناز په ترڅ کښی مین ته وکتل شی ، نو دواړه سره زړه پری بایلی دټول عمر دپاره دهغه مین شی .  
سترگی دی بی تاثیر ندی راته دی وکتل دخان غلام دی کړمه سر بیره پدی سترگی داشارو او د زړه دخبرو وسیله هم کیدلی شی ، دغه رمز یوازی مینان پوهیږی او بل

خکه هم پت ساتی مثلا پدی لنډ یو کی څومره بهانی کوی .  
سترگی می تا پسی خو ږیږی دمور له ډاره په رنجوی تورومه دامی له سترگونه اور څا څی که گرمی او ښکی می یاقوت پرمخ راڅینه وایی چه سترگه دریاب دی ، پدی معنی چه که خلاصی شی تر ممکنسی اندازی پوری هرڅه وینی او دهرڅه عکس دماغ او زړه ته منعکسوی ، هغه وخت چه دوه مینان دمیني په راز او نیاز بوخت وی نو د دنیا له هرڅه نه بی خبره بریښی ، دوی صرف خپل ځان وینی او بسی .  
پدی وخت کی چه بل څوک راغلی او ددوی حال یی لیدلی . . . نوناڅاپه کله چه ددوی پام ورته شوی چه بلانکی خو زمونږ له رازه خبر شو، ته چه دا خبره رسوایی ته ونه رسیږی نو له ډیره شرمه خولی خولی شی او د زړه له سوزه ښیرا کوی چه :  
په سترگو پون په غوږو کو نشی په ژبه گنګ شی چه ونه وایی حالونه بیلتون په هر رنگ او شکل چه وی دردونکی دی ، که موقتی وی او که دایمی لکه په اوږی کی دقصابانو خوسا شوی غوښی او جگی بیی په شان دهیجا نه خوښیږی .

دبیلتانه له لاسه همیشه دمینانو شکایتونه زیات وی ( لکه چه مونږ همیشه دترافیکی گډوډیو څخه ناآرامه یو . . . ) دوی کوکی وھی چه :  
په سترگو پوند در پسی گرځم ستادراتلوزیر ی که وشو رو غ به شمه یاپدی سروکی چه :  
ما د آشنا له غمه ډیر ژړلی دینه په ژړا ژاړم . . .  
سترگی می سری دی عبدالحمید کندهاری ۶۱۶-ه پاتی په ۶۰ مخ کی

دستا ددو سترگو د پاره دکلې جنګ دمورخبری تیرومه دستا ددو سترگو د پاره تمام کاله ته په سلام ولاړه یمه پښتنی پیغلی که هرڅو مړه ځانته جرئت ورکړی مگر دمیني اظهار ورته ډیر سخت او گران ښکاری .  
هره خبره له خپلی مور سره مصلحت کوی مگر ددوی حیادومره زیاته وی چه دغه «راز» له خپلی مور



## استاد قاسم آوازخوان بی رقیب زمان



مرحوم استاد قاسم

در عصر مرحوم اعلیحضرت امان الله خان به القاب آفتاب موسیقی و استاد قاسم - افغان - مفتخر گشت و در مذاکره مربوط به استرداد استقلال به افتخار مدال های طلا و الماس بنام - مسرت - و یادگار استقلال سرافراز گردید. و نزد اعلیحضرت امان الله خان به حدی محبوبیت یافت که وی هنگام سفر خود از ورسای به استاد چنین نوشتند :

ناتمام

افتخار حاصل کرده با شمدیک رباب صدف نشان طور بخشش و ماهانه پنجاه کابلی - معاش ارشاداء امر نمود در ایام سلطنت امیر حبیب الله خان قاسم مرحوم نخست بدر باز سردار نصر الله نائب السلطنه و بعداء بدر امیر موصوف عزتقر ر حاصل کرد و از نعمات دل انگیز خود اصل دربار را مسرور و محظوظ میکردانید که از طرف امیر شهید به لقب استاد قاسم مفتخر گشت قبل از سلطنت امیر حبیب الله خان استاد منحیت رباب نواز ایفای وظیفه مینمود مگر بعداً تغییر حرفه داده بحیث استاد تمام و سرآمد عموم خوانندگان شهرت پیدا کرد. پس از چندی در کنفرانس هنری دهلی عازم پتیاله و کلکته هند گشت در آنجا با استادان بنام آنوقت مسابقه هنری داد و ریکارد های گرامافون خود را در کمپنی - (هیز ماستر ویس) ثبت نمود که از طرف کمپنی مذکور بنام استاد شرق و موجد آهنگ های اصیل افغانی شهرت در دیار خارج کمائی نمود. امیر حبیب الله خان برای قدردانی استاد یک درختند حویلی در بارانه کابل و یک عدد ارمونیم طور بخشش تدارک دیدند .

● لقب آفتاب موسیقی و مدال های طلا و الماس (مسرت - یادگار استقلال) را از اعلیحضرت امان الله خان غازی بدست آورد .

هفده سال قبل استاد بلند پایه موسیقی کشور ما چشم از جهان فرو بست، با وجودیکه موسیقی ما گاهگاهی دستخوش تقلید و کاپی خوانی میشود باز هم آهنگ های دلنشین استاد قاسم در گوش شنونده طنین خوش دارد، همان ن سادگی آوازش و همان ابتدائی بودن آلات موسیقی ای که بکار میرد چون از پختگی بر خوردار بود آهنگ هایش را جاودانه ساخته...

این تنها مردم خرابات نیست که بوجود استاد مرحوم افتخار میکنند و نامش را به نیکویی می برند، بلکه جمیع هنر دوستان و هنرشناسان و همه مردم شیفته هنر او بوده هم در زمانش او را قدر کرده اند و هم بعد از این نامش را به نیکویی می برند اینک مختصراً بیاد بود استاد اندکی از زندگی او را روی صفحه ژوندون نقش کرده نثار علاقمندان می نمایم روحش شاد باد.

۲۳- سنبله - ۱۳۵۲ مصادف با هفدهمین سال وفات مرحوم استاد قاسم افغان بنیان گذار مکتب اصیل موسیقی افغانی میباشد. استاد مرحوم - ۹۲ سال قبل چشم بجهان کوشید پس از دوران طفولیت مصروف فرا گرفتن اساسات



استاد قاسم در میان گروهی هنرمندان در سفارت هند



مرحوم استاد قاسم در میان گروهی از هنرمندان در سال ۱۳۱۳ در دهلی



# یکدامن گل

## سبارک باد پیروزی

### صبح سعادت

برخیز ای جوان آنگه کنون روزگار ماست  
دنيا يکامو شاهد مقصد و کنار ماست  
جمهوريت ، چو صبح سعادت طلوع کرد  
تابنده باد ، حاصل شيبای تار ماست  
نظم نو و رژيم نو و زندگي نو  
این هر سه بر مراد دل بقرار ما است  
مردو زن وطن ، همه خندان و خرم اند  
جشن بزرگ کشور پر افتخار ماست  
آغاز انقلاب نوین است در وطن  
دستی بهم دهیم که این کار ، کار ماست  
ای مردم ميسور درین امتحان نو  
مردانگی و همت عالسی بکار ماست  
«پيروکنون» به آرزوی خود رسیده ایم  
خدمت باین رژيم ، از این رو ، شعار ماست  
از : مير عبدالقادر ابرو

بکار و کوشش انگیزیم  
که تابنده شود  
این زندگي تلخ ورنج آور ،  
که تاجر وضع ماديگر  
نخندد هر کس و ناگس !

به سوی پیش  
با ایمان افغانی  
همه یکسر  
براه راست  
بر شهراه جمهوري  
بی دهر  
به جانیازی جواردوی جوان خویش  
مطابق بانظام نو  
به نیروی جوان خویش  
روان گردیم  
دست همدگر بگیرفته ، محکمتر  
سوی آینده زیبا  
سوی آینده بهتر !

رحیم الهام

الا شیبود پیروزی ،  
نواکن ، مست  
چون تندر !  
که جمهوري به خوشکامی  
علم الفراحت درکشود ،  
فغان کن

چابک و تازه  
فغان در عالم آوازه  
که درد ملت افغان  
رسید آخر :  
به درمانگر .

بگو بازیر ویم مردم  
به لحن نفز و مستحکم :  
برآمد مردم مایم  
درفتر تیره روزی ما  
به سوی روشنائی  
چون گهر :  
- اذیر خاکستر .

بتاریخ ضمیم ما  
فزون شد صفحه بی دیگر  
درخشان و نوید آور  
به جانیازی مردان جوانمرد و وطن پرور ،  
بود این صفحه پس ، روشن  
دوان باید رقم کردن :  
- مبارکباد پیروزی  
به سیک نو ،  
به خط زر .

کنون محروم ،  
از محرومیت ،  
آزاد میگردد .  
وطن آباد میگردد ،  
دل مانشاد میگردد ،  
بیالید ،  
ای وطنداران !  
چو سرو اندر چمن برخود  
کهتر آزاده را  
پیوسته بالیدن بود درخود .

الا شیبود پیروزی ،  
نواکن ،  
مست ،  
چون تندر !  
که از خواب گران خیزیم  
جوان و بیرملت را



## افسانه عشق

ما از عشق او در جان زدانش  
امید از زندگانی بر گرفتیم  
که در دیوانگی ، افسانه گشتم  
عش را در میان جان ، نگه دار  
چو پروانه همی می سوز از عشق  
که جشمت ، آتش دل ، آبگیرد  
غلام عشق شو ، گازاد همردی  
خرد ، جز عاشقی ، کامی ندارد  
میاور باد ، جز افسانه عشق  
- معوانش دل ، که او چیزی نیرزد  
هوای مجلس افر و زی ندارد  
بگوی عشق ، نامو ننگ ، در باز  
صلای عشق در دادم جهانرا  
دگر در عشق او من باختم دل ،  
مرا محراب جان ، ابروی او پس

نخستین روز ، گمان چشم بلاکش :  
دل از جان و جوانی بر گرفتیم  
چنان در عشق او دیوانه گشتم  
خرد میگفت کای دناای عشیار  
همی چون شمع می افروز از عشق  
میدیش او جگر خو تاب میسود  
خراب عشق شو ، گماباد گردی  
حد یث عشق ، انجامی ندارد  
منوش از دهر ، جز پیمانه عشق  
دلی کو با بی ، عشقی نورزد :  
میادا دل که او سوزی ندارد  
برود عشق یازی ، سر بر افراز  
بدست عشق ، دادم ملک جانرا  
وگر دودام عشق ، انداختم دل ،  
ازین پس کعبه دل کوی او پس

## تصحیح ضروری

لطفاً افلاطن مطابقتی صفحه (یکدامن گل) شماره ۲۲ و ۳۰ ژولنون را بدینسان تصحیح  
نمایند :  
در غزل (شکوه جاودان) زیر ستون های اول و دوم ، در مصراع دوم بیت پنجم ، کلمات  
(افضای آب و هوای تو) به «فضای روح فزای تو» تصحیح شود.  
همچنان در مصراع اول بیت نهم شعر «سلک جوانان افغان» در ستون اول ، کلمات  
(جوان را سرخ روی) به «جوان را سرخ روی» تصحیح شود.  
و نیز در مصراع دوم مطلع خاصیت آینه کلمات در این زمان تصحیح



# بهره گ

نویسنده داستان (پره گنگ)

«طنزهای وحشتناک، تخیل عالی و استعداد وسیع او در داستان سرایی آثارش را بصورت شگوارهایی درآورده است.»

چین چارلز پیچون معتقد است بی وقتی داستان های فرید ریگ براون آمریکایی به بازار آمد مطلب بالا را نوشت.

فرید ریگ براون در شهر سنسنا سی اوهایو، تولد یافته، تحصیلاتش را در هانوفر آلمانا پیش برد. مدتی را بصفت خب نگار در میلواکی و پسگولتین سپری کرد. امروز در (وان نویس) کالیفرنیا زندگی میکند و وقتی را که نویسنده بازی شطرنج و نواختن فلوت میگذراند.

پیدا کرده ام.

من بدنبال موثر خانواده جاندر در روشنی سپید ماه پیش رفتم منزل هانس دو باره پیدا شد. موثر جاندر را مقابل دوازده منزل هانس ایستاده نبود شاید اصلا توقف نگرفته بودند و هم امکان داشت پس از توقف مختصر دو باره حرکت کرده باشند.

واضعا تحت این شرایط... آنها نمیخواستند که من متوجه وجود آنها در آنجا بشوم این پیشا مد مناسب نمی بود.

چراغها میسوخت. اما من همچنان به رفتار ادامه دادم از مقابل منزل هانس گذشتم و به طرف منزل خود روبرو بالای تپه پیش رفتم. شاید اکنون پره گنگ بخانه رسیده باشند. به این موضوع امیدوار بودم. البته تصمیم نداشتم در مقابل منزل هانس توقف کنم ولو آنکه زن وشوهر جاندر قیلا او را از آمدن احتمالی من باخبر ساخته باشند.

در راه بین منزل هانس و خانه من پره گنگ دیده نشده. امکان داشت آن فاصله را زود پیاده باشد ولو آنکه نزد هانس هم بوده.

فکر افتیده باشد میلما در تصور ش راه خطا رفته است.

پره گنگ چنین کاری نخواهد کرد. ایو ا شاید او را با هانس دیده که یکی دو گلاس با هم نوشیده اند و اکنون این تصور غلط نزدش قایم شده است اما پره گنگ بدذوق نبود. هانس بدون شک مرد خوش قیاس و ذوقی بود نباید انگار کرده که نسبت به او نظر داشتند. اما او در عین زمان کودنویی مغز هم بود و در نقاشی نه ابتکاری داشت و نه استعدادی بنابر این پره گنگ در دام چنین آدمی گیر نمی کرد. من میتوانستم به آرامی به منزل برگردم و آن در صورتی بود که مردم راقا نع میساختم که به دنبال او سپر را زیر و د و نخواهم کرد. به این ترتیب لزومی ندا شت به سرگجا بوبکشم و بیروسم کسی خانم را دیده است.

گرچه بر این بی تفاوت است که مردم درباره من چه تصور میکنند هر کسی باشد. یک آدمی عادی با یک نقاشی. نمیخواستم کسی تصور کند که ذهنیت احمقانه نسبت به پره گنگ

نمود آواز صحبت را در تلیفون میشنیدم. یک صفحه ریکارد تقریبا سه دقیقه دوام میگرد. لازم بود برای یک دقیقه آنرا خاموش کنم و همین فاصله برای صحبت تلیفونی کفایت میکرد. من میخواستم به کلرپ مایک تلیفون کنم و بعدا سالون بار دانسر را بگویم.

به همین نیت به مغز تلیفون نزدیک رفتم وقتی از کنار موزیک بکس میگذشتم یک بوق آنرا از ساکت بیرون آوردم. البته این کار را به آرامی و بدون هرگونه هیجانی انجام دادم اما این سکوت بی محاطا طوری جلوه نمود، گویانکه میخواهم آخرین کلماتی را بشنوم که ایوان جاندر لویه جار میزند:

آنها اینطور گمان بردند. آواز شان آنقدر بلند نبود که از درای صدای پراز زیر و بم موسیقی شنیده شود. اما همیشه یک لین برق موزیک بکس را از ساکت کشیدم. صدای شان طوری بلند شنیده شد مثل آنکه آنها از میکرافون در آن سالون استفاده کرده باشند و صدای شان از لودسیکر شنیده شود.

شان از لودسیکر شنیده شود.

«... شاید نزد هانس باشد... سیسی بغوریت لبش را دندان گرفت. طوری جلوه نمود که میخواستم مطلب دیگری را هم بگویم نگاهش بصورت من چسبید و من هراسی در آن نگاه خواندم.

دوباره بطرف ایوان جاندر لودیدم و به مرد جوان موطلاسی از هالیوود، کمترین توجی نداشتم. در صورتیکه اگر میخواستم میتوانست بعط خاموش کردن موزیک بامن برخاش کند. من آهنگ او را قطع کرده بودم، و او حق داشت بر من خشمگین باشد او میتوانست انصافا به رفتار من اعتراض کند.

من وارد غره تلیفون شده دوازده را پشت سرم بستم. اگر پیش از ختم مکالمه تلیفونی موزیک بکس دوباره شروع میکرد، در آن صورت من حق میداشتم عکس العمل از خود شان دهم. اما خوشبختانه سرو صدا دوباره بلند نشد. من تهرمایان را تا بیل کردم و وقتی یکصد از آن طرف سیم بلند شد پرسیدم:

«پره گنگ آنجا است؟»

«در تلیفون کی صحبت میکند؟»

من با حوصله مندی پاسخ دادم: «اینجا و این گری حرف میزند. «لاست گری» آنجا هست؟»

«اوه همین اکنون صدای شما را شناختم. نی آقای گری خانم شما اینجا نیستا مد است.»

من از او تشکر کرده گوشک تلیفون را سر جایش گذاشتم. وقتی از غره بیرون آمدم، زن وشوهر جاندر رفته بودند. شنیدم که بطور در بیرون موتری حرکت کرد. به هاری اشار کرده از بار خارج شدم. چراغ های دیم موثر جاندر در راه سر بلندی تپه ای که آنها میبایست به آن سمت حرکت کنند محسو گردید. لابد میخواهند به تپه و سامی هانس واکتر برسند و احیانا به پره گنگ خطا ر دهند که من مطلبی را که نمی بایست شنیده ام و احتمال دارد که سر زده وارد آنجا بشوم.

بسیار مضحک می نمود که حتی جرئت چنین فکری را کرد. هر چند خانم جاندر لویه ایسن

و من نمیخواستم دگران متوجه شوند برای چه تلیفونی به آنجا رفته بودم. میتر سیدم چنین تعبیر نما یند که نسبت به پره گنگ حسود ی میکنم و به خاطر او خود را ناراحت میسازم. اما در اعتماد و اعتقاد متقابل بین پره گنگ و من هیچ جای بحث و جود نداشت مثل آنکه ما از اول همین طور برای همدیگر خلق شده باشیم کجکاو ی من محض برای این بود که او در کجا باید باشد تا رفته به منزلش برگردانم. همه اش همین بود و پس من نسبت به او نه بد گمان بودم و نه مانع رفتنش به هر کجا که دلش میخواست میشدم.

اما برای دگران درک این مطلب مشکل بود. از هاری خواستم: هاری یک مارتینی دگرهم برای من بریز. من آنقدر اگم نوشیده ام که در ترکیب رنگها به زحمت نخواهم افتاد.

میخواستم ترکیب این رنگ و رتگ را عملا از نزدیک بخاطر سیردم. من میبایست اسبا سیسی آمیزش رنگها بیا می آمیختم که حاصل ترکیب آن همین رنگ زیتونی میباشد. هاری یک مارتینی برایم ریخت. مشروب طعم خوبی داشت و من دانه زیتونی را که در میان جام و در وسط مارتینی شنا میگردم همچنان گذاشتم تکان بخوردم. اما این رنگ گاملا آن رنگی نبود که من میخواستم. تسواری تیره بود اما باز هم در اطراف آن می اندیشیدم و میخواستم وقتی پره گنگ را پیدا کردم در منزل به کار ادامه دهم و وقتی اوبه منزل برگشتم من میتوانستم بخاطر جمع بکار بردن آن به اسوده حالی میتوانستم رنگ اول را کنار کنم و فردا صبح رنگهای دیگر را. بلی روز دیگر میتوانستم سایه روشن آنرا تکمیل نمایم.

اگر در راه جب و لطف میشدیم و اگر او بغاله نمی بود فرقی نمیکرد ما با عده از مردم شناسای داشتیم و لزومی نداشت در هر کجا که امکان بودنش میسر بود بدنبال پره گنگ میرفتم. علاوه یک امیدواری دگر هم وجود داشت و آن وجود کلرپ مایک بود که بکنیم کیلومتر درست متقابل بیرون شهر واقع بود. اما به هیچ وجه گمان نمی رفت که آنجا برود مگر اینکه کسی او را به موثر خودش سوار کرده و برده باشد این چیز ممکن بود. اما من میتوانستم از آنجا تلیفونی معلو مسات کنم.

گلاس مارتینی را سر کشیده دانه زیتون آنرا نیز در دهان انداختم و جویده جویده بطرف غره تلیفون روان شدم آن مرد با موهای حلقه حلقه اش که به نظر می آمد از هالیوود آمده، در همین لحظه از کنار موزیک بکس برگشت و به بار نزدیک شد. صدای گوشخراش موسیقی دوباره در فضای سالون اوج گرفت او سکه پولسی در بکس انداخته به این ترتیب آنرا دوباره به نواختن واداشت آهنگی بود همراه با طبل و بانگو درم. یک آهنگ پولکا که مخصوصا بسیار بلند نواخته شده بود. دلم میخواستم مشت حواله صورت آن مرد بکنم اما او حتی یک بار هم به طرف من بالا نندید و همچنان که سرش را پایین انداخته بود در کنار میز بار دوی جوکی نشسته، مشروب فرمایش داد. در چنین حال اگر مشت هم به پیشانی اش میتوانستم به یقین ملتفت علت آن نمیشد. غره تلیفون مستقیما در پشت موزیک بکس قرار داشت و در میان صدای بلند موسیقی ممکن



# گنگ

مترجم: ۴۰ ع. نیرو مند

آهنگ صدایش انگشتیهای باریکش در میان موهای من و اکنون همان انگشتیهای درمیان موهای هانس واکر که برنگ خیره مبتاب شباهت داشت . دروازه را زدم. نه بلند و نه آهسته بلکه بصورت عادی . بسیار طول کشید تا هانس آمد. وحشت زده بود. من درست متوجه آن نشدم. حالت مات صورت او قشنگ جلوه اش میداد . اما اینکه چه مقدار حقیقت در لایبلی داشت . آن حالت وجود داشت درست نفهمیدم . من بقیه در صفحه ۶۳



چند پارچه شعر، بطرف اناری کتابدارم. کتابی از بلیک به نظرم خورده و همین موضوع سبب شدیدی از ساده ترسین و قشنگترین اشعارش بیندیشم به شعر و پره اوه گسه همیشه مزایای پره گکم می انداخت . پره چوپه کی تراخته است ؟

این برای من شخصا يك مفهوم ضمنی و نشاط انگیز را در برداشت . يك آهنگ ضمنی که بلیک به یقین قصد حصول چنین مفهومی را از آن نداشته است . اما من نمیخواستم امروز شام اشعار بلیک را بخوانم. بلکه مایل بودم از توماس استرن الیوت بخوانم : نیمه شب ذهنم را تکان میدادم مثل دیوانه ها که کل داودی را تکان بدهند اما هنوز شب به نوبه نرسیده بودم حالتی را که الیوت تعریف کرده بود نداشتم . حتی در حالت روحی پروف روک هم نبودم که گفته : پس ما می رویم . من و تو تا آنجا که شمس چادر سیاهش را زیر آسمان نیلی افکنده باشد مانند کسی که زیر تاثیر داروی بیوشی به روی میز جراحی افتیده . او پایکار بردن کلمات کاری را انجام میداد که من با مویک و با استفاده از رنگها خلق میکردم. اما هر دو يك چیز نبوده آنقدر از هم فاصله دار که خوردن و خوابیدن دارای عین و سبب نمیشد نقاشی و غزل سرایی از هم متفاوت است . اما هر دو ساحه میتواند جامع باشد چنانچه بدون شك وسیع هم است نقاشان می توانند از هم دوریك و ستایل متفاوت باشند مثل پونارد و بارکوبی. اما هر دوی شان در همین زمان میتوانند شخصیتهای بزرگی باشند . و هم شعری بزرگی مانند الیوت بلیک نویسنده پره کوچک کی تراخته ؟

من نمیخواستم بخوانم . گاهی فکرم بگمرا باز کرده تفنگچه ؟ انوما را بیرون آوردم . جالغوران پر بود. يك کارتوس درمیل آن تیر کرده اطمینانم را حاصل نمودم سپس تفنگچه را در جیبم گذاشته از منزل بیرون رفتم. دروازه ورودی را قفل کردم و از تپه فرود آمده به سمت اولین رسانی هانس واکر روان شدم .

از خود پرسیدم که آیا زن و شوهر چاندلر آنجا توقف کرده به پره گک اخطار داده خواهند بود ؟ در آن صورت پره گک یا به عجله منزل برگشته یا اینکه با خانوادها چاندلر سوار میترشد و با آنها رفته است . شاید آنها تصور کرده باشند که این بهترین فرصت تا برگشتن فوری به منزل . پس درین صورت هیچ چیز ثابت نمیشد و لو او در آنجا هم نمیبود . در صورتیکه پره گک آنجا میبود چنین معنی میداد که زن و شوهر چاندلر به آنجا وارد نشده اند .

در راه سرازیو شدم و سعی نمودم حیوانات درنده ای را که سیاه و تاریک بودند در روشنی زرد رنگ چراغها ببینم. آنها نه تسلیم پذیر بودند و نه چسبزی برای گشتن داشتند . بی احساس و بی عاطفه مثل شخص من کوز گرفته به روی میز جراحی با خود اندیشیدم : الیوت لعنتی . مرد بسیار عمیق بنظر آمد يك مبارزه بی گمرد در صحرای برای کسب چیزی که يك مرد را تکان بدهد اما هیچوقت نتواند صاحب آن باشد مثل تکان خوردن بیپوده يك گل داوودی در دست يك دیوانه . پره کوچک موهای تاریک و چشمهای تاریکترش در صورت منقذ باریکی اندام و لطافت پوست بدنش. نرم

بسته در صورتی که توسط چاندلر ها خبر شده اند تقریباً يك کیلو متر بین مهابانخانه و منزل هانس فاصله بود و هانس از من به فاصله ده متر دورتر متکونیت میکرد . پره گک متوانست دوان دوان به منزل برگشته باشد. به من از منزل بیرون رفته بودم .

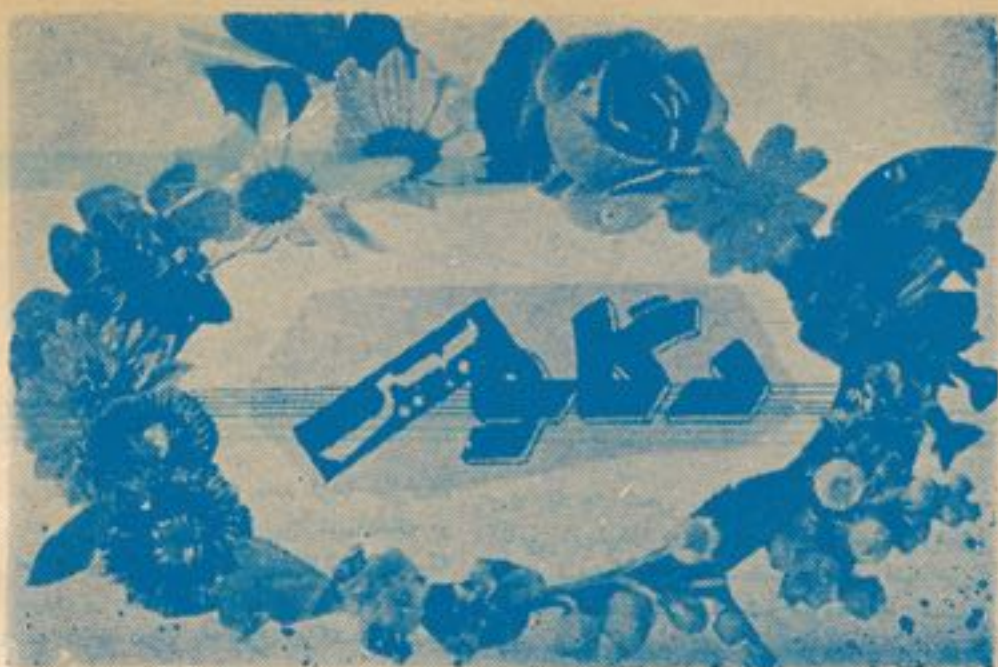
از مقابل منزل هانس گشتم و غرقه قشنگ نمایی اورادیدم . غرقه ای که نسبت به آن سیادت می ورزیدم. اما حسادت من نسبت به بارت قشنگ اولیو بود . به آلاکه قدیکور مقشن منزل هانس غبطه نمیکوردم بلکه تمام حسادت من صرف بخاطر غرقه عجیب نمایی او بود. به بلی . گاهی گاهی فضای بیرون صاف و روشن نشود اما عموماً شمال و خاکباید است و خصوصاً در يك لحظه نامساعد اگر کسی خواهد چیزی را که علامی بیند از یلذت نقاشی در آن صورت نقاشی در فضای آزاد هیچ ثلوثی ندارد . من وقتی میخواهم يك تپه برسم گم هیچ ضرورتی به دیدن آن ندارم . زیر اندرستی میدانم يك تپه را چگونه روی کاغذ آورد .

روشنی عبارت خودم از مقابل پیدا شد . چراغ هارا خودم روشن گذاشته بودم و این دلیل آن نمیشد که پره گک به منزل برگشته باشد. خودم را با فلس سوخته بطرف تپه بالا کشیدم و در همان لحظه متوجه شدم که راه رفتن و بالاشدن به تپه عجله کرده ام . من زدم تا مقیم نظر اندازم و آنجا این تصویر را دیدم : مادری رویه پدرویی رفت بلند تر از داشت. و کمی روشنتر جلوه میداد . میجاو که در تاریکی فرو رفته بود اکنون بیت به تپه های دورتر قدری روشن به روی آمد .

این اندیشه ام ریود که میتوانم کیفیت آن تپه را ترسیم کنم. رنگ خاکی تیره را بالای پاه و سیاه را بالای خاکی تیره. برای اینکه تفاوت را نگاه نگه یکنواخت نشود میشد که آنها را با رنگ زرد مجسم میساختم .

بمثل تارهای مویش زرد بودند . اما به طوریکه چراغها در منزل هانس میسوخت. سراز تپه مردان شمال بود. حالت قشنگ رفتی . اوه بلی میتوانستم فهمید که چوا به تپه تپه زده بود. مورد توجه خالماو نه رنگ من . دوباره نفس راست کرده شروع کردم به بالا رفتن از تپه . وقتی به دروازه ورودی عمارت رسیدم به نام صدایش زدم . جوابی نشنیدم. بدخل عمارت رفتم . او نداشت . عمارت کاملاً خالی بود و هومی زد. انگلیس و این نوشیده بطرف تابلوی نامی رفت که برای اكمال آن دچار شکست شده بودم. همایش غلط بود و بی ارزش . طسرح آن خوب بود. اما خاکی بود که ارزش نداشت. من می بانیست رنگهای روی تات را تراش داده از نو کار می کردم. این عمل بارها تکرار شده بود و یگانه امکانی بشمار میرفت که بتوان چیزی بهتر بوجود آورد . انسان وقتی نسبت به کار بخودش به اعتنا میماند که فی الواقع نفس در کارش باشد .

ساعت ۱۵ کم ۱۱ شب را اعلام نمود. هنوز بیرون نشده بود. اما من حاضر نبودم به آن بیندیشم و لهذا تصمیم گرفتم قدری مطالعه کنم. غالباً



## دعاشق خاطر

ورخ په ورځ د باغ غنچې دې چه غوړېږي  
د بلبلو وړې سترگې پری مېږي  
چېنه مخو ته نظر کاندې لاس دې  
که یې سترگې وېل مخونه غوړېږي  
حکې حکې ماڼۍ مکه پخلا شنه  
چه په ما در قییا نو زده ستر پری  
دعاشق خاطر په مثل دناقصې دې  
که کلونه پری تیرېږي له زده پری  
زه جدا له یاره خوب پشه ونه کړم  
وایې مالکېمې په ستر گوښې دورېږي  
روغ عالم خندا خوښې هوا هوس کا  
پر ها دژلې په غمو نو کسې لېږي  
نور عالم یې نار په نار تېښته غشو  
یو خوشحال دې په یې غشو ته پریږي  
«خوشحال خټک»

## پوهیزم

بیا دې نوی شراب چېنلې دې پوهیزم  
په د خمار دې گل گرلې دې پوهیزم  
که هزار خله لاس سره کړې په تکرېزو  
تا زما په وینو ډکې دې پوهیزم  
مهرکه زما د مرګ نه ده نو څه نه  
رفیان چه تا بللې دې پوهیزم  
څه حاجت دې چه د خطا په ملا لو لم  
دا زما په باب گنې ګنکې دې پوهیزم  
ته خپل چور وچا خله نسې ما ته  
ما هم ولوه لیدلې دې پوهیزم  
چه رقیب او تلخون ونه سره وړ کړه  
ما هغه ساعت زېلې دې پوهیزم  
رفیان څکه تیر په رحمان کا ندې  
چه ناخو ا پوری نیو لې دې پوهیزم  
«رحمان بابا»

## نیرنگی

ته به ستایه مخ قایم وی داجمال تل  
ته به مینه زما وی په دا کمال تل  
ته به عشق زما دایم زمانه پریږدې  
ته به مینا په مخ جلوه کاږد لږو خال تل  
بلبل څکه تل په خار دحجر خوږ وی  
چه موجود نه وی هرگز دگل وصال تل  
دعشق رانه به دظاهریه حیات نه کړم  
دا نانه وایې وچا ته دزده حال تل  
دگردون له نیرنگی یې لکه مه شه  
په چا کله یک همان وی ماء وصال تل  
دینو تیر دې تل په سترگو جو ډوه  
چه سینه مړدې په غشو وی غریال تل  
دهجری زده دې همیشې پکېنې محبوبوی  
خوږه مخ دی وی باقی دزلفو جال تل  
«اشرف خان هجری»

## مین یم

دو جو شونم وپه خندا مین یم  
زه د آشنا په جفا کار نلسم  
د لاروی نه کیو سو نه کوم  
چه ما ته یې خای د تو یې وینو دلو  
جدایی غواړم دوصال په بدل  
چه ددنیا په فارون لاری تو کسی  
دفرش نه سترگې ږپ گنې غرض ته ورسې  
بیر گوهر وی زه مینتوب نه کوم  
اصغره را شه ور وړه بیا مین یم  
«بیرگوهر»

## ساده حسن

تسا نیولی دې راغلی یم درشل ته  
ما پخپله ځان سپار لې دې اجل ته  
آشنا ! خبر دې چه نظری په ما مات شې  
سیلنی غونډی مې دودکې خپل اوږبل ته  
بوخو اوښکې او خمسوز به درنه جا د کړم  
لکه شمع کهمې پریږدې دې خپل محفل ته  
دساده حسن ساده زېږته په لاس وی  
حاجت نشته کیلا اډو مړه تجمل ته  
چه غوټې وپه بیا موسکې شوه په خندا شوه  
ستا دتونم وټېسم چا زده کړې گل ته  
محبت دې یې پروا لکه ماشوم کړې م  
په سوځې چه لاس در اچوم کاکل ته  
ستاد سترگو دادا څه گناه نشته  
ما پخپله زده سپارلې ستا منگول ته  
«دوست»

## دتگی دام

دا نایب زېږې مې خلقه برآرام دې  
چمنای رانه خالی نیو لاس جام دې  
اولو وچینلو جامونه ډک له یو  
خو په ما باندې خڅو یکی یې حرام دې  
دلاله غونډی مې داغ دزده په سر شو  
غوږولې چه رقیب دتگی دام دې  
یې له یاره مې زېږې په قرار نه دې  
بس دغم سره مې کار په صبح وشام دې  
چه دا مینه پیدا نه وی توبه ښه وی  
چه خراب یې ټول په داتگی انجام دې  
یاره ستا په جفا دو مړه خپه نه یم  
خو مړه شوی چه مې زده غماز شام دې  
نصره ! په منزل ته ورسیږې  
رقیب او ددونه کرلې کام په کام دې  
«نصر»



## راته ژاړې

اوښکلی مې را ځاځې شرابو نه را ته ژاړې  
دومره سخت غمچن یم چه نمونه راته ژاړې  
ما خو خپل قرار دستا تارکې لږو لو  
نه وچه خبر چه به نارونه راته ژاړې  
ما وی راشه دیار غم داړخ لا ندې کړې  
کورې عجیبه ده چه بونه رانه ژاړې  
مخکېنې مې دیار خواړه یادونه مشغو لا وړه  
اوس هغه خواړه ښکلی یادونه راته ژاړې  
ماوی ژاړه ژاړه په ژوا به دې سپک شې  
سد دې حال خپل آهونه رانه ژاړې  
«ملتون»

# هنرمندان خارج مسان

## عصر دراماتیک کنونی چکوسلوا کیا

زیاد به نظر نمی رسد. اما تعداد نمایش های هنری که ازان یاد شد این کیفیت را دارد که شامل بهترین آثار انتخاب شده می باشد ورنه ده اثر نا تمام دیگر هم به روی میز متصدیان و مسئولان انسا مبل تیاتر آل افتیده یا اینکه بر خی ازینها نمایش هم داده شده است. البته ذکر عدد درین بحث قاطعیت ندارد

بقیه در صفحه ۶۱



آنچه را در هفته های اخیر ماه نوامبر سال ۱۹۷۲ از جریان نمایش های تیاتر براتیسلاوا و تعداد تماشا کنندگان استنباط کردم میرساند که در پنجاه سال اخیر فعالیت های هنری تیاتر ال در چکو سلواکیا سیر انکشافی را پیموده و سال ۱۹۷۲ اوج این انکشاف را نشان میدهد. صحنه سازی ها و نمایش های تیاتر به همکاری وزارت کلتور هنر مندان تیاتر وانجمن نویسندگان که روی ستیز آورده شد از لحاظ تعداد قابل تذکر میباشد تماشا کنندگان در ۹ نمایش ۹ اثر جدید در ما تیکی را از شش نویسنده چکی و یکی هم به زبان هنگری از یک شاعره هنگری دیدند که هیچکدام این آثار بیش از سه سال کهنه نبوده است و از آنجمله پنج اثر طی هجده ماه اخیر به نمایش گذاشته شده. البته تذکار این رقم برای یک کشور دارای کلتور وسیع دراماتیکی

## فتانه چرا از محیط هنرمندان بکنار رفت؟



فتانه هنرمندیکه مدت زیادی در نمایشنامه های تیاتر روی سن ظاهر میشد، آوازش از لابلای امواج رادیو بخش میگردد. و به این ترتیب سرو صدائی در محیط هنری کشور بخش نموده بود دیوینست از اونه نامیست و نه نشانی.

درین اواخر که موسسه افغان ننداری چند نما یشنامه تهیه و در معرض دید گاه مردم گذاشته فتانه در هیچ یکی ازان سهم نداشته و به نظر نمی رسد که این خود ایجاد گر یک سلسله سوالها نزد علاقمندان هنر اوست.

او کجاست؟ چه میکند؟ آیا در پیشه که برای خود انتخاب نموده بود موفق نبود و یا... اینهمه سوالاتیست که به تعقیب نشر خبر گزاره گیری سلما سرا ینده پر آ و زه آهنگ ملا محمد جان از طریق این مجله در ذهن مردم خطور میکند و علاقمندان هنر آواز ما می پرسند که مانا گذر به نشر موضوع اقدام نمودیم تمامو سسات هنری مربوط و یا خود محترمه فتانه در برابر اینهمه سوالات مردم پاسخ بگویند.

### میرمن فتانه

## نمایشنامه از شعر

انسامبل دوستی یکی از دسته های موسیقی است که نمایشات زیادی را از شعر برای مردم تقدیم نموده و این نمایشنامه ها در حقیقت از ابتکا رات این انسامبل میباشد.

این انسامبل شانزده سال قبل بوجود آمده و با موفقیت تمام در صدها شهر اتحاد شوروی و کشورهای خارجی پروگرام های هنری

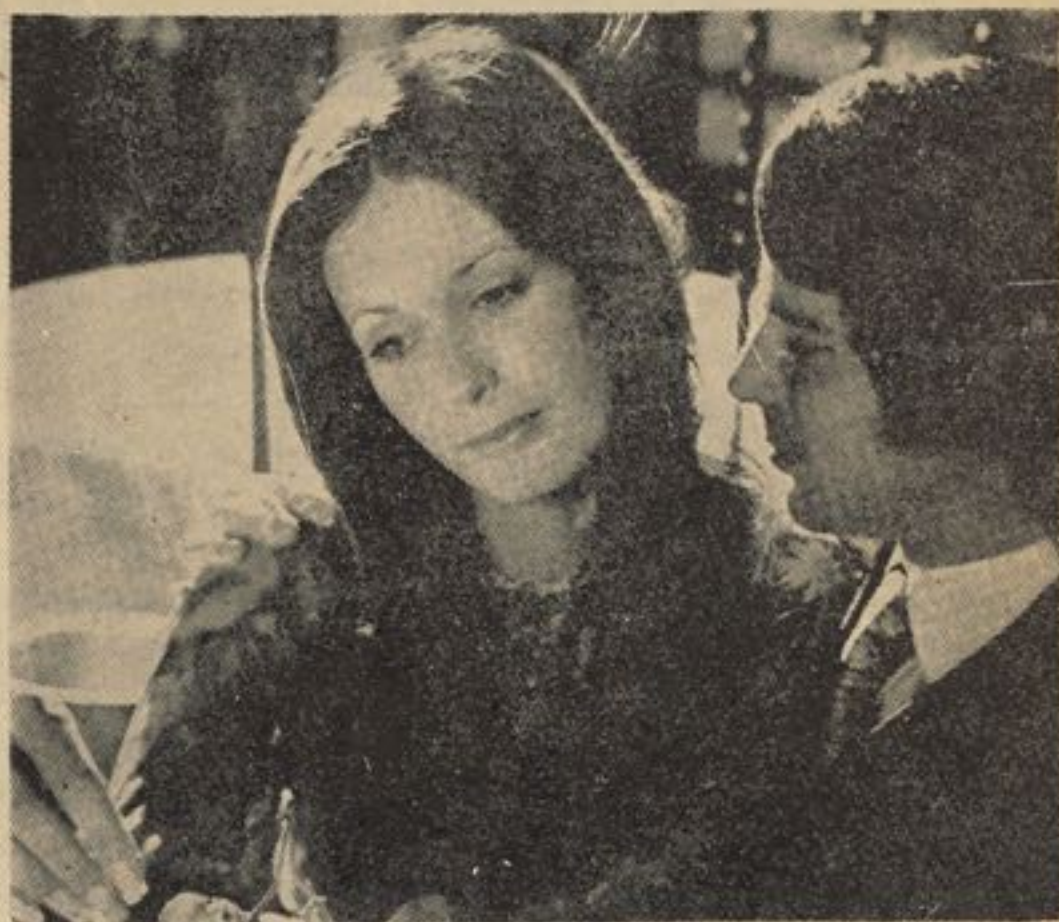
انجام نموده است این انسامبل در یکتعداد زیاد کشورها نمایشات خویش را اجرا میکنند.

در مسابقات هنری بین المللی چندین مرتبه مهارت هنرمندان این دسته مورد تحسین قرار گرفته خصوصاً ایدیت پیاف خواننده این دسته هنری برنده جا یزه گردید.



این انسامبل شانزده سال قبل بوجود آمده

# حادثه در نیمه شب



من فکر میکنم که او درجه علمیاش را در رشته حقوق سال آینده خواهد آورد. برعکس از مطالعات و تحصیلاتش، او هر دقیقه و ثانیه از وقتش را که فارغ است در دفتر پدرش میگذراند.

با وجود تمام این همه مصروفیتها، به مشکل نمیتواند وقت اضافی پیدا نماید تا برای من مکتوب های نوشته کندیچهای بگوید که قابل قبول واقع گردد.

تو فکر کنی که با وجود این همه کار برای یک مرد جوان تا اندازه زیادی قابل ستایش است که برای یک زن سالخورده و تقویاً خوش بین بوده و درباره آن فکر نماید؟

می گفت:

بسیار زیاد. برید فوراً برای چه چیزی می تواند مفید واقع گردد؟

آنتی گفت:

عزیزم، او بهر چیز علاقه دارد. برعکس در هر چیز با او بورت همراهی میکند. در مسایل ادبی همراه دو شیرزه تا میگویند گنگ میکند. حتی به ویسون راه های راکه بطور سسته درآمد و مخارج او را منزل را آماده و ترتیب نماید چیزهای گوشزد می کند.

پس بطور عینه پیدا نکنیم که برید فوراً زیادتر از این نسبت من در به کار انداختن و پوری چیزهای می فهمد!

برای چند دقیقه اشک و تریدید و بدگمانی در معزنی لی جایگزین گردید.

دیونورت، ویلسون، دوشیزه تا کلیس و برید فوراً تمام اینها خود را به کوچترین و بیش پاداشیده ترین امور و قصور و پوری مربوط دانسته و خادمین وفادار یک زن سال خورده آنتی بودند. اما بزودی روی این مفکوره تقابلی کشید. دیونورت و ویلسون از چندین سال بود که برای آنتی کار می کردند و البته احمقانه بود که بعد از گذشت این همه سال در باره آنها شک و تردید بر خود راه داد.

آنتی گفت:

لی به اطرافش رفت و کوشید که مغزش را از تمام فکر های روزانه پاک نماید. بالاخره در حالیکه بروی پست دراز کشیده و چراغ ها خاموش بود صورتش را به سختی در متکی فرو برده و کاملاً میقت شد که تاجه اندازه خسته و کسل گردیده است.

هنگامیکه میرفت ناآگاهش خواب فرو رود از شنیدن آواز واضح و مبرم که مانند آواز ضرب های شست منظم بود در فاصله دوری بگوش می رسید بخود آمد. این آواز برای چند ثانیه دوام کرد لی با خودش فکر نمود که شاید آواز و یا ضرب های مذکور بعد از چندی خاموش گردد و هنگامیکه این عقیده را می خواست قبلی کند و با خود میگفت که شاید خیالاتی شده که چنین آوازی را می شنود ناگهان بار دیگر آواز مذکور را بوضاحت هر چه تمام تر شنید. آواز مذکور شبیه آوازی بود که از فاصله تقریباً دوری در حالیکه خفته و گنگ معلوم می گردد بگوش می رسید.

آوازی مانند شست زدن به روز و شب. بالاخره از بسترش برخاست و سوی پنجره بزرگ اطاق خوابش پراه افتید و سوی خارج پنجره خود را متعایل ساخت.

امادر آنجا اصلاً آواز شست زدن وجود نداشت که قابل سمع باشد. بدین ترتیب لی دوباره سوی بسترش گشت و تصمیم گرفت که بخوابد. هنگامیکه در بسترش خوابیده بود آواز مذکور دوباره بگوشش رسید.

حالا آواز مذکور قسمی معلوم می گردید که از یکجای از قصر و یا از یک اطاقی در کنه پائین قصر وجود داشت برمی خیزد. در خاموشی شب اومی توانست آواز مذکور را که منظم بسوده مانند ضربه های قلب بشنود.

درین مرتبه که لی از بسترش برخاست حس گنگداری او را کلافه کرده بود. لذا دروازه اطاق را باز کرد و وارد سالون بزرگ شد. هنوز هم می توانست آواز مذکور را که از طبقه پائین بگوشش می رسید بشنود.

به عجله سوی طبقه پائین شتافته و وارد سالون بزرگ که درین لحظه با چراغ های خیلی تیره تصویر می گردید شد. بعد شروع به پیشروی سوی زینته های پائین نمود.

هنگامیکه به طبقه پائین رسید قدری توقف کرد. در این لحظه آواز اموار آهسته قطع گردید و بروی خاموشی روی سالون بزرگ چادرین کرده بود.

دفعه دسرت های لی روی ترده زینتها محکم گردید. قلبش به شدت می زد. نمونه قطار آنها حالا کجاست؟ نمونه مذکور همیشه در محل مناسبی که برای آن تخصیص داده بودند و مانند بشقاب بود و در زیر پنجره های کلاب که دارای شیشه های رنگه بود قرار داشت. دروازه این لحظه و درودش هنگامیکه مفقودی نمونه مذکور را خبر گردید نمی توانست که از شدت تأثر خوداری نماید. او به اندازه پالتسی مضروف بود که هنگام عبور از سالون بزرگ متوجه مفقود شدن آن نگردیده بود.

با خودش فکر کرد سوانی، اوسویگو و مین

لی به اطرافش رفت و کوشید که مغزش را از تمام فکر های روزانه پاک نماید. بالاخره در حالیکه بروی پست دراز کشیده و چراغ ها خاموش بود صورتش را به سختی در متکی فرو برده و کاملاً میقت شد که تاجه اندازه خسته و کسل گردیده است.

هنگامیکه میرفت ناآگاهش خواب فرو رود از شنیدن آواز واضح و مبرم که مانند آواز ضرب های شست منظم بود در فاصله دوری بگوش می رسید بخود آمد. این آواز برای چند ثانیه دوام کرد لی با خودش فکر نمود که شاید آواز و یا ضرب های مذکور بعد از چندی خاموش گردد و هنگامیکه این عقیده را می خواست قبلی کند و با خود میگفت که شاید خیالاتی شده که چنین آوازی را می شنود ناگهان بار دیگر آواز مذکور را بوضاحت هر چه تمام تر شنید. آواز مذکور شبیه آوازی بود که از فاصله تقریباً دوری در حالیکه خفته و گنگ معلوم می گردد بگوش می رسید.

# لَسْخِر ناپدید

میشوم ؟  
آیت تند بر خاسته و از آشپز خانه خارج شد .  
سه نفر باقی مانده و در آشپز خانه برای چند لحظه خاموش ماندند . هانس افسرده خاطر خیره خیره به بوتل شامپاین نگاه کرد بعدا آهی کشیده و بر خاست . وقتیکه او به طرف دروازه روان شد مادرم پیرویه از عقبش پراه افتاد .

پیر زن آهسته سوال کرد .  
- تو این را جدی گفتی که با او عروسی خواهی کرد ؟  
آری کاملاً جدی من او را دوست دارم .  
- تو او را از اینجا نخواهی برد ؟ - تو در مزرعه خواهی ماند و کار خواهی کرد ؟  
- وعده میدهم .

- پیر مرد من جاودانه نمیتواند کار کند این واضح است . در وطن تو مجبوری که همه چیز را با برادرت تقسیم کنی . اینجا بسا هیچکس مجبور نیستی تقسیم کنی .  
- طبعاً . این هم ارزش دارد .

- اما هیچ وقت راضی نبودیم که آیت با این معلم عروسی کند . اما آنوقت پسرما هنوز زنده بود او میگفت ، بگذارید با هر کس میخواهد ازدواج کند . آیت او را بیشتر از جان دوست دارد اما حالا که پسر ما ، پسر بیچاره مامرد وضع تغییر کرده . آیت حتی اگر بخواهد ، از عهده مزرعه بر آمده نمیتواند .

- فروختن چنین مزرعه تنگ است . من میفهمم که زمین برای انسان چقدر گرانهاست آنها تا جاد هرفتند . مادرم پیرویه دست های من را گرفته و آهسته فشرد .  
- هر چه زود تر بیا .

هانس دید که پیر زن از او طرفدار ی میکند . و هنگام باز گشت بطرف سواسون خود را به این فکر تسکین میداد . اسف انگیز است که آیت کسی دیگری را دوست دارد . خوشبختانه که او اسیرا ست .

(نا تمام)



میدهد بعد از جنگ ما باهم عروسی خواهیم کرد . او ننمودند و خوشگل مانند تو نیست او قد متوسط و شانه های باریک دارد . زیبایی او عقل او است که صورت او را با صفا ساخته .

و بزرگی روح او قوت او است . او وحشی نیست . و انسان با فرهنگ است که در عقب خود هزار سال تمدن دارد من او را دوست دارم . با تمام جان دوست دارم .

هانس خپوس شد . او فکر نمیکرد که آیت کسی دیگری را هم دوست دارد ؟  
- حالا او کجاست ؟

او باید کجا باشد . توجه فکر میکنی ؟  
در آلمان . اسارت ... و از گرسنگی میمیرد و شما در اینجا به نان و نعمت زندگی می کنید . چند بار باید تکرار کنم که از تو متلوم آتو انتظار داری که ترا ببخشم ؟  
هیچگاه میفهمی ؟ تو حاضر هستی که گناه خود را تلافی کنی ؟ تو ابله هستی . آیت سر خود را عقب انداخت . آند وه بی اما نی جسمان او را میگذاخت .

- من نابود شده ام او مرا میخواهد چرا که روح عالی دارد اندیشه اینکه مبدا روزی این تصور برای او پیدا شود که او همه چیز را بزور از من نگرفته و بلکه من به رضایت خود ، خود را در برابر پشیر و مسکه وجودا بهای ابریشمی تسلیم کرده ام به سختی مرار نچ میدهد .

کاش من اگر یگانه قربانی میبودم ؟  
مانند من بسیار است .

آنگاه زندگی ما چه شکلی را به خود خواهد گرفت ؟ بین ما طفلی که از تجاوز آلمانی بدنیا میاید ، استاد خواهد بود ... آه خدایا ... خدا ، بخاطر چه چنین مجازات

بعد از جنگ بسیاری از آلمانی هادر فرانسه باقی خواهند ماند همه میدانند که در فرانسه زمین بسیار ولی مرد کار کم است من اینجا از زبان یکی از سخن رانهای آلمانی در سوا سون شنیدم . او گفت که سوم حصه دشت های فرانسوی حالا مزرع است . چون هیچ کس نیست بالای آن کار کند .

زن شوهر پیر بطرف همدیگر نگاه کردند آیت دید که پدر و مادرش نزدیک است تسلیم شوند . آنها از وقتیکه پسر شان مرده بود ، راجع به همین آرزو میکردند . آنها به داماد با صحت و قوی احتیاج داشتند ، تا وقتیکه آنها پیر و قادر به انجام کار های بزرگ نمیشدند ، از مزرعه مراقبت کند .  
مادرم پیر به با خود گفت :

- این وضع را تغییر میدهد . راجع به چنین پیشنهاد باید فکر کرد .

آیت تند فریاد زد .  
- خفه شوید . او به پیش خم شده و نگاه های آتشین خود را به آلمانی دوخت .  
من نامزد دارم او هم معلم است و در همان شهریکه من درس میدهم او هم درس

آیت به سختی نفس تازه کرده و بسالای خود حاکم شد .  
- من بوتل شامپاین را با خود آوردم تا نامزدی مان را جشن بگیریم .  
آیت گفت :

- بلی این از همه رنج اور تر است احمق ها بالای ما پیروز شدند . احمق های کورن ، ما نس به آلمانی ادامه داد .

- من خودم نمیفهمم که ترا دوست دارم تا روزی نمیفهمم که تو گفתי صاحب طفل خواهی شد . و این برای من ضربه رعد بود .  
اما من فکر میکنم که ترا از بیشتر ها دوست داشتم .

مادرم پیرویه پرسان کرد .  
- او چه می گوید .  
هیچ حرف های مفت .

هانس دو باره به فرانسوی شروع کرد .  
تا پدر و مادر آیت چیزهای را که او می خواهد بگوید . استماع کنند .

- من همین الحان باتو ازدواج میکردم . منتها مرا اجازه نمیدهند . و تو فکر نکن که من مرد بی عرضه ای هستم . پدرم متهمول است و فامیل ما موقعیت خوبی دارد . من پسر بزرگ فامیل هستم و توبه هیچ چیز احتیاج پیدا نخواهی کرد .

مادرم پیرویه سوال کرد .  
- تو کاتو لیک هستی ؟  
- بلی من کاتو لیک هستم .  
- این خوب است .

- جایکه ما زندگی میکنیم خیلی زیباست و زمین عالی دارد . از موشن تا اینسورگ جای بهتری از آن وجود ندارد . پدر کلا نم زمین ها را بعد از جنگ سال های هفتاد خریده بود . ما صاحب رادیو . تلفون و موتر هستیم .

آیت بطرف پدر چرخ خورده و در حالیکه بطرف هانس نگاه میکرد به استیضاء گفت :  
- این آقا فوق العاده مودب است . بلی طبعاً آنجا زندگی شیرین برایم آماده است برای من . خارجی از مملکت مغلوب بسا ظلم که قبل از عروسی تولد شده . تمام این چیز ها یک خوشبختی واقعی را پرا بسم تضمین میکند . آیا همینطور نیست ؟

اینجا برای دفعه اول آقای پیرویه ، انسانیکه همیشه کم حرف بود به حرف آمد .  
او به هانس چنین گفت :

- باید اعتراف کرد که تو بلند همتا نه پیش آمد میکنی . در جنگ گذشته من نیز حصه گرفتم ولی پیش آمد ما در جنگمانند زمان صلح نبود . حالیکه پسر ما مرده ، به جز دخترم هیچ کسی نداریم و ما نمیتوانیم از آیت جدا شویم .

- من نیز فکر کردم که برای شما آسان نخواهد بود . ببینید من اینطور تصمیم گرفته ام :

من اینجا میمانم .  
آیت نگاه سریع به او انداخت . مادرم پیرویه از او سوال کرد .

- این را چه قسم باید فهمید ؟  
- من يك برادر دارم . او پیش پدرم مانده و او را کمک خواهد کرد . از این سو زمین خوشم آمده انسان به کمک سایر یمن میتواند از این مزرعه استفاده بزرگی بود .

گفتنر مامود لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها دوسال تپید اما به اثر اشتباهی زنده گیاش را از کف دادا کتون الک معاون کمیسر پولیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب مایتلند پیرکه مرد مرموزی است برآمده و ضمناً میخواهد از زنده گی خصوصی ماد موازل لولا بسا نو کسب معلومات نماید .  
الک وارد یک منزل محقر میشود که ظاهراً مایتلند پیر در آنجا زندگی میکند .

# مردی بانقلاب بقیه

یک ورق کاغذ سر بخاری دیواری توجه او را بخود جلب کرد . آن کاغذ کاپی یک قرار داد چند ملیونی بود که مایتلند امروز صبح امضا کرده بود . امضای روشن او با خطوط کچو معجوی که خصوصیات روحی و کرکتر او را میرساند در پای قرار داد به چشم میخورد . الک کاغذ را سر جایش گذاشته شروع کرد به جستجوی اتاق . در یک میز بوفه کنار بخاری یک صندوقچه پول را پیدا کرد که در بین آن سکه ها صدمامیداد . در حدود یک صدنامه در بین آن وجود داشت که عنوانی ارسا مایتلند ۱۹۳ خیابان الدور توتن هام ارسال شده بود . این مکاتیب شامل نامه های معامله داران بود یا پرو شور ها و رساله های سیاسی که کاندید های انتخاباتی برای کارد زدن موکلین خود در آنها راست و دروغ میگویند بود . این نامه ها هیچکدام باز نشده بود . اگر اینها هم باز میبود ، اصلاً چیزی جالبی در اتاق وجود نمیداشت . یک موضوع دیگر نیز به الک روشن شد و آن اینکه مایتلند در همین اتاق میخواهد . اما مایتلند در کجا بود الک چراغ را خاموش کرد و از زینه ها بالا رفت دروازه بسته بود و انسترو منت های او بدون استفاده در آنجا رویهم ریخته معلوم میشد به همین تازگی ها قفل مخصوصی به آن زده بودند الک با خود اندیشید ممکن است مایتلند در همین جا باشد یک اتاق دیگر که به احتمال قوی خانم پیر در آن زندگی میکرد ، بسیار محقرانه فرش شده بود که

به اتاق نشیمن پائین شباهت داشت الک از اتاق بیرون رفته به پته اول زینه قدم گذاشت در همین لحظه صدای را شنید . الک گوش فرا داد . اما همه جا در سکوت افتیده بود . الک آدمی بود صاحب بصیرت و کاملاً مطمئن ، وقتی وارد عمارت شد دروازه باز بود . اما کتون از داخل قفل شده و کلید در قفل قرار داشت . آیا این مایتلند بود که از حضور او ترسیده و دروازه را قفل کرده است ؟ الک بقدر کافی هشیار بود دامنه کشفیات خود را بسیار وسعت نمیداد او با قدم های بسیار آرام و بدون آنکه صدایش بر خیزد به امتداد خیابان باغ در حرکت افتاد و بطرف جاده پیش رفت او در آنجا منتظر ماند و به روی شاخه درختی بالا رفت . او میتوانست از آنجا طول جاده الدور و راه بازیکی را که در دیوار احداث شده بود زیر نظر گیرد اندک بعد از آن دید که مایتلند و پیروزن به منزل برگشتند پیرمرد خریطه را که بر از مواد خوار بار بود با خود حمل میکرد . الک سبزی یک کرم را وقتی دید که آنها از زیر پایه چراغ گذشتند و آنها را تا زمانی دید که در تاریکی ناپدید شدند . آواز دروازه عمارت را شنید که پشت سر آنها بسته شد . پنج دقیقه بعد یک سایه تاریک از پشت عمارت پیدا شد . الک تلاش کرد او را تعقیب نماید . آن مرد در پیچ و خم کوچه های تنگ وارد شد و معاون کمیسر پولیس به تعقیبش

پرداخت او به سرعت قدم می برداشت اما برای الک این سرعت چندان زیاد نبود زیرا الک یک پیاده گرد فوق العاده بشمار میرفت . مرد بیگانه بطرف جاده عمومی تغییر مسیر داد و الک چند قدم از او فاصله گرفت اما الک نمیتوانست صورت ویرا ببیند تا اینکه مرد تحت تعقیب دروازه موتر پیرا که در انتظارش بود باز کرده بدخل آن رفت . در آخرین لحظه الک توانست او را بشناسد او جوشا برود همان مردی بود که دروایت هال زنجیر کلید می فروخت . در قیمتی ترین عمارت سکو نت میگرد و فرصت آنرا داشت که در مورد ارسا مایتلند وزندگی او دلچسپی بسیار گرفته درباره اش کنجکاوی کند . او بطرف الک دیده صدا زد : سوار شوید آقای الک باران بسیار شدید است . الک سوار شده موتر بحرکت در آمد و آن امریکا یسی صورت کلمرغ مانند شرا بطرف الک برگرداند . آقای الک بمن بگویید که طفلک را دیدید ؟ الک سرش را تکان داده جواب داد : (نی) برود اظهار داشت . (اما من او را دیدم) (در کجا پنهان شده بود) . برود به آرامی اضافه نمود : (منظورم از طفلک همایکنفر است و امید وار استم مرا از دادن جواب به این سوال معذور بدانید من یک ساعت تمام در خانه ماندم تا شما آمدید و مرا ترساندید .

من صدای پای شما را شنیدم و تصور نمودم سایننت نیکو لاس باریش دراز خود بطرف من می آید ضمناً بصورت قصدی دروازه را باز گذاشته بودم خوب عزیزم شما چه فکر میکنید) . (در باره آقای مایتلند ؟) . (عجیب ، هوم . اگر شما زود تر متوجه میشدید که تا چه حدی عجیب است .) وقتی موتر مقابل عمارت کاوری متوقف شد . رشته افکار الک پاره شده پرسید : « شما چه هستید آقای برود ؟ » برود خنده مستانه کرده در انهای فرود آمدن از موتر گفت : « سه مرتبه اجازه دارم بشما مشوره بدهم » الک بدون تفکر گفت : « مخبر » « غلط . من یک مامور خصوصی هستم و موضوع مورد نظر من مطا لعه کتگوری های مختلف جنا یسی میباشد میخواهید بامن بالا بیایید و یک گیلانس بیرنوشید ؟ » الک دعوت او را پذیرفت . برود میخواست کلید را در قفل دروازه داخل کرده بچرخاند که دفعات الک دست خود را روی بازویش قرار داد و با صدای آهسته گفت : (دروازه را باز نکنید) برود وار خطا بصورت الک خیره شد و تمام عضلات صورتش منقبض شد . (چرا باز نکنم ؟) . (احساس من حکم میکند . من اصلاً سکا تلفندی هستم و ما یک اصلاح داریم که «فی» است و غیر طبیعی بودن را افاده میکند برود

سوال کرد : (راستی خرافاتی هستی یا اینکه میخواهید شوخی کنید؟)

— (حسن میکنم چیزی پشت دروازه وجود دارد و من حاضرم سوگند بخورم.) سپس کلید را از دست برود گرفته بسرعت در داخل قفل چرخاند. بایک لگد دروازه را باز کرد و بهمان سرعت برود را از مقابل دروازه کنار زده پشت دیوار پنهان ساخت. یک لحظه اتفاقی رخ نداد. اما دفعه‌ای که به طرف زینته دویده صدازد (بدوید بدوید ... آن امریکایی نخست دود زرد رنگی را دید که مانند پارچه ضخیمی از ابر از دروازه باز به بیرون فوران کرد. در لحظه‌ای که الک دربان پیر را با فشار دست کنار می زد او میخواست دروازه را قفلش را ببندد. الک از پیر مرد پرسید : شما میتوانید از اتاقهای کرایه نشین ها بخارج تلیفون کنید و به کرایه نشین های زیر طبقه سوم بگوئید که دروازه های اتاق شانرا بهیچوجه باز نکنند.

به آنها خبر بدهید که تمام درز های دروازه ها را کاغذ گرفته و تمام کلکین های اتاقها را که بطرف بیرون باز میشود فوراً باز بکنند. به آنها ابلاغ کنید که در عمارت گاز زهر دار پاشیده اند. از من بسیار نپرسید و به آنچه میگویم زود تر عمل کنید.)

سپس خودش به قوای اطفائیه خبر داد چند لحظه بعد صدای زنگها و سیرین موتور های اطفائیه شنیده شد. مرد ها مجهز به ماسک ضد گاز از زینته ها بالا آمدند. خوشبختانه غیر از برود و همسایه اش دیگر کرایه نشین ها بخاطر رخصتی آخر هفته شهر را ترک کرده بودند. دربان گفت : (و اما موازل بسانو همیشه در ساعات صبح بمنزل بر میگردد.

شب سحر شد ، تا اینکه عمارت به کمک فشار بمبه های قوی هوا و بکار بردن مواد شیمیایی از هوای کثیف ، پاک گردید. به منزل برود هیچگونه صدمه وارد نشد صرف کلکین ها بارنگ زردی پوشیده شده بود. با وصف اینکه کلکینها را کاملاً باز گذاشته بودند ، یک

بوی تهوع اور در رهروی های عمارت پخش شد اما هوای صبحگاهی داخل رهروی ها شده بوی بد را يك سره زدود.

هر دو مرد شروع کردند به جستجو در داخل اتاق، تا ببینند گاز در کجا خالی شده بود الک گفت : (از طریق بخاری دیواری) پس از معاینه بام عمارت این نظریه به تحقق پیوست. آنها به بالون خالی گاز را در آنجا پیدا کردند. ضمناً يك ریسمان یافتند که يك سر آن تکری کو چکی بسته شده بود.

وقتی دربان سر گرم اداره لغت بوده جانی به داخل عمارت خزیده و او متوجه ورودش نشده است. غالباً یکنفر د گرهم باجنایتکار همکاری داشته و از روی جاده بالون های محتوی گاز را در تکرری گذاشته است و جانی که به روی بام بوده آنها را بالا کشیده اما این عمل به همین سادگی انجام نیافته بلکه جنايتکار نخست اطراف و جوانب کا را با دقت مطالعه کرده است در غیر آن چگو نه میتوانست مطمئن باشد که کدام دودرومربوط به بخاری دیواری اتاق بر و د می باشد.

الک و آن امریکایی به منزل برگشتند. برود اظهار داشت: خو شبختانه پیشخدمت من به مرخصی رفته است اگر در منزل میبود بدون شک از این حادثه جان سلامت نمی برد) الک با رضایت خاطر پاسخ داد : امید وار بودم که همینطور باشد.) آفتاب روی بامها فرود آمده در حال غروب بود الک پیش از آنکه به دهلیز برسد متوجه زمزمه و گفت و شنود شد.

يك موتور بزرگ در مقابل دروازه ورودی توقف کرد. رای بنت پشت جلو موتور نشسته بود و لباس فراکی به تن داشت. پهلوی دستش لیو برادی نشسته بود. لولا در يك بالا پوش قیمتی در پیاده رو خیابان از موتور بنت پیاده شد.

رای بنت مست بود و کاملاً غرق در نشه مشروب صدازد : (اخ این الک است. الش، الش، تعارفات مرا بپذیرید آقای دزد بگیر شرافتمند

لولا! با آقای الک ازالش بورك آشنا شو که برای شناخت افراد با بصیرت مطلق به سگ خون آشام قا نو ن شهرت دارد ...)

**لیو درگوشش ز مزه کرد :** (پوزت را ببند) اما رای که سرشار از نشه مشروب بود و ساکت ساختن او به این سادگی امکان نداشت لهذا دو باره به صحبت پرداخت :

(آقای الک بگوئید که گاز دون فوق العاده شما کجا هست؟ متوجه گاردون باشید. بخاطر خواهرم ، جان عزیز گاز دون بیچاره را خوب حفاظت کنید خواهرم سخت به او علاقمند است. بلی علاقمند گاردون) الک در جوابش گفت : آقای بنت چه موتور عالی را سوار شده اید) سپس ، متفکرانه به مو تر نظر انداخته به صحبتش ادامه داد .. (لابد پدر تان تحفه داده است.)

نام بردن از پدرش غالباً پسر جوانرا بنحو محسو سن هوشیار ساخت و حرف الک را قطع کرد : نی. موتور از يك دوستم میباشد. شبت خوش لولا) بنت موتور را چالان کرده صدا زد .. (خدا حافظ . خدا حافظ)

موتور بحرکت افتاده بسرعت از آن محل دور شد الک بانگاش آن قدر موتور را دنبال کرد ، تا اینکه

از ساحه دیدش خارج شد. تصور میکنم او خودش را در مخاطره می بیند و میخواهد در صورتی که برایش ممکن باشد از روی کره زمین فرار کند بهر حال ماد موازل لولا خوب شد که شما وقت تر نیامدید .

— (چطور؟) — (در اپارتمان هاوس کاورتی کسی سمپاشی کرده است یقیناً وقتی وارد اپارتمان بشوئید بوی گاز را در دهلیزها استشمام خواهید کرد.)

لولا پرسید . (گاز زهر دار؟)

الک با اشاره سر حرفش را تصدیق کرد .

— (اما چه کسی گاز زهر دار را به اینجا آورده و پخش کرده است؟)

الک بانگا می تعجب انگیزی بصورت لولا خیره شد . — (اگر من این مطلب را میدانستم چطور ممکن بود اینجا بیایستم و با شما در باره آن حرف بزنم گوش کنید لولا این بنت جوان چه کاره است ؟)

(او درین او اخر صا حب يك مقدار پول شده و حدس میزنم که همین پولداری او را کمی مغرور ساخته است .

بقیه در صفحه ۵۷



## حس خوش

در شماره گذشته خواندید :

«ایرین» دختر است که در شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوی بنام ژيو كار ميكند وی اصرار دارد كه كادش كسل كننده است و می گوید كه ایستادن در پشت میز و بفروش رسانیدن عطر او را ذله ساخته است او بعد از اینکه از «ژيو» جدا میشود بخانه رفته و لحظه ای به یکی از همصنفان خود شاگردی اش تيلفون ميكند . و گذشته هایش را بخاطر می آورد .  
واینك بقیه داستان

«مویس» میگویی: بلی یکت کنی. را از همین خاطرت که ترا در دادم



در چه خوابی هستی؟

تا اینهم انتظار یک ازدواج باشم. را انداخته باشی!  
در داسم ازدواج ما تنها چیده دوت مان شرت خواهند کرد  
تتا از آنجمله «ایرین» نیز است .

مسعودار! اولین کامیبت که باید کرد . هر طغلیه  
نه بد نیای آید حق دارد که در یکت موقت ... چرا؟  
گریه میکنی؟



تو خیلی ... خیلی ... تو هستی کلمات تا بلی سرخ میکنی .  
و من که جرئت گفتن چنین کلمات را نداشتم! تو حق دار  
که در حق تضاد است کنی!

«واندا» این بر دلی است که باید فرود  
حل و فصل شود .



کدام راهی بگرفت برسد؟

در یک صبح زیبا در شام ازدواج  
«واندا» و پدرش «مویس» یک  
مفضل که چک صریت گرفت  
در زندگی شان مثل تابان  
اراد میا کرد را حار  
همه چیز بیان آند و رزق  
کرده است .

اودی نمید «ایرین» همیشه بهر مفرغ زودی نمید .

بلی، اودیک خیز عجب است .





# هزار و یک



۳۶

چندین سال قبل در زینب ننداری علاوه بر نمایش فلم نمایشات تیاتر هم دایر میگردید.

ساختمان زینب ننداری طوری است که دایر کردن نمایشنامه های هندی را اجازه میدهد و لسی متاسفانه از چند سال به اینطرف از تیاتر در زینب ننداری خبری نیست، شاید عوامل مختلفی در کار بوده که به نمایشات هنری آنجا خاتمه داده شده است و صرف سینمای آن فعال است، حال که تعداد هنر پیشه و رژیسور نسبت به سابق زیاد شده امکان دایر کردن نمایشات تیاتر مساعد گردیده و اگر زینب ننداری یک گروه هنری را اجازه فعالیت بدهد در پهلوی کابل ننداری تیاتر دیگری هم خواهم داشت و کابل ننداری ازین تراکم رژیسور و ممثل نهجایافته بایمیان آمدن دو تیاتر رقابت نیکو و مشروعی هم در عالم تیاتر بمیان می آید.

ایکاش مقامات وزارت اطلاعات و کلتور و مؤسسه نسوان با هم در تماس شده همکاری متقابل را درین زمینه مطالعه نمایند.

۳۷

انیس دوباره احیاشد، کسانی که از ادغام روز نامه های انیس و اصلاح عصبانی شده بودند و آنرا یک عمل نادرست می پنداشتند از چاپ شدن مجدد انیس بشکل سابقش استقبال کردند.

روز نامه انیس به همت مرد آزاده ای بنام محی الدین انیس برای تنویر اذهان عامه بوجود آمد و تا جایکه فرصت یافت و امکان داشت خدمات قابل قدری را انجام داد. ادغام اصلاح انیس را دوستداران انیس همیشه یک عمل نادرست پنداشته به منزله از میان برداشتن آن میدانستند.

۳۸

یکی ازدو ستانم گفت:

جمهوریت ایثار وفداکاری میخواهد، این رژیم که در کشور ما روی طبقه جوان زیاد حساب میکند باید با فداکاری و گذشت و کار مداوم جوانان به ثمر برسد.

من گفتم:

بلی همینطور است و من این مطلب را در همین صفحه نوشته ام، او گفت:

متاسفانه هنوز هم هستند یک عده از دختران و پسرانی که دنبال مود و مود پسندی میروند و...

گفتم:

فکر میکنم باید جوانان ما جهادی را شروع کنند جهادی بر علیه عقب ماندگی و ور شکستی اقتصاد، اگر بصورت دسته جمعی از استعمال اجناس خارجی خود داری شود، اگر برای ساختن رخت و لباس از تکه های وطن استفاده شود، اگر بعوض بوت های خارجی از محصولات وطن استفاده شود و اگر بعنوان احتجاج علیه پول گزافی که در بدل سگرت به ممالک خارجی میدهم از کشیدن سگرت خود داری شود در مدت کمی میتوانیم اندکی بوضع اقتصادی خود مسلط شویم و جنب و جوش در صنایع کشور خود به میان آوریم منتهی این اقدامات یک گذشت و یک اراده قوی می خواهد.

۳۹

علاوه بر مطبعه دولتی در مرکز

کشور مادر بعضی ولایات مطابعی برای چاپ روز نامه وجود دارد و روزنامه های سنایی، بدخشان دیوه، اتفاق اسلام، پروان، پیدار طویع افغان و ننگرهار، در ولایات به طبع میرسند.

این روز نامه ها از نظر شکل و مضمون نارسایی هایی دارند که بیشتر گناه این نارسایی را باید بگردن مطبعه های شان انداخت بگردن مطبعه های ولایات خیلی ابتدایی بوده و از وسایل بسیار ضروری در آن خبری نیست بطور مثال مطابع مذکور شعبات زنگوگرافی ندارند تا بتوانند کلیشه بسازند و برای اینکه آنها عکس را چاپ کنند باید عکس مذکور را به کابل به فرستند و در کابل آنرا کلیشه کرده دوباره بخواهند و چاپ کنند، در حالیکه سرعت عمل در زور نالیزم شرط اساسی است باین وضع چگونه میتوان از روز نامه های ولایات انتظار بهبودی داشت؟

مطبعه های ولایات فاقد ماشین های لیتو تایپ و مونو تایپ میباشند زمانیکه یک نویسنده از مرکز به حث مدیر مسؤل یکی از روز نامه های ولایات مقرر میشود و برای اشغال وظیفه به آنجا میرود در اول یک عالم امید بدل و نقشه های بسر دارد، اما وقتیکه با شرایط دشوار آنجا مواجه میشود و دست و پای خود را بسته می بیند دوباره مایوس



بدون شرح

میشود. ناچار مانند دیگران روزنامه را با چند خبری که از مرکز می رسد و یک سرمقاله و دو مضمون بد و ن عکس پر میکند و چاپ می نماید. کسانی که روز نامه های اصلاح و انیس را ادغام و بودجه کلانی برای آن مدنظر گرفته بودند، خیال میکردند که با چاپ یک روز نامه در مرکز و ارسال آن به تمام ولایات خدمتی کرده اند، در حالیکه این پروژه بخصوص در همین قسمت خالی از منطق بود.

بغرض اینکه ما بتوانیم یک روز نامه خوب و خواندنی در مرکز تهیه کنیم و با صرف پول گزاف ذریعه ترانسپورت مجهزی آنرا به همه نقاط کشور برسانیم آیا این روزنامه که با روحیه مردم کابل چاپ میشود و در آن نود فیصد مطالب مربوط به کابل است تا کدام اندازه میتواند علاقه مردم ولایات را بخود جلب نماید؟

بعقیده نگارنده بعوض مصارف بی حد و حصر لازم بود مطابع ولایات را تقویه میکردند و مجهز می ساختند تا در هر ولایت روز نامه ای بسوی روز نامه های کابل نشر میشد و در آن بیشتر پروبلم های همان ولایت منعکس شده آثار نویسندگان و شعرای خود آن ولایت درج و نشر میگردد. همین روز نامه ها هستند که در جامعه شاعرو نویسندگانه تربیه میکنند و اگر ما نشرات را در مرکز متمرکز ساخته بشکل لقمه تیار به ولایات بفرستیم، مهمترین عیب آن سرکوب کردن استعداد های جوانان ولایات است، یعنی آنها نمیتوانند روز نامه مطلوبی در شهر و ولایت خود داشته باشند که با همکاری با آن ذوق و استعداد خود را بکار اندازند و پیش بروند، ایکاش بعوض بوجود آوردن ترانسپورت برای اصلاح انیس در یکی دو ولایت شعبه زنگوگرافی تاسیس میکردند و یا سایر وسایل مطابع شانرا برای آنها تهیه میکردند.

## تا اینجا دستان

زهره زن با دیه نشین پس از قتل شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آنجا را ترک میگوید. دختر کلانش هنادی توسط مامایش ناصر بقتل میرسد، دختر کوچکش مدتی بعد از خانه پدری میگریزد و دو باره بشهر بخانه مامور مرکز که سابقا آنجا کار میکرد پناهنده میشود و میخواهد از انجنیر جوانی که خواهرش را ابدان سر نوشت شوم کشانده انتقام بکشد و برای همین منظور مراسم نا مزی خدیجه دختر مامور را بادی پرهم میزند و خود در یکی از خانه های مربوط بیک فامیل سر و تمند بحیث خادم استخدام میگردد و در صدد آن بر می آید تا بهر وسیله ممکنه بمنزل انجنیر مذکور راه بیا بد و پلانی را که نزد خود سنجیده است عملی سازد و سر انجام ز مینه آن مساعد میگردد

# آهنک شاد

نیروی در عقب خود ندارد و کس و

کوبی بسر آغش نمی آید و فقط با

کلمه میتوان او را ذلیل و سر

افکنده از منزل به بیرون راند، در

موقف ضعف و تسلیم قرار داشته

باشد. آقا این مطلب را بگوشه ای

از زبان خود می آویخت و بارها

میخواست آنرا تلفظ کند، ولی همینکه

بلب میر میید و میخواست بد و ش

عوا بگوشت من برسد، آنرا بشتاب

فرو میبرد و بجایگاه او لیش قرار

میداد و لب از گفتار فرو می بست .

باقیدار

حدی را رد که فرا تر از آن نمیتوان

انتظار داشت ... مساهله و اغماض

نیز تا زمانی مطلوب بست که به ضعف

و تسلیم منجر نگردد. برای آقا

شایسته نیست که تادر مقابل خادمی

چون من که هیچگونه تکیه گاه و

یافتن است، لذا باید اگر دلما بخواهد،

و یا نخواهد، لحظه ای استراحت

نمایم.

خواهر عزیز، فقط بخاطر همین

از من دور شدی و اشباح سرخ نیز

با تو از من فاصله گرفتند. شما

دوستان مهر بانی برای من هستید.

چه ما نمی شما را از من باز میدارد،

در حالیکه من مطابق خواست شما

ضعف و ناتوانی را بخود راه ندادم

و در برابر این دشمن هیله گر عقب

نشین نکردم!

دستور شما سر پیچی میکردم و در

برابر دعوت کثیف آقای خود که

با اشاره چشم و دست و زبان اظهار

مینمود، سر تسلیم مینهادم و یا

اظهار آمادگی مینمودم، آیا در آن

صورت نیز شما بمن دلسوزی می

کردید و از مقابل دیدگانم دور

میشدید تا موقعی برای خوابیدن

بیایم!

کم کم روابط من و آقا بر بخرابی

رفت و گریه های در مناسبت حسنه

مان پدید آمد. آخر هر چیز برای خود

موعدی دارد، صبر و بردباری نیز

من تصور میکردم تا دمیدن

صبح، تا زمانی که آقا نظیر دزوی

سویم بشتا بد با آنها سرگرم

گفتگو خواهم بود، اما دیگر آنها

وجود ندارند، هر چه ما حول خود را

میجویم، اثری از آنها نمی یا بسم

و هر چه در قلب و روح خود جستجو

میر دازم، باز هم نمیتوانم آنها را

بیابم. آنها کاملاً از چشم و ضمیر

ناپدید شده اند، گویی بخاطر

گذشته نیز دستور داده اند تا از پی

آنها بروند. میخواهم خاطرات

گذشته را بیاد آورم نمیتوانم،

میخواهم ببینم چشم، نمیتوانم راهی

برای اندیشیدن بیابم. بدون آنکه

خواسته باشم روی بستر می افتم،

آخر نیروی بدن انسان نیز حسی دارد،

سرانجام خستگی و مانده گی بر بدنم

چیره میگردد: تاکنون دوثلث شب

را به بیداری سپری کرده ام، این

دو مین شب است که قسمت اعظم

آن گذشته و حالا در شرف پایان



# فال هفته



مژده خوشی آورد در انتظاران است  
**متولدین جدی .**

در این هفته بر خلاف گذشته زندگی کابوس وحشتناکش را به شما نشان میدهد. با پشتکار و تحمل میتوان هر گونه مشکل را حل کرد. از نامه زیبا و وجد آور به رقص خواهید افتاد کوشش کنید دست و پای تان را کم نکنید.



**متولدین ماه دلو .**

دلو عشق تان پراز آب زلال محبت خواهد شده زندگی پسرا از نشیب های تند شما رابه سوی فراز و بلندی آرزوهای تان میکشاند. يك مشت پول به صورت غیر منظره بدست تان خواهد آمد. نامه ای از مسافر دور افتاده خواهید داشت.



**متولدین حوت .**

در این هفته مهمانان مزاحم و ناخوانده تا سر حد دست و پاچی شمارا عصبی میسازد. کنید حوادث را از دریچه خوش بینی بنگرید. هدیه ای از دوستان در یافت خواهید کرد که گر آنقدر و ارزشمند است. از لحاظ مالی بیسود درد سر دچار خواهید شد.



**متولدین ماه میزان .**

از آنجائیکه در این برج پا به زندگی گذارده اید مزاج شما با کوچکترین بی دقتی تعادل خود را از دست میدهد. سعی کنید در این هفته کمتر به حادثه عصبی آورد دست بزنید. او که چندی باشما سر د شده بود دوباره به طرف شما باز می گردد.

مسافری شما را با آمدن خود مسرور میسازد. سعی کنید از زندگی بهتر بهره بگیرید.



**متولدین عقرب .**

تند مزاجی خاصیت شما است و این امر دوستان تان را از اطراف تان میپراکند. یافتن دوست آسان ولی نگه داشتن آن مشکل است شکستی که در عشق خورده اید جبران میشود. قلب تان دو باره به تپش های مهر آفرین شروع میکند. از لحاظ مالی آنقدر رها هم فکرو چرت نزنید. دوست پسرتان شما را بگرمی میپذیرد.



**متولدین ماه قوس .**

دیدار در يك شب کوتاه زندگی تان را دگرگون میسازد. سعی کنید بر احساس تند تان لکام منطقی بزنید او نیز بی خبر از ضربان قلب تان نیست. کوشش کنید با مشوره نزد یکان راه درست را بیابید. به سفر کوتاهی دست خواهید زد.



**متولدین سرطان .**

شما که از لحاظ روانی خیلی احساس وزود رنج هستید، سعی کنید زندگی را آنطور یکه شما فکرمیکند جدی نگیرید حیات در بعضی موارد به بی اهمیتی نیاز دارد. و در غیر آن سخت دشوار می نماید. از دوستان تان تاحد معین آن انتظار داشته باشد. توقع بیش از حد شما را به تجرد و نزو میکشاند پول هنگفتی در انتظار تان است.



**متولدین اسد .**

شما که در بعضی موارد از بی مبالاتی دیگران رنج میبرید به خود هم بی بیاندیشید. دوستان باردیگر گردتان پرواز وار خواهند چرخید. به سفر کوتاهی دست خواهید زد. و در آن سودی خواهید برد. از لحاظ مالی دهن جیب تان را ببندید.



**متولدین سنبله .**

دانه های محبتی را که با پشتکار در قلب دوست تان کاشته اید حالا جوانه میزند. از همین رو هفته زیبایی که در آن روزهای فراموش نشدنی همراست شمارا به پیشش از میگردش نامه ای از دور دست های برایتان می رسد که حاوی خبر ناخوش آیندی است ولی با صبر و تحمل میتوان برد یو غم لکام زد.



**متولدین حمل .**

روزهای اول این هفته برایتان پیام آور عشق و محبت است آن هارا دریابید زیرا زندگی گامی فقط یکبار بروی انسان لبخند می زند. در امور مالی تکیه بچلو باشید زیرا با جیب خالی نمی توان کاری از پیش برد.



**تان**

با آغاز این هفته سعی نمائید در کار جدی تان رسیدگی بیشتری نماید. زیرا اینگونه امور به به سعی و پشتکار بیشتر نیاز دارد. با دوست پسری یا دخترتان پس از قهر کوتاه آشتی خواهید کرد. در رفتار تان با طرف تجدید نظر کنید.



**متولدین ماه جوزا .**

از آنجائیکه در این برج تولد شده اید همیشه سعی دارید آدم معاشرتی و به اصطلاح اجتماعی باشید و به همین اساس بر خلاف روحیه تان میخواهید در دل مردم جای بگیرید. ولی متوجه باشید که با ذلک بازی ظاهری نمیتوان کاری از پیش برد. جدی باشید در اواخر هفته خبر خوشی برای تان می رسد ولی خبر بسیار تکان دهنده است!

## مریضان مصاب به مرگی و یا صرع را

## چگونه کمک نموده می توانیم

خوانندگان گرامی شما در محیط و وظیفه و محیط خانواده بعضا اشخاص مواجه میشوی که صورت دلخراش مصاب حملات صرع دهنده مرگی و یا صرع میشوند.

شکی نیست که با روبرو شدن این گونه مریضان پریشان و

بترزده میشوید و از خود می پرسید چگونه باید به این مریض کمک

ایم اینک درین مورد مختصر ضیحات را به منظور اجرای کمک مریضان صرع خدمت شما تقدیم میکنیم.

۱- به مجرد اینکه صرع دار به زمین افتد شما بدون ضیاع وقت لباس های تنگ آنرا آزاد میسازید کمره های لباسش را باز نموده خصوصاً قسمت گردن را کاملاً آزاد میمائید.

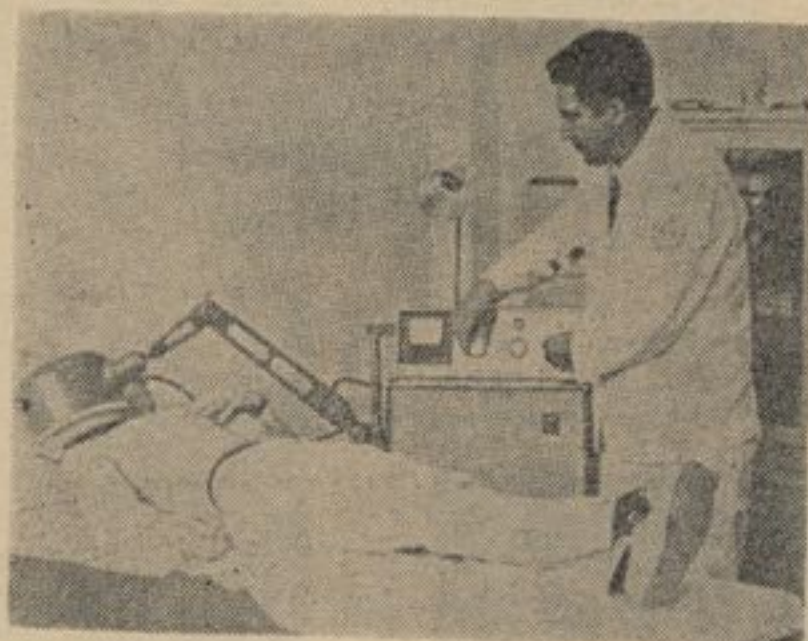
۲- بدون ضیاع وقت توسط يك آله که به دهان و دندان های مریض آسیب نرساند دهان مریض را باز مینمائید و کوشش مینمائید اقواس سنی و یا هردو فك مریض از هم دور باشند زیرا حتماً آسیب دیدن زبان مریض موجود است.

۳- توسط يك پارچه مخمل و اگر بدسترس نباشد بایک تکه پاک مریض را محکم گرفته به پیشرو میکشایم تا زبان به عقب قات نشده و باعث بند شدن مجرای تنفسی نکرده.

۴- هیچگونه حرکتی به مریض تحمیل نشده و مریض را بصورت جنبی در يك پهلو قرار میدهم كف وافرازاات لعاب دهن مریض را توسط يك تکه پاک میکنیم بعد از چند دقیقه و گذشت حمله مریض آرام میشود.

## دستگاه دیاپولس برای التیام زخمها

این دستگاه جدید یا پولیس نام دارد و دارای خاصیت التیام دهنده زخم ها است دستگاه مذکور طبق تیوری و اصول گانس برگ بوجود آمده و کارش ایجاد امواج الکترومقناطیس با موج بلند و بدون اثر حرارتی است بسا ختمان دستگاه شبیه به دستگاه دیاپولس است با این تفاوت که دستگاه بطور مقطع کار میکند و در فاصله هر قطع از



ایجاد حرارت جلوگیری میشود طبق فرضیه گنس برگ امواج الکترو مقناطیس میتوانند روی التیام نسج ها اثر بسیار مساعد داشته باشد این دستگاه در ضمن آماس و پندیدگی انساج مختلف را نیز بسرعت از بین میبرد در تداوی سوختگی ها از دستگاه دیاپولس در امریکا استفاده زیاد میشود در امراض چشم گوش و گلو و بینی و امراض نسائی نیز از آن استفاده شایان بعمل می آید.

بنیای علی محمد اختر در مورد فواید غسل و اینکه در بعضی مریضی ها به حیث دوا قابل استعمال است از ما پرسیده اند.

غسل يك ماده خیلی مفید بوده و علاوه از داشتن انواع ویتا مین دارای مواد معدنی مختلف و سرشاری میباشد.

غسل در تداوی اکثر امراض آن جمله در امراض قلبی، امراض

معدوی، امراض روده، فشار خون

و امراض روحی و بیخوابی خیلی مؤثر است.

بنیای علی عبد السمیع از شهر آراء!

بهتر است برای تشخیص و تداوی

اساسی مریض تان به متخصص آن مراجعه نمائید.

بنیای علی جان آقا از باغ علی مردان!

فکر میکنیم علل اصلی مریضی تان

طوری که خود تان مینویسید بیخوابی

های مکرر و دوامدار باشد بهتر

است با دکتور معالج تان موضوع را در میان گذارید.

در اتاق دکتور



دکتور به مریض :  
لطفاً جاکت تانرا بکشید



# زنان و دختران



## طرز غذا دادن به طفل



اغلب موقعی غذای چاشت کودک را مقارن ساعت ۱۲ ظهر پنداشته‌اند، اما بعضی اطفال باید ساعت ۱۱½ قبل از ظهر غذای چاشت خود را صرف نمایند که بایست این غذا شامل سبزیجات، گوشت، کچالو و شیر باشد معمولا کچالو و قتی به غذای طفل علاوه می‌گردد که روزانه ۳ وقت غذا برایش داده شود تا انرژی کافی بطفل بدهد. در صورتیکه طفل شما اشتهای کم داشته و یا چاق شده میرود برای خوراندن آن خود را زحمت ندهید. یک طفل باید روزانه یک یا دو دفعه میوه صرف کند البته در صورتیکه معده اش موافقت نشان دهد یا توافق بهمرساند روزانه ۳ دفعه نیز ضرر ندارد.

۶ شام تنها نیم بوتل شیر بخوراند این بوتل شیر اضافی در وسط بعد از ظهر صرف و قتی داده میشود که مادر بخوراند. غذای شب طفل را ناوقت برای یتر بدهد و یا اگر طفل اشتهای زیاد داشته باشد، بطور عادی در فاصله بین غذا برایش شیر داده نمی‌شود زیرا شیر برای ۳ یا ۴ ساعت در معده طفل باقی مانده و اشتها یتر را برای غذای وقت دیگر از بین می‌برد. و قتی که طفل بر پروگرام روزانه ۳ وقت شروع نماید غذای شب وی معمولا بعضی اوقات بیست و پنج ساعت ۵ تا ۶ شام داده می‌شود. معمولا غذای شب طفل شیرین میدهد. گرچه ممکن است چنین میوه و شیر میباشد.

اطفال صرف بساعت ۳ بعد از ظهر

برنده ترین اسلحه زن گریه است

ضرب المثل

تواضع زن است.

ضرب المثل سانسکریت

زن و آتش، هم گرم می‌کنند و هم میسو زنند.

ضرب المثل سویدی

زنان خیلی بیش از مردان شبیه

بیکدیگر اند: آنها در حقیقت دارای

دو عاطفه بیش نیستند و این دو عاطفه

عبارت است از خود بینی و عشق

اینها صفا تی است که بین همه

زنان عمومیت دارد و به همین جهت

هر کس بیشتر از زنان تملق بگوید

بیشتر زنان دو ستش میدارند.

(لرد چستر فیلد)



اگر بزنان اظهار عشق کنید، روی موافقت نشان نمی‌دهند و اگر از ایشان دوری جوئید از بی‌اعتنایی شما در خشم می‌شوند. ضرب المثل فرانسوی

## نقش غذا در زیبایی شما

تقسیم اوقات صحیح غذا نی و رنگ و روغن فراوان سعی کنید بیشتر از همه لوازم آرایش موثر است شما که از پوست بد، موهای کدر، ناخن‌های کثیف، بلند و شکننده و دندان‌های نامرتب به ستوه آمده اید بجای آه و ناله

بقیه در صفحه ۵۸



5 356  
Gr. 49  
Schnitt 20  
Bogen A



## چگونه لباس می پوشید؟

• اگر دستمال قشنگ و خوش رنگ و خوش جنسی بشما هدیه دادند سعی نکنید آنرا با هر لباس و هر ساعت روز که شد بگردن تان ببندید.

• سعی کنید يك لباس ساده را بازیشت مناسب، بصورت يك لباس مد روز در آورید و برای تقلید از مد هر روز پیراغ يك جنس از زان و سبك نروید.

• لازم است که مطابق وضع و موقعیت اجتماعی خود تان لباس بپوشید و نکات مد را درچار چوب شرایط زندگی خود تان واردکنید.



در لباس پوشیدن دیگران دقت کنید و هر چه در نظر تان نازیبا و نامناسب آمد بخواطر

بسیارید و آن کار را شما تکرار نکنید.

(نسرین وردك)



## طفل در آوان خرد سالی

يك طفل چهار ماهه در زمان بیداری بر پشت تکیه نخواهد کرد بلکه می کوشد تا پهلویش را بگرداند اما در دوران ماه پنجم بدین امر آهسته آهسته موفق می گردد و این گام بزرگی در جهت استقلال و ی بشمار میرود، زیرا می کوشد تا موقعیت خود را تغییر دهد.

در ماه ششم میتواند به نشینند مادرش را بخوبی بشناسد و بعضا ز مانیکه مادرش خانه را ترک می گوید میگریزد. درین مرحله طفل آماده است تا در يك مرحله دیگر زندگی پیش رود.

این بدین معناست که وی از نگاه فزیک قادر خواهد بود تا غذایش را بجود.

در دوران ماه هفتم وی میکوشد، تا به هر آنچه تماس دارد دسترس یابد. بسیاری از اطفال می کوشند تا بخزند، البته این خزیدن به انواع

### پخت و پز

### املت سبزی

۶ دانه تخم مرغ را در يك ظرف قاشق غذا خوری شیر را بجوشانید شیر هنگا میکه سرد شد با تخم لت شده مخلوط گردد و قدری نمک و مرچ بین آن بریزید.

پیاز را ریزه کرده و در مقداری روغن نیمه سرخ کنید و گندنه را نیز ریزه کرده به آن اضافه کنید و چند بار بهم بزنید. همینکه آماده شد بین مایع قبلی بریزید و مایع را خوب با هم مخلوط سازید.

سپس روغن را داغ کرده مایع را در روغن بریزید و پس از چند دقیقه مانند املت ساده بیک ظرف حرکت دهید و لوله کنید.



گونگون صورت خواهد گرفت يك و یا دوماه بعد تر طفل میکوشد تا شصت و انگشت سبابه خود را بهم نزدیک سازد. درین وقت ما در باید محتاط باشد تا هیچگونه اشیای کوچک را در نزدیکی وی نگذارد. زیرا طفل هرآنچه را با بدن خود می برد. از اکنون به بعد انگشتان و دستان به پیمانه زیاد مورد استفاده قرار می گیرد.

در دوران ده ماهگی، وی طفل کوچکی است که میتواند بنشیند غذا بخورد، خودش برای نشستن جای مناسبی پیدا کند. با کمک او میتواند به ایستد، ولی به اینکار نباید اصرار شود.

درین زمان بسیاری از اطفال قادر خواهند بود تا بصورت درست هرچه را بجوند و در عوض بوتل، از پیاله شیر بنوشند. طفل میتواند بقیه در صفحه ۵۹

# دخوانانو

## ژوندون

قسمت دوم

پوهنمل غلام جیلانی یفتلی

### درباره پرابلم ها و مشکلات خون چگونه باید فکر کنیم ؟

هر کس در زندگی، خواهی نخواهی پرابلم ها و مشکلات بزرگ و کوچکی دارد که همه اش محتاج تعمق و تفکر میباشد. هر کدام ما آرزو داریم تا برای مشکل خود، چه کوچک و چه بزرگ باشد، بهترین و آسانترین راه حل را پیدا کنیم خصوصاً که وقتی با مشکل بزرگتر و عمده‌گرفتار می‌آئیم این نوع پرابلم ایجاب میکند تا بیشتر فکر کنیم و راههای مختلف حل را جستجو نماییم تا چاره‌اساسی برای آن پیدا کنیم. در طی این عملیه تفکرو چاره‌جویی هر کس در زندگی، خواهی نخواهی پرابلم ها و مشکلات بزرگ و کوچکی دارد که همه اش محتاج تعمق و تفکر میباشد. هر کدام ما آرزو داریم تا برای مشکل خود، چه کوچک و چه بزرگ باشد، بهترین و آسانترین راه حل را پیدا کنیم خصوصاً که وقتی با مشکل بزرگتر و عمده‌گرفتار می‌آئیم این نوع پرابلم ایجاب میکند تا بیشتر فکر کنیم و راههای مختلف حل را جستجو نماییم تا چاره‌اساسی برای آن پیدا کنیم. در طی این عملیه تفکرو چاره‌جویی

### راز نهفته

از سید نور فرخ

اشکی که در نگاه غم آلود حلقه زد  
طوفان بی‌سایه نموده به دریای عشق من  
اندر سکوت ساحل آلوده بیکران  
ما رابه بیخ موج خود آهسته می‌کشید  
دیشب که آسمان غم آلود خاطر من  
بس تیره بود و سسرد آن‌مهر از من  
از پشت قله های امید و نیاز من  
در قلب ابرها  
آهسته شد نهان که جهانم شود سیاه  
امشب که ناله ها و جنون فغان و خشم  
صد چاک کرده دامن صبر و نیاز من  
گویم بتو مهر

ای ناخدای زورق بحر حیات من  
با یک جهان امید که دل دادم بتو  
راز نهفته دل خود را بمن بگو

### اکنون بامیان آمدن

روز چهارشنبه ۳۱- اسد در سالون کنفرانس های لیسه زرغونه بخاطر بزرگداشت از رژیم جمهوری در کشور ما محفلی ترتیب شده بود که در آن علاوه از متعلمات و هیئت تدریسی و اداری آن لیسه مدیره های بعضی مکاتب نسوان و بعضی از اراکین وزارت معارف اشتراک نموده بودند.

محل ساعت چهار و نیم عصر روز مذکور با بیانیه میرمن صالحه مدیره لیسه زرغونه افتتاح گردید.

میرمن صالحه مدیره لیسه زرغونه طی بیانیه اش گفت:

ما اکنون در اثر مساعی، ایثار و از خود گذری ښاغلی محمد داؤد بنیان گذار نظام نوین و جوانان فداکار اردوی افغان در آستانه یک زندگی جدید، یک دیموکراسی واقعی و حکومت قانون که به انارشی ها، بیروکراسی ها و حق تلفی ها خاتمه

## از دنیای جوانان

### شبهای سفید

در باره شب های سفید که همه ساله یک مرتبه در شهر لینگراند بوجود میاید مطالبی شنیده باشید. این شب ها زیبا ترین شب های سال را در آن شهر تشکیل میدهد.

جوانان دختران و پسران درین شب های سحر آمیز در هر گوشه و کنار برقص ها و بازیگویی میپردازند دختران درین شب ها با لباس های سفید و پسران با دریشی های تیره رنگ در کنار دریای نیوا چائیکه همه ساله در آنجا این جشن ها برپا میگردد جمع شده و نا صبح برقص و آواز خوانی میپردازند. این دختران و پسران که تازه دوره مکتب را به پایان رسانیده اند و آخرین امتحانات دوره مکتب را گذرانیده اند به محفلی بنام آخرین بال مکتب در اینجا جمع میشوند. قایق های کوچک که بالای آن نوشته شده: «تمام دروازه های پیشرفت بروی» جوانان باز است.

درین دریا نیوا روی آب گسر دش است و جوانان بصورت دسته جمعی در آن باواز خوانی و رقص و شیدن موسیقی سر گرم میشوند. بنما سبت تجلیل شب های سفید درین شب فیرتوپ ها صورت میگیرد. درین شب ملاقات هایی با هنرمندان مشهور و قهرمانان کار شعرا با همگن سازان



معروف نیز در همین موضوع صورت گرفته و جوانان تا صبح به تفریحات و گشت و گذار میپردازند. درین شب هزاران سیاح و مهمان خارجی نیز شرکت میجویند. نامه های وارده

### تجلیل از

بخاطر بزرگداشت از رژیم نوین جمهوری در کشور روز سه شنبه ۶- اسد ساعت ۹:۳۰ قبل از ظهر محفل پرشکوئی در لیسه چهار آسیاب ترتیب گردیده بود که در آن یک سلسله مقالات مضامین و اشعار قرائت گردید.

بعد از آنکه بخش اول کنفرانس با بیانیه ښاغلی نور الله مدیر لیسه خاتمه پذیرفت بخش دوم درامی توسط ښاغلو اسد الله فروتن سلطانی و معراج الدین (ها له) معلمین و شاگردان صنوف یازده و دوازده



شاگردان ممتاز

## رژیم جمهوریت در کشور و در یک موقف حساس قرار داریم



محمد یوسف اول نمره عمومی صنوف  
یازده لیسه حبیبیه



نور محمد او ل نمره عمومی صنوف  
دوازده لیسه حبیبیه

میدهد و افق را برای آینده وسعادت مردم افغانستان روشن و تابناک ساخته است قرار داریم .  
وی افزود :  
اکنونکه با بمیان آمدن رژیم جمهوریت در کشور در یک موقف حساس قرار داریم بهتر است که بانی اعتنایی ها ، بی نظمی ها ، قانون شکنی ها و همه مسائلیکه با عث عقب ماندگی و پراگندگی امور میشود وداع گفته و هر کدام به نوبه خود در راه عمران و آبادی مملکت و در راه تحقق دادن آرزو ها و امیال مثبت خود و برای تامین ، رفاه و آرامی مردم خود طوری گام بر داریم که مدد پلانها و پروژه های رژیم

جمهوری گردد .  
محترمه پیغله صوفیه آموزگاریکی از متعلمات صنف دهم آن لیسه نیز مضمونی را به این مناسبت قرائت نمود و اینک قسمتی از آن :  
... آری درین شب من و تو پدران و مادران ، خواهران و برادران ماهمه خواب بودیم تا سنگینی رنج روزی را که پشت سر گذاشته بودیم برای آماده ساختن جاتکندن فردا از خود دور کنیم ، آری و این شب نبود سپیده که زندگی نو در ثانیه ثانیه این شب تاریک در آبستن بود مردان سر بکف گرفته و جان بلب رسیده در این شب برد و سرحد نهائی میباید یشمیدند « یا مرگ یا پیروزی » ولی هدفها و آرمانهای وطنپرستان در فرجام به پیروزی مسیر خودشی را میابد .



در لیسه زرغونه رژیم جمهوریت تجلیل گردید

منور ونجیب هستند که البته در مختصر گرفتن مراسم نامزدی نقشی آنها برارنده تر بود. حالا که میخواهم ساز و برگ مراسم عروسی را تهیه نمایم فامیل من به عنوان همان نامهای مزخرف پیشین که آرزو و ارمان دارند میخواهند که بحساب خود بیش از صدها سیال و شریک در محفل عروسی ما شرکت نموده و محفل بزرگی از عیش و نشاط برای آنها برپا نمایم تا آنها بخورند بنوشند بروند و در نتیجه منکه هیچ ندارم بار سنگین قرضی را متحمل شوم. و به اصطلاح دل خوش از آن باشم که عروسی کردم . خوب به هیچ وجه

بقیه از صفحه ۶۰



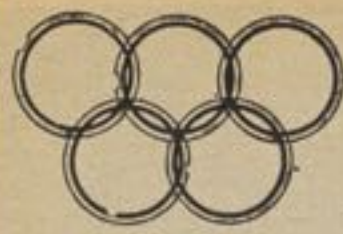
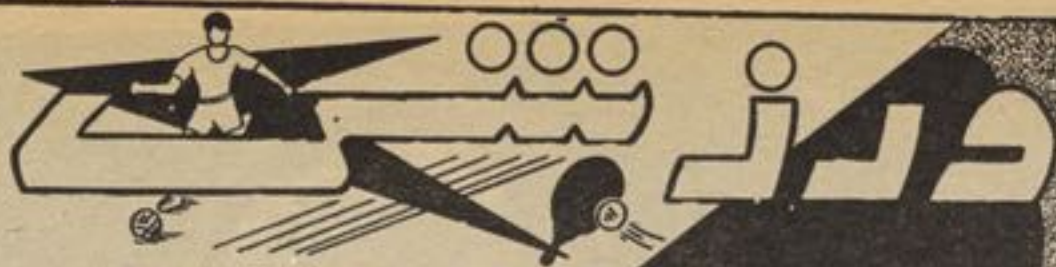
## بظام نوین

لیسه مذکور تمثیل گردید که با کف زدن های ممتد طرف پسند حاضرین قرار گرفت .

در پایان کنسرت دلچسپی از طرف گروه هنری سید نور محمد شاه مینه بر هیری آقای حکاک تقدیم و اجرا گردید کنسرت شامل ترانه های جمهوری بود که بر هیری بناغلی عبدالباقی متعلم صنف ۱۲ آن لیسه ذریعه شاگردان اجرا شد .

محفل در حوالی ساعات ۲۵۰ بعد از ظهر با اجر ای اتن های ملی توسط طلاب خارندوی و متعلمین خاتمه یافت .

جوانی هستیم که ۲۵ بهار زندگی را عقب گذاشتیم و محصل صنف چهارم یکی از پوهنخی های پوهنتون کابل میباشم در سال سوم دوره فاکولته بود که با دختر مورد نظرم نامزد شدم ، مراسم نامزدی ما به اساس خواسته خود ما و شرایط عصر امروز بشکل خیلی مختصر و کم مصرف صورت پذیرفت .  
راستش را عرض کنم مسکن اصلی ام کابل نبوده و یکی از ولایات دور دست کشور مان میباشد. که به این حساب فعلا در لیلیه پوهنتون زندگی میکنم . نامزدم از جمله همصنفانم میباشد . و طوریکه قبلا تذکر دادم به اساس موافقه جانبین باهم نامزد شدیم .  
فامیل نامزدم که در مرکز زندگی میکنند و محل سکونت اصلی شان نیز کابل میباشد یک خانواده خیلی



## نامه یی دوستان

من يك تن از ورزشكاران لیسۀ های مرکز هستم كه از وضع یی سروسامان ورزش در كشور مخصوصاً در معارف درددلی دارم امیدوارم مجله محبوب ماژوندون آنرا بچاپ برسانند . در وزارت معارف ریاستی وجود دارد بنام ریاست تربیت بدنی كه سروسامان های در محافل سیپورتی تولید و از آن یاد میگردد كه ششونده در همان لحظات شنیدن نام آن به فكر سیپورت و سیپورتین ها افتاده و اندیشه های خوبی درباره سیپورت در ذهن وی خلق میگردد یعنی فكر میکنم كه ریاستی میتواند كار های بس بزرگ و مهمی انجام دهد زیرا تشكیلات يك ریاست برای همه معلوم است كه بسیار وسیع بوده و كارهای خطیری را انجام میدهد . اما نمیدانیم كه ریاست تربیه بدنی با این نام پر آوازه خود چه كلی رابه آب انداخته است آیا كدام سیپورتی در معارف وجود دارد كه بر آن افتخار كنیم و بگوئیم و بنویسیم سیپورتین های آن تیم

### تیم فوتبال (تاج)

دو شماره گذشته در روی جلد ژوندون عكس رنگه از این تیم به نشر رسیده بود كه اینك تفسیری در مورد تیم مذكو و

كه در اوایل امسال تا سپس شده دارای ۴۵ نفر عضو و سه تیم اول، دوم و كود كان میباشد.

این تیم كه نظر به علاقه چند تن از ورزشكاران تشكیل شده مصرف آن توسط اعضا یش تدارك میشود گرچه چندان و قتی از تشكیل آن نمی گذرد و لی با آنها در مسابقات امسال كه در كلوپ عسكری و هم در مسابقه با تیم جوانان قند ها ر خوب در خشیندند چنانچه با جوانان قندهار بازی را مساویانه به پا یان رسانیدند.

قرار است در آینده نزدیک يك نفر مربی فوتبال از طرف تیم تاج به منظور تر ینك و بهتر ساختن تیم استخدام شود و هم ممكن است يك تور نمنت آزاد فوتبال از طرف این تیم برگزار گردد.

اعضای این تیم میگویند كه با وجود نبودن هیچ منبع پیشرفت سیپورت معتقدیم با بوجود آمدن رژیم جدید پیشرفت سیپورت برای ما میسر شود و ما روزی را انتظار داریم كه تحت پر چم جمهوری قهرمانانی را داشته باشیم كه نام افغانستان را در ردیف اول جهان قرار دهند.

تیم تاج تشكیل قد را سیون و بر پا نمودن تور نمنت ها را مخصوصا اگر بشكلیك بر گزار شود یكی از راه های پیشرفت سیپورت میداند.

شاغلی محمد احسان ورزشكار است خندان و خوش صحبت آرزو دارد روزی با سعی و كوشش خود وسایر ورزشكاران مسابقات جهانی اشتراك نموده و نام افغانستان عزیز را در صدر همكشور ها قرار بدهد.

ژوندون

## یان تالتس

### ستاره كه صحنه را به جوانان سپرد

یان تالتس محصل ۲۷ ساله ماسكو كه اصلاً از ایستونیا است ازوزنه برداران نادر بود كه كه درسته ۱۱۰ كيلو داشت سرانجام اولین این دسته از سال ۱۹۶۸ به این طرف در



فكسته بود شانس اوبه شدت نزول كرد و سر انجام امتحانات پوهنتون اورا اجباراً از دنیا ی وزنه برداری كنارزد - مخصوصاً ظهور ستاره جدید بایدن متناسب و سن كم بنام والسری پروشین كه توانست به خوبی جای اورا در تیم ملی شوروی پر كند و پیشبینی میشود كه فرانگداشته و ريكاردهای جدیدی در جهان وزنه برداری قایم نماید .

یان تالتس از زمزمه مردان آهنینی بود كه پیشاپیش غول پیکران جهان قدم گذاشت و از خود چهره انسانی ساخت .

مسابقات جهانی درخششی عظیم داشت و توانست پس از صعود از دسته ۹۰ كيلو گرام به دسته ۱۱۰ كيلو گرام ۱۷ بار ريكارد های جهانی را

بشكند و از لحاظ ريكارد شكنی بعد از واسیلی الكتیف دوست هم تمرین خود قرار گیرد با وجودیكه یان تالتس از سال ۶۶ تا سال ۶۸ در دسته سنگین متوسط ريكارد شكنی بزرگ نام داشت تعداد ريكاردهای اورا میتوان بیش از ۳۰ ريكارد جهانی شمار كرد یان تالتس در بازیهای المپك مكسیكو از ستاره فنلندی (كارلو كانا نیمی) شكست خورد و برنده مدال نقره شد . اما چهار سال بعد با فراز و نشیبی

## تصحیح ضروری

### خوانندگان محترم :

با وجودیكه وقت كامل از طرف تصحیح كنندگان مجله صورت میگردد باز هم يك سلسله اغلاط طباعت در مجله دیده میشود امید داریم معذرت ما را پذیرفته و این چند غلطی بی سابقه را كه در شماره گذشته ما موجود بود تصحیح نمایند .

۱- در صفحه ۳۶ ستون اول سطر سوم بجای ازانس از اكس در سطر ۷۲۲ یقیناً لا ینقطع (فراوان) (فراوان) در سطر هشتم بجای (مصرف) (مصرف) و در سطر پنجم بجای خوانده شود .

۲- در ستون سوم سطر پنجم اعترافات به اعترافات و سطر ۲۲ را یتوات به را یتوات و در سطر ۲۵ قبل به قبل تصحیح شود .

۳- در ستون چهارم سطر ۱۹ نباید به من می اید تصحیح گردد .

۴- در صفحه ۳۷ در صحنه با ورزشكاران لیسۀ رابعه بلخی در ستون اول سطر ۸ میباشد به بوده و چهارم سطر اخیر ستون اول بعد از سطر دوم ستون دوم خوانده شود .

۵- در ستون سوم سطر دوم قبل از سطر نهم خوانده شود .

۶- در بقیه به جواب دوستان در سطر ششم به همكاران ورزشكاران كه همكاری ورزشكاران و در سطر دوم وجه احسن به وجه احسن تصحیح گردد .

صفحه ۵۰

## چهره های ورزشی

شاغلی محمد احسان ورزشكار ی است دوازدهم و یكی از ورزش یده تر یین والیبالیست های لیسۀ استقلال است علاوه از والیبال به پهلوانی - و ژنس



بر داری - شناور یك پانك نیز علاقه دارد از وژمکی باسكتبالست و عبید القدير والیبالیست مشهور پو هنتون خوش شش می آید.



### پیغله فوزیه سرور زی:

متعلمه صنف دهم و یكسکتبالست ورزشیده لیسۀ زرغونه ۱۶ ساله است سه سال است كه باسكتبال می كند.

پیغله فوزیه سرور زی د ختری است خوش صحبت ، و با كركر بوده میگویند به پینك پانك ، اسب سواری ، آبیای علاقه دارد ورزشكار ی مورد علاقه اوست

كه خوشبختی دا حل میدان شده حواس خود را متوجه بازی كند نه سرو صدا ی تماشاچیان .

## اخبار ورزشی

تورنمنت فوتبال که به ابتکار کلب پامیر دایر شده به روز ۱۵ سنبله آغاز یافته که در آن ۱۸ تیم به شمول تیم منتخبه صغار ف اشتراک دارد این تورنمنت ۱۷ پسر و دوام کرده و در اخیر برای قهرمان و تیم که جایزه درجه دوم میشود کپ داده میشود. یک مقام پوهنتون کابل گفت که روز دوشنبه تورنمنت باسکیتبال د خسترون پوهنتون و معارف درجنازیوم پوهنتون آغاز می یابد .

## اخبار ورزشی خارجی:

فوتبال  
برنده فوتبال هندوچین در مسابقه جام جهانی که قرار است سال آینده در آلمان غربی دایر شود شرکت خواهد کرد.

اولین مسابقه تیم های استرالیا و کوریای شمالی در روز ۲۷ ماه اکتوبر در شهر سدن برگزار خواهد شد. مسابقه بر گشت فوتبال ارو پا قرار است در روز دهم سپتامبر در سو یسن برگزار شود و اگر این دو تیم باز هم مساوی بمانند ، مسابقه سوم در تو کیو (جاپان) انجام خواهد شد.

در مسابقات انتخابی جام جهانی فوتبال اروپا تیم هالند توانست تیم آیسلند را هشت مقابل یک شکست بدهد. حسن زده می شود که باین پیروزی تیم هالند در جام جهانی راه خواهد یافت.

درین بازی ستاره های تیم هالند پوهان مکرو یوف شلایدر و برو کتز. هر کدام توانستند دوبار دروازه آیسلند را بکشایند. گول های هفتم و هشتم توسط نیزکنزو هاگن فن به اوردید.

سدرگروه سوم اکنون تیم های بلژیک و هالند در چهار مسابقه هفت امتیاز بدست دده و این دو باید هر یک جدا گانه با تیم ناروی دو برو شوند. پس از بازی با ناروی این دو تیم باهم مسابقه خواهند کرد .

در مسابقه دوستانه که در هلستکی بر گزار گردید تیم سویدن فنلند را دو در مقابل یک شکست داد گیسول های تیم سویدن توسط تورستنس ترسیون به اوردید. سیدو سوهان توانست تساکول فنلند را به اوردید.

فدراسیون جهانی فوتبال چهار نفر اسرائیلی را بخاطر بد رفتاری شان در مقابل ریفری از مسابقات جهانی که قرار است در سال ۱۹۷۴ در آلمان برگزار شود محروم کردند .

این چارلتر عبارت اند از پیمو و طالیسی که مدت یکسال از اشتراک در مسابقات جهانی محروم شناخته شد . و اوریو و ساوگر هم از شرکت در دو مسابقه محروم شدند علت اصلی این عمل ناشی از توهین چهار نفر به کور بالای ریفری در مسابقه ماه اسی گشته که بین اسرائیل و کوریای جنوبی بود و نتیجه یک مقابل صفر کوریای برنده شده بود میباشد.

## شنا :

شین گولد قهرمان شنای استرلیا که در المپیک مونیخ سه مدال طلا بدست آورده بود. تصمیم گرفته که از مسابقات طراز اول شنا کناره گیری کند دو شیزه شین گولد قهرمان ۱۶ ساله استرلیا به مقامات شنای کشورش اطلاع داده که نخبه بازی های سالک مشترک الفناق و نه در بازی های قهرمانی استرلیا اشتراک میکند.

## در دلد ورزشکاران

## ده تن ورزشکار از کلب پامیر

## تشکیل فدراسیون هاوسیله خوبی برای

## پیشرفت سپورت محسوب میشود

کشور نیز بهترین سپورت مین ها داریم که اگر آنها تشویق جلب و رهنمایی شوند بهترین قهرمانان را به میدان های بین المللی خواهیم فرستاد در مورد تبلیغات سپورت این دسته عقیده دارند که بهترین راه موسسات نشراتی است ولی بدبختانه تا امروز آنچه که باید شود نشده زیرا نه اخبار سپورتی داشتیم و نه نشرات سپورتی و حتی فلم های مستند نمایانگر برگذاری سپورت در جهان دیگر است و

هزاران نفر بیستند دارد و هم بهترین وسیله تشویق ورزش است بدبختانه تا امروز حتی به شکل پیش فلمی هم نمایش داده نشده است و حتی یک تعداد زیاد مردم تا به امروز بخاطر نبودن نشرات و روشن نشدن مفکوره های آنها تیم های آزاد سپورتی را پسند تیم های بچه های کوچه یاد میکنند ایشان امید کرد تا از طریق نشرات ذهنیت همجو اشخاص تنویر گردد .

یکی از علل دیگر عقب ماندگی ورزش را نبودن متخصصین ورزش در رشته های اختصاصی آنها

ورزیده تر بسازد با وجود آمدن تورنمنت های زیاد تیم ها مختلفه زیاد تر زحمت کشیده و با انتخاب ورزیده ترین اعضای هر تیم میشود که یک تیم ورزیده ملی را تشکیل دهد که بعد از تشکیل تیم مذکور و مشق و تمرین آنها میتوانیم به وجه احسن تیمی را در مقابل تیم های خارجی قرار دهیم که حداقل نام ما را به زمین نزنند . در سابق تیمی که بخارج اعزام میگردد روی ملحوظات مختلفه مثل رویی ها و شپرت های کاذب تشکیل میشد و آنهم بدون تمرین در مقابل تیم های خارج قرار میگرفتند که نتایج شان اصلا قابل یادآوری نیست .

اعضای اشتراک کنندگان کلب پامیر درین مصاحبه چنان توقع بردند که ریاست المپیک که یگانه وسیله انسجام و همبستگی ورزشکاران



تیم اول فوتبال کلب پامیر باترین شان

میدانند مثلاً یک شخصی که در رشته پهلوانی تخصص دارد ترنر فوتبال است و آن دیگری که در فوتبال تخصص دارد باسکتبال را هم میری میکند که خود یک وسیله عقب رفتن سپورت به شمار میرود .

در اخیر تیم پامیر تحت لوای جمهوری آینه سپورت را در کشور مثل سایر شتون زندگی بهتر درخشان تر و زیبا تر آرزو بردند و امیدواری خود را به رسیدن به این مامول بیان کردند و هم به تمام ورزشکاران اعلان داشته اند که از هیچ گونه مسابقه در رشته های مختلفه سپورتی باکی نداشته و اعضای کلب پامیر برای هر گونه مسابقه در تمام وقت آماده میباشد .

است حلقه سپورتی را متشکل از همه ورزشکاران تشکیل داده هم خود مساعدت های به ورزشکاران نماید و هم همکاری اشخاص متمول را جلب نماید تا تیم های مختلفه به تمرین های سپورتی ادامه بدهند و حتی در موقع زمستان و سایل و زمینه تمرین را برای سپورت مین ها مساعد بسازد .

و اگر فدراسیون های ورزشی را که بهترین وسیله پیشرفت ورزش میباشد بوجود آورد خیلی بهتر خواهد شد تا یک یادو تیم از اعضای ورزیده تیم های آزاد تشکیل شده و در مقابل تیم های به اصطلاح رسمی قرار بگیرند بهترین راه پیشرفت را این دسته از ورزشکاران بودجه کافی مربی لایق و لوازم خوب سپورتی و همچنان غذای خوب برای ورزشکاران و تشویق از طریق نشرات مثل رادیو و غیره و همچنان اعطای مدال هایمیدانند اینها میگویند که مادر ولایات

کلب پامیر که دارای ۱۵۰ عضو میباشد و برای اولین مرتبه در سال ۱۳۵۰ از طرف ریاست المپیک به رسمیت شناخته شده چند تن از اعضای آن به اداره ژوندون حاضر شده و گفتنی های داشتند که اینک خدمت دوستان تقدیم میدارم .

آنها گفتند (به رسمیت شناختن یک تیم از طرف ریاست المپیک) را ما تا امروز نفهمیده ایم که چه معنی دارد آیا آنها در روی کاغذ باید شناخته شویم یا حداقل کدام مساعدت یا تسهیلات و همکاری هم باید از طرف مقام که ما را به رسمیت شناخته باید ببینیم پس اگر نه کمک می شویم و نه رهنمایی حتی کدام میدان را هم به اختیار مانع بگذارند پس از شناختن شناختن شان بهتر خواهد بود زیرا ما مشکلات داریم مثلاً اگر روزی خواسته باشیم در محل که تمرین میکنیم کدام مسابقه بر پا سازیم از دست پیاده گردا و طوافان و یخ آب فروش و غیره مردم که داخل میدان میشوند و اگر هم از کسی خواهش بفریم به جواب میگویند که میدان تنها از شما نیست .

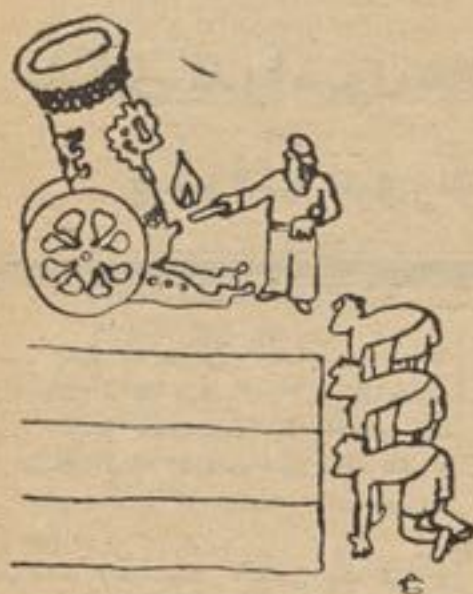
در مورد گذشته سپورت رفقای کلب پامیر چنین بیان کردند :

سپورت مانه تنها پیشرفت بلکه به عقب کشانیده شد زیرا ارگان های سپورتی به جای اینکه وظایف اصلی خود یعنی ورزش را تعقیب نماید به کارهای دیگری متوجه بودند و از آنها بجز آرزو های که مفاد مادی باز میآورد مثل روزهای رسم و گشت ورزشکاران معارف کدام روز دیگری نه فعالیت از آنها دیده میشد و نه خودشانرا کسی میدید همان بود که چند سپورتی هم که داشتیم مثل بزرگش پهلوانی و غیره آنهم رویه فنا گذاشت - غازی استدیوم که یگانه استدیوم شهر کابل و بهترین محل برای برگذاری مسابقات است محض به همان روزهای که رسم گذشت در آن صورت میگرفت . و اگر ورزشکاران مادر مقابل کدام تیم خارجی قرار میگرفت همان طوری که برای خارجی ها میدان استدیوم نا آشنا بود برای تیم های داخلی نیز عین موقف را داشت .

یکی از علل دیگر ضعف در کشور نبودن میدان های سپورتی عدم موجودیت سامان و وسایل مثل توپ ، لباس ، بوت و غیره میباشد مثلاً هیچ فابریکه نساجی تا امروز کدام تکه که به در ورزشکاران بخورد نباشد و یا هیچ فابریکه بوت تا امروز کدام جووه بوت سپورتی نساخته و آنهم چند جووه بوت که از خارج میاید گاهی به باها جور نمیباید و زمانی چنان قیمتی بخود میگیرد که قدرت خریداران را اکثر ورزشکاران نمیدانسته باشند همچنان دایر نشدن تورنمنت ها را نیز یک علت مهم و اساس رکود سپورت میدانند زیرا تا تورنمنت ها دایر نشود یک تیم نمیتواند تواقص خود را اصلاح نماید و خود را



بدون شرح



بدون شرح

بگو ... هر چه میخواهی سوال کن.

پس بگو چرا فیل دم دارد.  
برای اینکه اگر در گیلاس افتاد

از دمش گرفته او را خارج کنند.

آفرین و حالا بگو چرا خر بایسکل سواری نمیکند.

برای اینکه انگشت ندارد تا زنگ بزند.

### مخترع

باسبان به مردی که ریش و موی فراوان داشت و معلوم میشد از دارالمجانین فرار کرده گفت:

شما چکاره هستید؟

بند ... من مخترع هستم.  
مخترع؟ آفرین ... ولی

بفرمائید که چه چیز را اختراع نموده اید؟

هیچ ... تا حال چیزی را اختراع

نکرده ام ولی احساس میکنم که مخترع هستم و باید اختراعی بکنم

+++++



(بدون شرح)

### مشاور

شخصی بدارا مشاوره مراجعه کرد، مشاور قبل از همه چیز برایش گفت: آیا میدانی که اجرت مشاوره من صد الفانی است؟  
جواب داد:  
بلی میدانم.

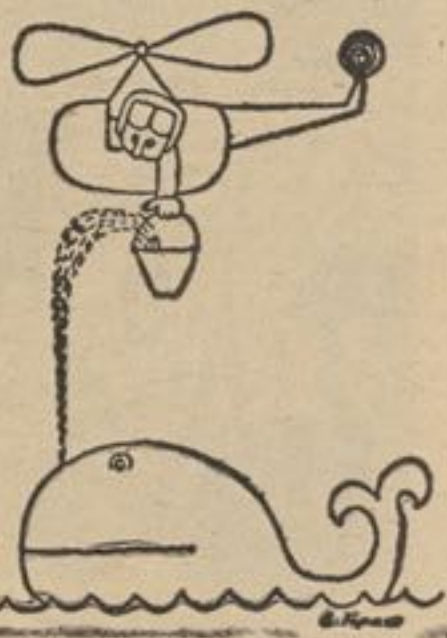
گفت:  
و میدانی که فقط در مقابل صد الفانی شما دو سوال کرده میتوانید و پس

او پرسید:  
ولی جناب مشاور آیا این مبلغ در مقابل دو سوال ناچیز نیست.

مشاور جواب داد:  
ممکن است اینطور باشد ولی لطفاً سوال دوم خود بگوئید و پول ام را بپردازید.



حقه بازی در بکس



(بدون شرح)

### جواب درست (!!!)

شخص ادعا میکرد که میتواند به هر

سوالی جواب بدهد. شخصی از روی شوخی گفت:

من دو سوال دارم اگر توانستی

جواب بدهی تصدیق میکنم آدم فهیمه هستی.

### آرزو

یک پسر بعد از ختم امتحان در اطراف خانه خود میگشت و پیوسته و مکرر میگفت: خدا کند که لندن پایتخت فرانسه شود. خدا کند که لندن پایتخت فرانسه شود. مادر - بچم این چه بپ است که میگوئی. پسر - مادر دعاگو که همینطور شود. مادر - چرا؟ پسر - بخاطریکه من در ورق امتحان خود نوشتم که لندن پایتخت فرانسه است.

صفحه ۵۲

### فانتیزی وطنی

به قلم: خودم

## قلب

تعریف میکرد زیرا بعد از مرگ پدر او یکنانه وارث مال و جایداد پدر بود چون در راه پدست آور دن آن زحمت نکشیده بود اهمیت آنرا نمی دانست و از همین وقت بود که رفقا به جان او بلا گشته هر کدام قلب او را تعریف می کردند و او هم که حقیقتاً آدم خوش باور و بی تجربه بود سخنان رفقا را قبول میکرد رفقا در حضور او بیک دیگر میگفتند به جز از بدرالدین جان کدام کسی

اینقدر دل داره و اونیز بطرف سینه خود دیده احساس می کرد که دل در سینه اش می طپد خیال میکرد که در سینه دیگران اصلاً دل نیست و یا اگر هست برای کدام کار دیگر است و از همین سبب تا اندازه به حال ایشان تاسف میکرد، به تدریج داشتن دل کلان در او اثر کرد و روز به روز یک مقدار دارائی خود را از دست می داد. و رفقا یش نیز چون نقطه ضعف او را یافته بودند تاحد آخر استفاده می کردند و چه تعریف ها از قلب خوب و دل کلان او که

بدرالدین بچه فخر الدین نواسه نورالدین چه آدمیست؟ چه قلب بی آلاشی دارد. مثلی که او را نشناختید. بابا بدر الدین که در کوچک ملنک شان همای بچه لالا مرزا کاغذ پران بازی می کرد و نعیم بچه حاجی صاحب سر کاغذ پران های شان چیلک می انداخت ...

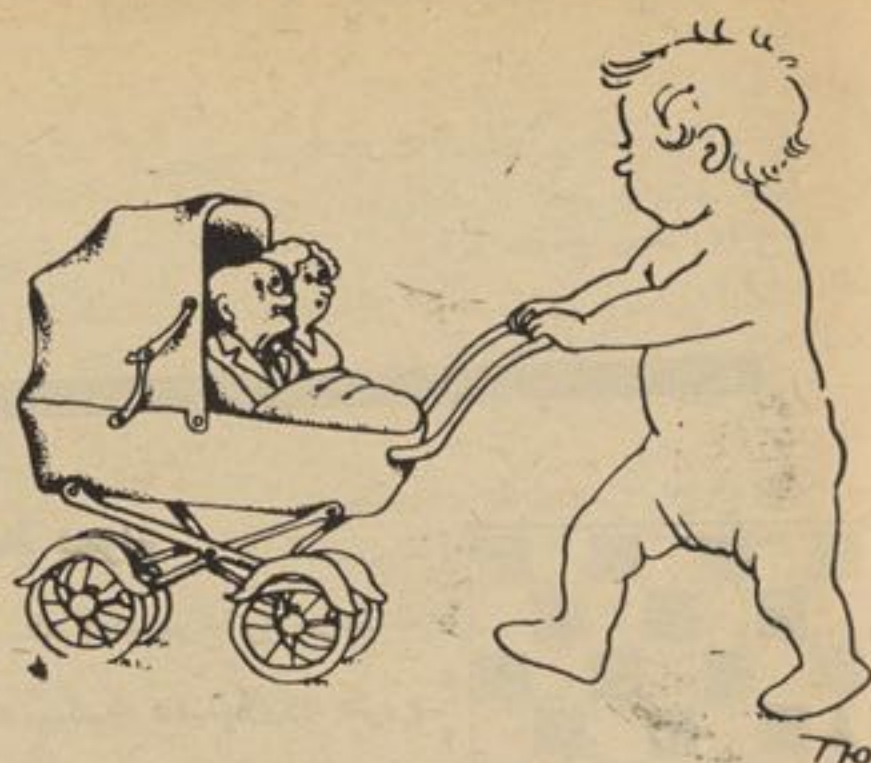
بخیال هنوز هم او را نشناختید. یک بچه کلوله قد پنجه، روی گرد و چار شانه که یک جفت پروت هم دارد ... یگان وقت سر لیج و بعضی اوقات کلاه هم بسر میکنند ... هنوز هم او را نشناختید؟

... اگر هنوز هم او را نشناخته باشید من مجبور خواهم شد تا از گوشش گرفته او را نزد شما بیاورم اگر نی آوردن او چه لازم است، من در اصل تعریف او را خو نمی کردم تعریف دل او را می کردم .. چه دل کلانی دارد و چه آدم خوش قلبی است اصلاً دل شیر را در سینه اش گذاشته اند.

هر کس دل او را به همین قسم

احمد كوچك گريه كنان پيش مادر خود رفت - مادرش علت گريه او را پرسیده گفت :  
 - چرا گريه ميكني جان مادر ؟  
 احمد گفت :  
 - پدرم ميخ میكوبيد چكش به انگشتش خورد .  
 مادرش خنده گفت :  
 - بچيم ای امساله خنده داره گريه خو نداره .  
 احمد گفت :  
 - بلي مادر ... من هم خنده كردم ولي پدرم عصباني شده مرا همراه سيلی زد .

فرستنده : نجيبه لطيف



(بدون شرح)

تو ضيح : كسانيكه برای این صفحه فانتيزی خارجی ترجمه می-  
 كنند در صورتيكه فانتيزی های مذکور موافق باپاليسي مجله باشد،  
 به نشر ميرسد ، اميد است همكاری صميمانه خود را درين قسمت با ما  
 آغاز نماييد .

بنا غلی محترم ن - حكيم  
 فانتيزی ارسال شده را خوانديم متاسفانه از بسياری جهات  
 قابل نشر نبود ، فانتيزی های راكه درين صفحه نشر ميشود بدقت  
 بخوانيد تا با روش فانتيزی های ژوندون آشنا شويد - انتظار  
 همكاری های شما را داريم .

## بخوب

نمی کردند . تا اینکه روزی تمام دارائی خود را از دست داد و هیچ پولی برای او باقی نماند، رفقاییش که از این وضع غافل نبودند هر کدام بگوشه خزیدند و او را در میدان ناهموار زندگی بادل کلاننش تنها گذاشتند درینوقت هیچ رفیقی نداشت هیچ کس نبود که از دل او تعریف کند . خودش نیز بتدریج احساس کرد که قلبش روز بروز کوچکتر میشود به هر دردی که رفت نا امید شد رفقا که تا چند روز پیش تعریف قلب او را می کردند از او رو گردانیدند بعضی شان خود را به نا شناسی می زدند . درین وقت بود که کاکا گلبدين که از رفقای صميمی پدرش بود به سر وقت او رسید . او برایش گفت که او حقیقتاً قلب خوب دارد ولی رفقاییش قلب خوب ندارند و همین موضوع باعث شد تا او را آواره و در بدر كنند . کاکا گلبدين در ابتدا برایش نصيحت نموده بود ولی در آنوقت او به سخنان کاکا خوانده اش گوش نداده

بود . پدرش قبل از مرگ هم درین باره فکر کرده بود که او روزی شاید تمام پول و ثروت را از دست بدهد از همین سبب يك مقدار ز پسا د پول و ثروت خود را به کاکا گلبدين تسليم کرده بود تا بعد از گرفتن عبرت دو باره به او مسترد نماید و کاکا گلبدين که مرد نجيب و امانت داری بود فکر کرد که اگر باز هم پول ها را به اختیار او بگذارد شاید چند روز بعد به عین صورت آنها از دست بدهد . از همین سبب برای مدتی او را به شاگردی خود قبول کرد . او دكان پيزار دوزی داشت بدرالدین از صبح تا شام در دكان کاکا خوانده اش کار میکرد و مزد کم می گرفت و از آن غذای کمی تهیه کرده می خورد . این پلان را کاکا خوانده اش برای او طرح کرده بود تا مشکلات روزگار را بداند و درآینده به آن ساختن بتواند . اگر شکایت می کرد که پول کم برای او میدهد او را به اخراج کردن تهدید میکرد . او مجبور بود

از همان پول کم پس انداز کرده و برای خود لباس تهیه کند زیرا از آن همه لباس های قشنگ او هیچ کدام باقی نمانده بود .

بدرالدین بتدریج در یاد گرفتن پيزار دوزی پیشرفت میکرد و کاکا خوانده اش نیز معاش او را يك اندازه زیاد ساخته بود . او پول هایش را دقیق پس انداز می کرد و ذریعه آن لباس نو برای خود می خرید ، و فامیل کاکایش در حصه دو ختن آن برایش کمک می کردند . بعد از چند سال که بدرالدین جوان ، مرد قوی و کارگری شده بود و کاکا خوانده اش بکلی از طریف او مطمئن شده بود او را بخانه خود دعوت کرده

پرسید : پسر من از مزدی که میگیری چند پس انداز کرده ای ؟ ... مقصدم اینست که باید برایت زن بگیریم . او پول هایی را که پس انداز کرده بود پیشروی کاکا خوانده اش گذاشت و کاکا خوانده اش هم او را به دامادی خود قبول کرد و تمام ثروت پدرش را که بطور امانت نزد خود داشت می کرد .

( پایان )

# سرگرمی مسابقه

## جدول کلمات متقاطع

افقی :

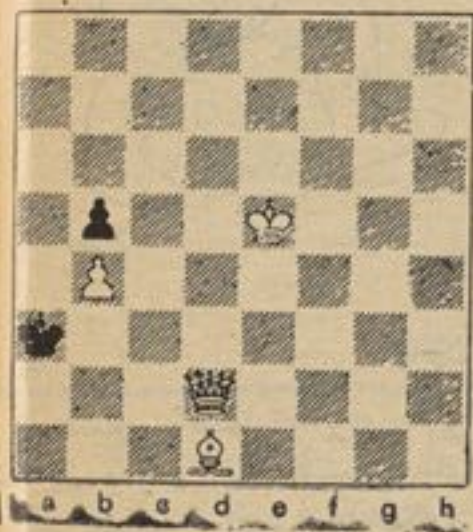
- ۱- ر هبر انقلاب کشور- زندگی بدون آن پیوده است - ۲ و لایتی در سمت شمال- چند دروازه - ۳- یکی از سبزیجات شبیه باد ر نک- صداییکه از بر خورد ابر بو جود می آید - بی ارزش و پیوده استعمال کردن - ۴- مایع حیات- یکی از رتب عسکری - با این کلمه مخاطب قرار میدهند - ۵- آهنگر معروف- نام خاتوادگی قطاع الطريق معروف انگلیسی - ۶- آدم قر ضدار - ضجه و ناله - ۷- مزد و پاداش - مزین بازار - ۸- ماده نیست - شکست در جنگ قلعه جنگی - ۹- آب و مات مرگ عربی - خونخوار غیر فقاریه - ۱۰- سرچپه اش معنی تخت و اورنگ میدهد - از آژانسهای خبری جهان - ۱۱- انگشت انتقاد گذاردن - کماندو.

|    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   |
|----|----|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
|    |    |   |   |   | ♙ | ♙ |   |   |   |   |
|    |    |   |   | ♙ |   |   |   |   |   |   |
|    |    |   | ♙ |   |   |   | ♙ |   |   |   |
|    |    | ♙ |   |   |   |   |   | ♙ |   |   |
| ♙  |    |   |   | ♙ |   |   |   |   | ♙ |   |
| ♙  |    |   |   | ♙ |   |   |   |   |   | ♙ |
|    | ♙  |   |   |   |   | ♙ |   |   |   |   |
|    |    | ♙ |   |   |   |   |   | ♙ |   |   |
|    |    |   | ♙ |   |   |   |   |   |   |   |
|    |    |   |   | ♙ |   |   |   |   |   |   |
|    |    |   |   | ♙ | ♙ |   |   |   |   |   |

عمودی :

- ۱- بعضی مردم به سر میبندند- گاهی اوقات - ۲- از آن طرف یک کشور آسیایی است - زیست شناس معروف - ۳- درخت (پنبه)

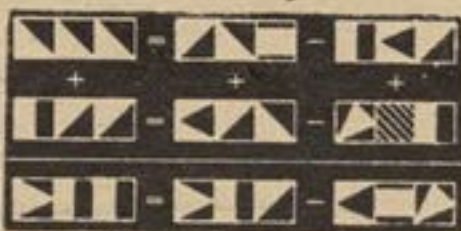
مساله شطرنج



- ۸ در مساله ای که طرح آنرا در کلیشه ۷ ملاحظه میکنید سفید بازی را شروع میکند و در سه حرکت سیاه را مات می نماید، اولین حرکت سفید که عبارت از کلید حل مساله است باید چگونه باشد ؟

اعداد نا معلوم

در این مساله ریاضی از مر بها به عوض اعداد استفا ده شده است آیا می توانید با توجه به موقعیت و علامات بین آنها اصل اعداد را پیدا کنید ؟



## چیستان

- این شعر عنصری در وصف چه چیزی سروده شده است ؟
- چیست آن آب چو آتش و آهن چون پر نیان  
بی روان تن پیکری، پاکیزه خون در تن روان  
ار بجنبانیش آب است، از بلر زانی درفش  
از بینداز یش تیر است، از ر بختانی کمان

- رفیق صنوبر - آب که از سر می-گذرد اینطور میشود - دیگ میان خالی - از آلات قدیمی مو سیقی- عددی است - ۵- لوی ولسوا لوی ایست در پکتیا - تکرار کنید که چاه معروفی شود - ۶- آواز بلند و مهیب - مرتبش از سفاین فضایی شوروی است - ۷- بعضی حیوا نا دارند - قهرمان شهید روز تاریخی بیست و شش سر طان - ۸- فعل ماضی از مصدر زدن - انجام و آخر - از آن طرف جنگ شکسته است - ۹- در بخاری مورد استعمال دارد - نهی از رفتن ( معکوس ) باعث مسمومیت - ۱۰- از و لسوالی های بلخ - یک دلو - ۱۱- کمک و معاونت - رئیس هیئت که نام افغانی در کنفرانس سران ممالک غیر منسلک در الجزایر .

# جواب سوالات

شماره ۱۴ :

- ۱- پاسخ این شخص کیست؟: لئوناردو داوینچی
- ۲- پاسخ کدام شهرها : لندن و روم .
- ۳- پاسخ این عکس چیست: گوش

شماره ۱۵ :

- ۱- پاسخ کدام شهر : نیویارک
- ۲- پاسخ این عکس چیست: شیشه شکسته

شماره ۱۶ :

- ۱- پاسخ و قعه تاریخی: ناپلیون در مصر .
- ۲- پاسخ این نا بغه کیست: ادیسون .
- ۳- پاسخ معما :

شماره ۱۷ :

- ۱- پاسخ این عکس چیست: عکس کسوف
- ۲- کدام شهرها : نیویارک و مسکو
- ۳- پاسخ هوش آزمایی : شماره

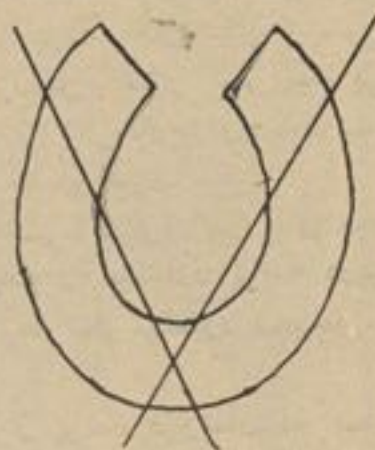
دو

۴- پاسخ بادو خط مستقیم :

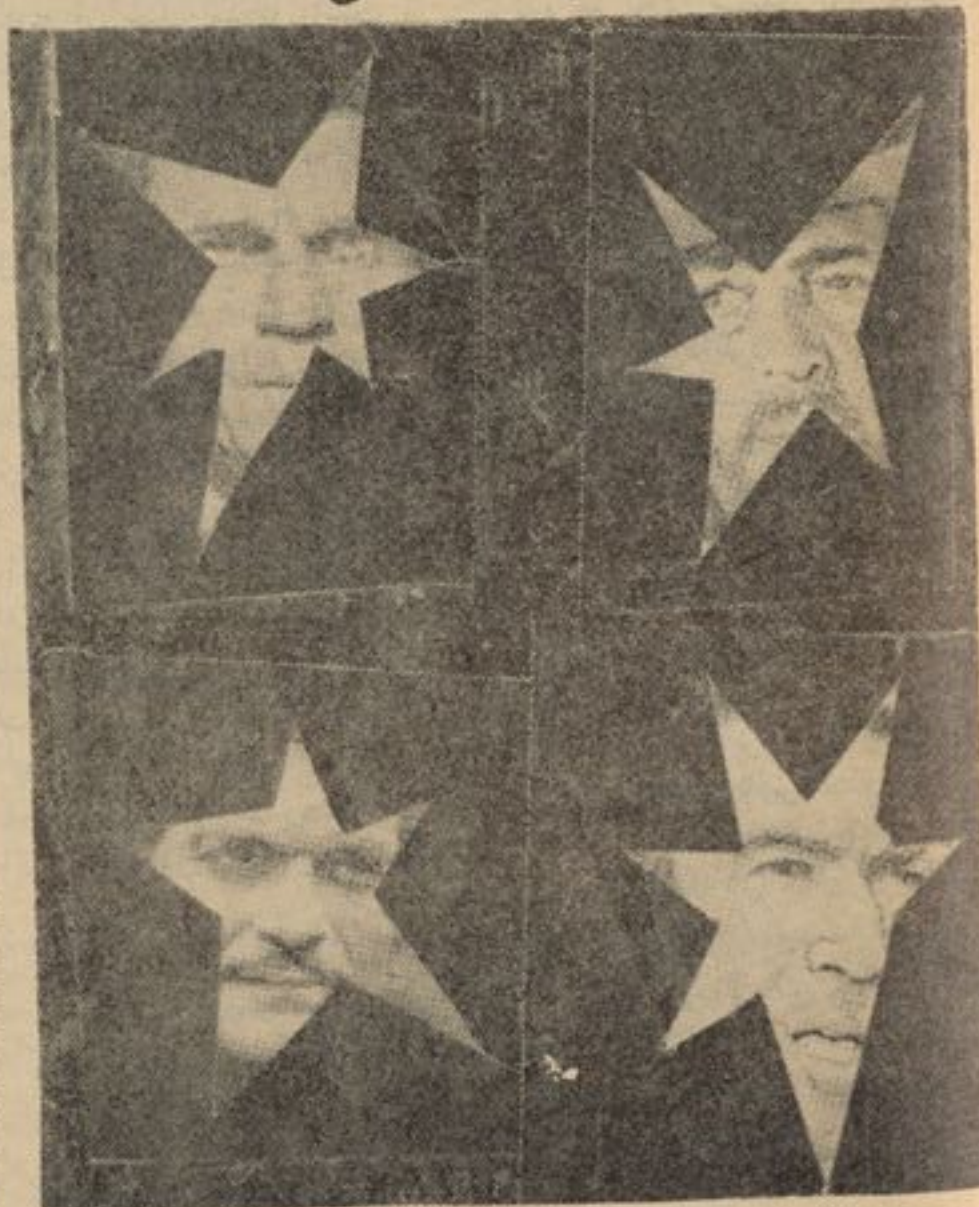
شماره ۱۷ - ۱۸ :

- ۱- پاسخ این دو نفر کیستند :
- مارکوپو لو و کریستف کولومبا .

۲- پاسخ مسابقه دقت : ردیف دوم گودی شماره پنج از طرف راست.



## هنر پدیده شناسی



در عکس چهار چهره از هنرپیشگان معروف سینمای غرب بنظر شما میرسند، برای شرکت در قرعه کشی جوایز این شماره کافی است که نام سه نفر از آنها را با نام یک فیلم از هر کدام برای ما بنویسید .

# حل کنندگان

کسانی که به سوالات شما ره ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۷، پاسخ صحیح داده اند عبارتند از :

عبدالله عظیم غفوریان ، محمد محبوب محصل تعلیم و تربیه ، سید اسحق آصفی ، محمد نذیر صدیقی فریبا اسد پور ، سرپر احمد مسرور امیرالدین سعیدیان ، فیض محمد سکندر پور ، لطف الله امانی ، محمد اکرم ناصری رحیمه مرجان ، محمد اکرم ناصری ، جمال الدین باغبان فاطمه نظری ، صالح محمد حریق ، عبدالله ، خیر محمد مرجان ، خا لقداد محصل طب ننگرهار گلا لی زوف ، معصومه نصرت ، کریم الله شهاب ، سید خلیل الرحمن مہجور ، سلیمان سلیمی ، فرید احمد محبوب ، نصرالله مبصر ، عبدالله والہ ، فریده ابراهیمی ، حسین صمیمی ، رویا طلوع ، عبدالمجید امیراجر ، اسدالله مظفری ، قدرت الله خلیلی ، مسعود رسول زاده ، محمد رضا حیدری محمد ابراهیم نوری ، محمد جواد فرهاد ، عبدالحمید برزگر گل زمان فریاد ، شہلا محزون ، مریم شامیار ، محمد هما یون آصفی عبدالرب ازیکه توت ، محمد ظا ہر شبرنگ ، محمد علی ، ناصرنوایی غلام یحیی احمد ، حسین علی آریں ، سیمین باقیوال ، یاسین نایاس ، یحیی از وزارت معادن و صنایع ، عبدالحکیم از لیلیہ پو ہنتون ، میر محمد حسن آموزگار ، محمد عیسی امینی ، فرزانه صدیقی ، عبدالحسین صبری ، عنایت الله فیروزان ، عبدالروف از چہل ستون ، نذیر احمد اکرمی ، عبدالحکیم امیر زاده ، ارباب پسر لی ، ببرک تنہا ، محمد امین صابری ، حبیب الرحمن حاجتی ، سید ابو طالب ، غلام سخی عطایی سید امیر حمزہ منیر ، احمد خالد ازلیسہ نجات ، پشتون از مکرویان ، قوار قرعہ بنا علی جمال الدین باغبان و احمد خالد و پیغلہ پشتون ہر کدام برندہ یک یک سیت جراب اسپ نشان و پیغلہ شہلا محزون بنا علی نصرالله مبصر و بنا علی محمد اکرم نظری ہر کدام برندہ پنج پنج جورہ بوت پلاستیکی وطن شدند ، ایشان خوا ہشمندیم تا جوایز خود را از دفتر مجلہ ژوندون دریا فست نما یند .



HORSE BRAND SOCKS.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتہای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

با پوشیدن جوتی زیبا و شیک اسپ نشان نہ تنها بہ اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه با عث تقویہ صنایع ملی خود ہم میشوید .

برای کسانی کہ موافق بہ حل نمودن ہنر پدیشناسی ، قطعاتی از ہمین شمارہ و جدول میشوند بحکم قرعہ یک سیت جراب اسپ نشان جایزہ دا دہ

# لابراتوار در فضا

ایستگاه مداری «سالیوت» يك ایستگاه دارای قشر های زیاد بود، آیا این ایستگاهها چطور برای سیو تنیک ها مخصوص شده می تواند؟

پلان های استفاده ایستگاه های طو یسل الملت مداری رابه نسبتی باین نام یاد می کنند که آنها ایستگاههای دارای قشر زیاده استند. تنها به خصوصیت معین آن هستند شده نمیتواند.

ایستگاه برای مطالعه منابع زمین مطالعه اتمو سفیر ها در مدار پائین انجام پذیر است اما برای مطالعه آفتاب که از طریق استی ونومی و رادیو استرونوم می اجرا می گردد از فاصله های ده ها و حتی صدها هزار کیلو متر امکان پذیر است.

برای مطالعه علمی مهتاب ها به عقیده عمن ایستگاه هایی در نزدیک مدار مهتاب خواهد بسود.

آنها وظیفه ترانسپلین برای خارج شدن و نشستن آزمایشی در مهتاب خواهند داشت. اینطور يك حمله ناگهانی امکان دارد در کشتی های مخصوص مهتابی که آنها بسا ایستگاه وصل می سازد بوجود بیاید.

به عقیده شما از کدام طریق می توان بسوی انکشافات آینده ساختمان ایستگاه های مدار روان شویم؟

مر حله ابتدائی در تشریح فضا از طریق ایستگاه های مداری همین ایستگاه سالیوت است که در بهار سال ۱۹۷۱ بسوی مدار فرستاده شده و نیز سکایلاب امریکا نسی ها که در بهار سال ۱۹۷۳ پرتاب گردیده میباشد. اینها بحیث نمایندگان نسبتاً کوچک فرستاده شده و مدت توقف آنها در مدار بسا یکسال بوده و اساس طرح آنها روی تجربه ساختمان کشتی های فضائی مهتاب و مدار ایستگاه هایی اند که با ۳ تا ۱۲ نفر عمل به فضا است.

طور مقدماتی ایستگاه های همانند آن در مدار میتوان گفت که قدرت و انرژی یک راکت فرستنده کفایت می کند و بر حسب تصادف ایستگاه ممکن در مدار از ۳-۵ بلاک تشکیل گردد. در ایستگاه بمنظور لنکراندازی در محلی که باید اتصال صورت بگیرد نیز مقدمات آن پیش بینی گردیده که در خود ایستگاه وجود دارد و سیستمی عمل هارا بر زمین رجعت دهد.

انکشاف بعدی بطور یقین با هماس جمع آوری در عرشه ایستگاه خواهد بود که برای ۲۰ نفر در مدت ده سال پیش بینی گردیده. ما این کار متعلق به آینده دور خواهد شد و بالاخره مرحله دوم که امکان دارد خود این ساختمان بحیث يك قرارگاه دارای قشرهای متعدد و زیاد گنجا یش پنجاه تا یکصد و بیست نفر عمل هارا خواهد داشت.

آیا ساختن ایستگاه های تماماً اتوماتیکی امکان پذیر است؟

بلی این امکانات وجود دارد. این یکنوع ایستگاه بکلی مخصوص خواهد بسود این ایستگاه هایدون پیلوت بکار خویش ادامه داده وظایف خویش را انجام خواهند نمود.

در این نوع ایستگاه ها وظایف تر میسم دستگاه بررسی آلات تحقیقاتی، تیدیل کردن یکنیت ها و فلم های عکاسی جمع آوری اطلاعات مختلف را خود دستگاه انجام خواهد داد.

درباره طرح ایستگاه های مدار دارای خصوصیت های انتقال آنها در فضاء امروز چه گفته می توانید؟

کار های طرح و ساختمانی ایستگاه های مداری دارای تیب های مختلف در سالهای اخیر خیلی فعالانه پیش می رود که در جمله آن چندین نوع از تیب های ساخت کبونی امریکائی نیز بود.

این ایستگاه يك قرارگاه بزرگی است که با صدها تن برای پنجاه تا یکصد خلبان در نظر گرفته شده. در ایستگاه ها ثقل و قدرت بطور مصنوعی پلانکاری گردیده. اما برای تغذیه الکترو انرژی يك دستگاه انرژی هستوی در نظر گرفته شده.

سوال اساسی در ساختن ایستگاه های بزرگ انتخاب بهترین و مساعد ترین فورم و میتوهای مونتاژ در مدار میباشد. متخصصین فن باین نظر استند که ایستگاه کبونی بحیث يك قرارگاه از یک تعداد بلاک های همانند دارای اندازه های مختلف خواهد بود.

ساختن ایستگاه های بزرگ میتود مونتاژ های ثمر بخش را در کبونی ایجاب میکند که دارای خصوصیت های انتخاب جای برای لنکر انداختن و اتصال باشد. با این نظریه جمع آوری بلاک های ایستگاه با کمک کشتی های مخصوص که آنها را به پیش می راند خالی از دلچسپی نخواهد بود. افزاین اتوماتیکی که کمک آن بلاک ها جستجو شده و بعداً ترا

بادیگر بلاک ها اتصال می دهد تنها همین دستگاه پیش راندن خواهد بود. خود بلاک يك آله خیلی ساده بوده و ارزش آن خیلی پایین است. کشتی پیش راندن ممکن است تماماً دارای سیستم اتوماتیکی بسود و دارای قدرت اداره و رهبری از مسافه دور یعنی از زمین یا از عرشه ایستگاه مدار باشد که وظیفه جمع آوری را بدون موجودیت اشخاص کرده بتواند. و امکان دارد این سیستم پیش راندن دستی هم باشد.

از توضیحات شما معلوم می شود که یکی از مهمترین وظایف ترانسپورت تیشن کشتی های کبونی فعالیت مکرر آن بوده باشد. آیا چطور این پرابلم حل خواهد شد.

تمام متخصصین کبونی نوردی عقیده دارند که بدون شک کشتی ترانسپورتی که در نزدیک زمین یا نزدیک مدار مهتاب یا در قرارگاه ایستگاه عمل هارا بر زمین ایستگاه را کت ها برای پرواز های بین السیارات و تنظیم پرواز ها بصورت مکرر مانند طیارات بوده و این نوع کشتی هادر آینده خیلی ضروری خواهد بسود.

علاقتمندی به کشتی های ترانسپورت کبونی نه تنها اساس تحقیکی آن میباشد بلکه اساسات اقتصادی آن نیز زیدخل است بایک پیشگویی می توان گفت که با وجود آمدن این نوع کشتی ها قیمت انتقال يك کیلو گرام اموال عقیه خیلی پائین می آید با اساس نشریه های خارجی متخصصین دانسا پیشنها می کنند که این قیمت به ۱۵۰۰ تا ۱۳۳۰ دلار خواهد بود. و از مصرف فعلی در حدود دو صد و بیست دلار کمتر خواهد شد.

علاوه بر آن ترانسپورت با کشتی کبونی محفوظ و بی خطر خواهد بود. آزمایشات تخمینی يك نقشه نسبتی کشتی ترانسپورتی را نشان داد که عبارت خواهد بود از دو مرحله راندن (ممكن است از طیاره که متفرق می سازد استفاده گردد و یا اینکه راکت مخصوص باشد) و سیستم مدار یا عمل هارا در عرشه باشد.

متفرق ساختن از مدار توسط آلتیگه و دیال هاتعبیه شده صورت خواهد گرفت که به صورت يك مانوره در کبونی و در بین اتومسفیر اجرا میشود. پرواز به صورت

موضوع دفاع از حرارت است که در وقت

## ۲۵ هزار پرنده در يك پسکوچه

فروشی درین محل وجود دارد که در دکان يك پرنده فروشی نشسته ام در هر دکان از صد تا هزار هاپرنده که جوان شیک پوشی می آید و در باره سالانه نگهداری شده و بفروش می (کبوتری) با دکاندار گرم گفتگو می شود از ظاهر این جوان معلوم می رسد.

بقول همین عده مجموع پرنده های شود که تحصیل کرده است، نظرش این کوچه در حدود ۲۵ هزار می را در باره (کبوتر) می پرسم و او میگوید:

مشتریان این دکانها زیاد است و کبوتر مانند گل است... منتها روش آنها خوب، بهترین پرنده کمی از گل بهتر... زیرا این پرنده بی که در اینجا خرید و فروش می شود (قناری) که آن را (کنری) میگویند، میباشد این پرنده ای کوچک و زیبا که برنگ های سبز و سرخ است در داخل کشور کمتر پیدا می شود و آنرا از خارج آورده درین دکان ها نسل گیری میکنند.

در قفس (کنری) کدو های میان تنی کوچک را میگذارد پرنده درین این کدوها تخم میگذارد و چوچه می دهد.

یکی از پرنده فروشان در باره پر دازند. بعضی پرنده گان مانند گنجشک، پرنده ای ماده در هر بار از ۴ تا ۶ تخم میگذارد، ولی تربیه و نگهداری آن خیلی مشکل است.

(چمونه) مرغ دیگری است که جسم کوچک سرخ رنگی داشته و از گنجشک های معمولی به مراتب خورد تر است، این پرنده را ازلاهور بکابل می آورند، (چمونه) صدای مخصوصی دارد که همیشه می خواند به همین ترتیب طوطی آدم چهره نیز از خارج به کابل آورده میشود.

پرنده گان دیگری که در کوچه (گاه فروشی) خرید و فروش زیاد تری دارد و از کوهستان و دامنه های پغمان می آورند، عبارت از شیر گنجشک، جوك، زرد چه، بلبل هزار داستان، بلبل سنگ شکن، عندهلیب و غیره میباشد.

قیمت پرنده ها در اینجا از دو افغانی تا چهار هزار افغانی میرسد. و شنیدن چلچله آن ها...

داخل شدن به دار بآن مواجه می گردد. پرایلم پرواز و پائین شدن که در اثنای آن چرخ ها اضافه از یکصد مرتبه فسال و خاموش میشود نیز مهم است. تثبیت اندازه گیری دستگاه فرمانده می و تاملین زندگی و غیره مسایلی است که خیلی اهمیت دارد.

درین منظر کشتی های کبونی در عین حال مسایل ترانسپورتی دستگاه های هستوی کار خواهد کرد.

بوجود آمدن کشتی های ترانسپورت کبونی نه تنها تاثیر تحول پذیری در روش ساختن منظره زیاد دارد، بلکه در توضیح مسایل بین السیاراتی نیز نقش مهم دارد.

عمودی خواهد بود و فرود آمدن آن مانند طیارات در میدان های هوایی بصورت افقی انجام خواهد شد.

در کشتی ها جای زیاد برای گنجا یش مقدار زیاد مواد قابل حمل و نقل و استفاده طولانی در نظر گرفته شده و نظر به ارقا می که دانشمندان امریکائی داده اند تا مدت ۱۰ سال در اضافه از یکصد پرواز مقدار بودیکه حمل و نقل می نماید در حدود سه صد تن خواهد بود.

ساختمان کشتی کبونی يك عالم پرایلم هارا بوجود آورده که یکی از مهمترین این پرایلم ها که مشکل است بجل آن موفق شده موضوع دفاع از حرارت است که در وقت

ژوندون

## سردی با نقاب بقه

اگر من پولدار شده تصمیم میداشتم به کاری اقدام کنم مسلماً راه بهتری را برای خوشگذرانی انتخاب میکردم تا اینکه وقتی رابا يك يو كسر ناکام بگذرانم.

موجی از خشم در رسیمای خوش ترکیب لولا پدید آمد و نگاهي که بقیافه الك انداخت تاثیرش کمتر از آن گاز زهر الود نبود که يك شب تمام علیه آن مجادل بعمل آمد.

الك پیر حمانه اظهار داشت. (فکر میکنم بهتر است در اطراف يك حلقه معین و شناخته شده زنان در دفتر سکا تلند یا رد به تحقیقات بپردازم من میدانم روی چه منظوری شما این بازی را شروع کرده اید طبعاً پول شما را بطرف خود کشانیده است. آنچه را که برای درکش دلچسپی دارم اینست که این پول ها از کجا شده؟

لولا با لحن نفرت انگیزی جواب داد .. این تنها موضوعی نخواهد بود که برای فهمیدن آن تلاش خواهید کرد (لولا این حرفها را زده به عصبانیت وارد اپارتمان شد الك خموشانه در جاییکه لولا ترکش کرد ایستاده مانده قیافه ای مالیخولیایی بخود گرفت در چهره اش هیچ حالت خاصی مشاهده نمیشد پنج دقیقه تمام همانطور خاموش سر جایش باقی ماند.

سپس آرام به طرف لیلیه روان شد او در قسمت علیای يك مزرعه تنباکو زندگی میکرد و یكانه سکنه آن عمارت بشمار میرفت.

وقتی از خیابان این گری عبور کرد بر حسب تصادف محض به کلکین های اتاقش بالا دید و احساس نمود که تمام پنجره ها بصورت حیرت آوری بسته بودند. اما يك حقیقت تعجب آوردگر را نیز کشف کرد.

به روی تمام شیشه ها ماده زرد رنگی زده بودند. الك به سر تا به آخر خیابان آرام نظر انداخت در همان نزدیکی يك قسمت سرک زیر ترمیم بود. محافظ شب رادرگنا ر آتشی که خود افروخته بود خواب برده بود او نه تنها نزدیک شدن الك را متوجه نشد، بلکه از حرکات غیر عادی الك هم بی خبر ماند.

## دانیال دیفو نویسنده بزرگ

را جمع نموده و آن را در کتابش هنر مندانه ترسیم نمود.

او تصویر روشنی از مرگ های وحشت انگیز، آسیاب های ویران شده، درخت های از ریشه برآمده و خیرآب های باخانه های بخاک برابر شده در کتابش پیش چشم خواننده می کشد.

حتی در هنگامیکه دیفو در زندان بسر میبرد شب ها به قو له های وحشت آور بادو توفان گوش فرا می داد و روز آن را در کتابش برای ایجاد فضای گیرنده می نوشت.

نموده و در بسیاری موارد مستقل از هر دو حزب فعالیت می کرد او انسان با پرنسیپ بوده و همیشه وفا دار به نظر های درست خودش بود.

او ناظر صحنه های موبراندام راست کن صلیب های آویزان بر دروازه ها مویه های که فریاد (مردگان ما را پیش میدهید) و خاموش مرگباری که همه جا سایه افکنده بود می شد و آن ها را در آثارش هنر مندانه ترسیم می نمود و به این ترتیب او مقام بزرگترین نویسنده عصر را به دست آورد.



درچای خانه های دور افتاده دیفو به کثرت زندگی مردم راه می یافت

بعد تر، او از این تکنیک درجریده (سال توفانی) استفاده نمود اینبار او با نگاه موشکافانه اش و با قلم سحرآمیزش خاموشی مرگباری را تصویر می کند که بعد از توفان در سرا سر لندن سایه افکنده بود او برای هر دو حزب توری و ویک کار

معاون کمیسر پولیس در يك توده سنگ به جستجو پرداخته سه پارچه سنگ تراش شده را از میان آنها برداشت دو باره بطرف عمارت برگشت در وسط سرک ایستاده سنگها را یکی بدنبال دیگر به سوی کلکین ها پرتاب کرد. شیشه ها در هم ریخت و کلکین ها شکست. او منتظر ماند ابر های زرد رنگ و زهر الودی را دید که از مجرای شیشه های شکسته به بیرون فوران کرد. الك با خود گفت این کار دگر کسل کننده میشود. سپس به طرف اولین مرکز مجادله علیه حریق روان شد.

«باقیدارد»

دراز دندان را به صبح می آورد جنایت سوال ساده خیر و یا شر نبوده و ناشی از فقر و زندگی فلاکتبار آدمیان است که در شرایط بد و نامطلوب بسر می برند پس جنایت يك پدیده مجرد و انتزاعی نیست.

از آنجاییکه او مرد خراچو دست و دل باز بود بسیاری مواقع از ترس قرض داران خود را پنهان می کرد دوسفر بسار مخفی در تمام شهر های بریتانیه نمود تا در ژرفنای حوادث زندگی مردم راه باید ره آورد این سفر کتابی بود بنام (سفری در بریتانیه) و این کتاب تصویر طنز آمیز زندگی مردم انگلستان را در قرن هجدهم میدهد.

تصویری را که دیفو از روستاها می دهد نسبت به امروز فرق دارد ربه داران و لشش هنوز گله های ربه را بطرف بازار های لندن بحرکت در آورده و راه های طولانی را زیر پای می گذارند.

از قهوه خانه های زیبا تا جای خانه قدیمی در دهکده ها و با موشکا فی همه چیز را بررسی نموده و برای نسل های بعدی اشیاء میراث گذارد.

بقیه صفحه ۱۳

## مردیکه زندگی خود را

ها آغاز یافت پالیشی در فضای آرام بسر میبرد.

وقتیکه هارنی سوم مردی که خواهان خاموش نمودن شعله ها عقیده پروتستان بود به تخت نشست به پالیشی اجازه داد تا به کارش ادامه دهد.

برای يك مرد عاقل در آن زمان بهتر بود که در پشت پرده خود را نگه دارد ولی پالیشی توجه زیاد مردم را طی سخنرانی هایش در مورد تاریخ طبیعی جلب نمود.

زندان.

کوره کوزه پزی جوانی او را به پیری کشاند اکنون با وجودیکه او هفتاد و پنج ساله شده بود دست از کار نکشید ناگهان هارنی سوم دستور داد فشار بیشتری بر پروتستان ها وارد سازد به همین دلیل پالیشی در زندان پاستیل انداخته شد هارنی به او موقع داد تا با توبه از مذهبش میتواند آزاد شود ولی پالیشی از عقیده اش برنگشت بعد از محکمه کوتاهی محکوم به مرگ شد.

به این ترتیب تعصب خشک مغز عده ای روح کاوشگر يك انسان را در چارچوب تنگ زندان در بند نمود اکنون بخش زیاد آثار پالیشی در موزیم لوور پاریس موزیم ویکتوریا موزیم انگلیس در لندن حفظ میشود.

## احتیاط احتیاط...

تزریق « پتاس پر منگنات » در مالتنه در پسا جا ها دیده شده و همچنان برای اینکه بعضی متقلبین لیمو را پر آب نشان دهند ، آب را بوسیله پیچکاری بداخل لیمو تزریق کرده اند که هر خریدار عادی مشکل است بتواند ازین تقلب آگاهی یابد . البته نباید این مفکوره در نزد شما بوجود آید که در همه چیز تقلب می شود و باید هر چه را می خریم ، بالای آن مشکوک شویم .... اینطور نیست ، اما به هر صورت تقلب هست و چه بهتر که با کمی توجه بکوشیم تا تقلب کاران و نیرنگ بازان شناخته شده و بساط آن ها کساد گردد ...

اگر به جستجو ادامه دهیم و این جستجو توام با کنجکاوی شدید باشد از زبان مردم تقلب های زود فاش میشود ...



ممکن در بازار جیب تان خالی شود

## تقلب در مایعات :

مخلوط کردن آب در شیر از از مننه قدیم مروج بوده و این کار از شکل تقلب ، به یک معمول مبدل شده است ، اما از آوانیکه شیر خشک فراوان گردید ، مخلوط کردن شیر خشک با شیر گاو ، ساختن ماست از آن و یا مخلوط کردن شیر خشک بجای شیر گاو در شیرینی با ب شیرین و غیره به شکل تقلبی معمولی درآمد ....

فریب کاران با وجود یکه همیشه حیل های شان فاش می شود ، رنگی دیگر میرزند و نیرنگی دیگر میزنند .

مخلوط کردن گریس در واسلین سابق رواج فراوانی داشت ، اما حالا این تقلب کمی کهنه شده ، و لی

دیگری را هم می شنویم .

تقلب در بوت های لیلامی امروز معمول شده ، طوریکه بوت های کهنه و خراب در شهر مجدداً ترمیم شده و کف (تلی) انداخته میشود . خریدار وقتی چنین بوتی را بخرد صرف دو یا سه روز بیشتر از آن استفاده کرده نخواهد توانست و من خود درین حصه تجربه به یی حاصل کرده و باری فریب چنین متقلبین را خورده ام ، تبدیل کردن مارک های اموال تورییدی ، کم دادن تکه در وقت متر کردن ، کم کردن تکه توسط خیاط در وقت بریدن ، گذاشتن تکه های کهنه بجای استر در دریشی ها ، استفاده از تکه های لیلامی عوض تکه جدید در استر

## نقش غذا در زیبایی شما

غذا و سلامت به همان اندازه ایست که سلامت با زیبایی مربوط است . پس برای اینکه همیشه سالم باشید خوب غذا بخورید و از پر خوری خود داری کنید .

بخاطر داشته باشید که فقط چهار ماده غذایی اهمیت حیاتی دارند که عبارت است از مسکه ، روغن ، قند ، شیرینی نان ، کچالو اما بیش از اندازه مصرف شوند باعث افزایش وزن می گردد .

اگر میخواهید رژیم بگیری و غذاهای اصلی را از تقسیم اوقات غذای خود حذف نکنید زیرا نه تنها نتیجه ای نمی گیرید بلکه بیمار و زشت هم خواهید شد . برای کم کردن وزن از خوردن مواد زائد خود داری کنید یا مقدار آنرا تقلیل دهید .

همچنان چار ماده حیات بخش دیگر عبارت است از :

شیر : این ماده مغذی سرشار از پروتین اگلیم و یتا مین ای ویتامین دی است و برای استحکام ماهیچه ها نرمی و لطافت پوست ، ابریشمین کردن مو ها ، استحکام

کرتی ها نیز از جمله همین نیرنگ هاست که میتوانیم گاهی آنرا با اندک توجه کشف کنیم ....

اوزان و ترازو ها !

اوزان و ترازو ها نیز از نظر متقلبین بدور نمانده ، چنانچه تا جاییکه مفتشین بناروالی و اداره اوزان متریک وزارت تجارت اظهار میدارند ، بیش از ده نوع تقلب را در ترازوها و اوزان کشف کرده اند ..

تراش کردن سنگهای فلزی کیلو و گرام ، انداختن چنگک در ترازو ، گذاشتن چندین ورق کاغذ در یک طرف پله ترازو دراز و کوتاه کردن تار های ترازو و استفاده از اوزان متروکه از جمله تقلب اوزان بشمار میرود ...

تقلب معیاری ندارد ... هر نوع تقلب جرم است و نمیتوان بین تقلب معیاری قابل شد ... و لی بعضی تقلب های دیده شده که به حدنهای بوده و با حیات مردم سرو کار داشته ما نند فروش ادویه

تقلبی ، مخلوط کردن مواد مضره بر خورا که با ب باید برای آن تدابیر موثری اتخاذ شود .

اقسام بوت های شیک و مدرن زنانه ، دستکول های زیبا اوزان ، بمود روز .

آدرس : سرک اول شیر شاه مینه و نمایندگی در منزل تحتانی فروشگاه بزرگ افغان

آهن در کشمش ، آلو ، زرد آلو خشک و انجیر ویتامین های بی در شیر ، پنیر ، زردی تخم نان های سبوس دار ، سبزی ، های سبز و کيله وجود دارد .

سوم میوه ها و سبزی ها ، انگور مالتنه ، سیب و سایر میوه ها دارای مقدار زیاد و یتا مین دی و ویتامین ای هستند این و یتا مین ها اهمیت فراوانی دارند و باید حتما در غذای شما شامل باشند و یتا مین سی برای سلامت همه سلول های بدن دندان ها ، پیره ها ایجاد مقاومت در برابر عفونت ها و بهبودی زخم ها نقش اساسی دارد و یتا مین ای در میوه ها سبزی ها ، مثل زردک ، کاهو و کرم یافت می شود .

چارم نان و غلات و حبوبات :

این مواد دارای آهن و یتا مین های بی و کار بو هاید رایت است و کاربو هاید رایت ها انرژی افزا هستند .



ژوندون

# یک قتل ویست و چهار متهم

بولسوالی خوژیانی تسلیم کرده در آنجا اقرار نموده بود که من حبیب الرحمن مقتول را بخاطر اینکه خانم مرا اختطاف نمود و با وی من و من از جنت گورده پس از این برده ام و بعد از آن خانم خود را خفه کرده بدریای پلخمری انداخته ام که این اقرارش بعه مشارالیه بولایت پامیان رسماً ارسال گردید، متیاقی مرتکبین این جنایت یکی دنبال دیگری دستگیر گردید.

\*\*\*

شیانلی بسم الله مسا عید اول، خانوالی ولایت پامیان که در عین زمان مستنطق این قضیه بود دربار جسر یان به قتل رسانیدن مقتول و طرح یک پلان وسیع قبلی که در آن پیش از ۲۴ نفر اشتراک داشتند بصورت مختصر چنین توضیحات ارا نه نمود.

از نتیجه اوراق و جریان تحقیق که پیش از چهار صد صفحه شده چنین استنتاج گردید که طرح پلان ماهرانه قتل حبیب الرحمن از همان مرحله اول خیلی دقیق سنجیده شده بود زیرا از یکسو موضوع جرکه قومی که در آن چند هدف نهفته شده بود و از آنجمله اثبات اختطاف خدیجه بالای حبیب الرحمن معلم در نزد مردم، جلب اطمینان حبیب الرحمن بخاطر این جرکه، اخذ پول نقد از پدر معلم و جلب اعتماد رفیع اشتباه آنها در صورت مرحله در آوردن نقشه قتل معلم در آیند میتوان نام برد... البته تمام این جریانات چون دقیق وزیر کانه سنجیده شده بود، در صورت تطبیق سراسر به مقدار عبدالواحد معلم که دارای تحصیلات عالی بود و نقشه آن نیز بسوی عالی طرح شده بود میبایست از سوی ذکر نقل اجرای این پلان توسط محمد عزیز به مرحله تطبیق گذاشته شده بود، زیرا هم مالک موتی شخصی بود هم دارای ثروت سرشار، و هم رسوخ و نفوذ قومی، و یک تعداد زیاد مجرمین اقارب و خویشا وندان نزدیک وی بود.

هیچ مجرم نخست نمیدانید که روزی بکفر اعمال خود میرسد و به پنجه عدالت و قانون گرفتار میشود، و گرنه ابتدا چنین بی باکانه و متهورانه دست بمسمل خلاف قانون نمیزدند، زیرا سر انجام هر عمل بکفر فتاری سر پنجه قانون و عدالت است، هیچ مجرم را از آن گریز نیست...

عبدالواحد با دار و دسته اش پلان طرح شدگی خود را قرار ذیل بر حله اجرا گذاشتند. سر دسته ایشان یعنی عبدالواحد معلم که با محرر محکمه ولسوالی کهورد از سابق آشنایی داشت و هر دوی شان میگویند ولسوالی خوژیانی بودند، ذریعه نامه های متعدد در مورد حمل سکونت مسو قعیست منزل حبیب الرحمن معلومات فوق العاده کسب نموده و حتی از نزدیک مخفیانه آن جا را مورد بررسی قرار داده بعد از آن که درین باره معلومات خود را تکمیل کرده اطمینان حاصل نمودند که حبیب الرحمن از جا نسب آنها خاطر جمع است، اولاً با شوهر خدیجه که مشغول گذشتاندن خدمت زیر بیوق بود موضوع را در میان گذاشته و رضایت وی را نیز جلب کردند، سپس بشخص عزیز و اقارب نزدیک وی در تماسی شده با اتفاق همدگر نقشه و پلان طرح شدگی را که زمینه آنرا قبلاً مساعد ساخته بودند، شبی در با موافقه محرر محکمه ولسوالی کهورد انتخاب کردند که در انشب در چند کیلومتری واقع

ها با حمله ناگهانی مثل صاعقه داخل منزل حبیب الرحمن میکردند اگر چه وی را غافلگیر نمیدانید، مگر با اینهم مقاومت سختی از خود نشان میداد و با تفنگچه دست داشته اش بالای عبدالواحد معلم فیر مینماید و حیره گونه چپ وی را مرعی تفنگچه سخت مجروح و ح میسازد تقلا و مقاومت سرسختانه حبیب الرحمن که در جنگال بیرحم یکمده آدمکش اسیر شده است دیری دوام نمیکند این کشمکش که بخاطر مرگ و زندگی صورت گرفته مابین حویلی را مبدل بمیدان بز کشی سا خسته است.

باهمه این کش و کوب بالاخره با فیر گلوله عبدالواحد در حصه دهن مقتول در حالیکه گردن آرا می شکند، او را بقتل میرسانند، خدیجه را با خود گرفته از محل واقعه بدون آنکه کسی کو چکترین سروصدای رانشیده و از آن آگاه شده باشد، فرار مینمایند و از دنبال خود چندین جای لین تیل فون را قطع میکنند تا کسی به آسانی موفق بدستگیری شان نگردد. البته متیاقی جریان از زبان در یور باز گو شد.

یک نکته قابل تذکر و مهم اینست که اگر چه شوهر خدیجه در آوان وقوع قتل با لای خدمت عسکری حاضر بود که قطعاً مربوطه اش نیز اینمو ضوع را رسماً تصدیق کرده است ولی برای خلاصی متهمین شرعاً بقتل حبیب الرحمن معلم اقرار نموده که شکل تمحیدی دارد، چون تمام قوانین و شواهد

و سپس توسط صاحب خانه بوا سطره زینب کالاشوی، معلم را مجبور بپا نشین آمدن از اتاق د و منزل که بالای صحن حویلی حا کیمت مطلق داشت و موانع برای اجرای نقشه شان میشد به پناه اینک از کلکین آن اتاق بگو یلسی ما چشم جرائی مینماید، میسازد. هنگامیکه این قسمت نقشه شان با موفقیت اجرا میشود، و شب عروسی نزدیک میشود، موتو والکا عزیز و همیستان شان آماده است از حصه چهار یکار تیل فونی با محرر در تماس میشوند و محرر ضمن رمز ایشان می فهماند «گرمیض خوب است و آماده بردل میباشد» بعد از این تماس تیل فونی بلا معطلی جانب ولسوالی کهورد برای اجرای نقشه و پلان ماهرانه شان رهسپار میگردد.

ماه مبارک رمضان است، مجرمین در آوان افطار روزه در منطقه دو آب میرسند، کمک و کلجه و میوه جات با خود از راه آورده اند طعام شان را در همانجا یعنی در هتل دو آب صرف مینمایند.

پنجره تأیر موتو را میگیرند، سپس طرف دره که جانب ولسوالی کهورد از سرک عمومی دره شکاری جدا شده جلو موتو خود را دور میدهند، ولی حینیکه میخواهند از پل دو آب عبور نمایند، با مخالفت افراد مو ظف امنیه پل دو آب که از وضع شان مشتبه شده مواجه میگردد، زیرا مجرمین بهر اندازه ای که بزرگ و هوشیار باشند باز هم روحیه خود را میبازند و مورد اشتباه هر کس واقع میشوند. وقتی افراد امنیه باصرار زیاد جانی ها رو برو میشود بعد از یادداشت نمیر پلیت موتو اجازه عبور جانب ولسوالی کهورد را میدهند، مگر مترصدند تا در بازگشت نیز متوجه احوال و حرکات شان باشند، یادداشت نمیر موتو برای دستگیری مجرمین کمک بسزای نموده است. هنگامیکه در فاصله دو کیلو متری محل زندگی معلم میرسند، موتو راهمانجا متوقف میسازند، در یور با عزیز مالک موتو درین موتو بانتظار می نشیند، متیاقی آنها دستجمعی طرف منزل معلم هجوم میرند، چون همسایگان همگی به محل عروسی رفته اند، همه جا را سکوت مرگباری فرا گرفته است، اطراف و جوانب خانه حبیب الرحمن در چنان سکوتی فرو رفته است که گو یی ایدا در آنجا زنده جانی بسر نمیرد. جانی

دلیلی بر خبری وی از قضیه میباشد معذالک اقرار موصوف مدار اعتبار شمرده نشده است و به حیث معاون و حمایت کننده قاتل متهم میباشد.

فضل احمد خارتوال ابتدا لویه و هیات مستنطق واقعه موارد اتهام و اسمهای مشمول این جنایت را قرار ذیل ابراز داشت:

- ۱- عبدالواحد لیسانسه شرعیات که برادر زاده خدیجه است بحیث قاتل حبیب الرحمن و مفقود الاثر نمودن خدیجه نامه بدرجه اول متهم است.
- ۲- شمس الرحمن شوهر خدیجه بحیث حامی قاتل تحت اتهام قرار دارد.
- ۳- سحر گل بحیث معاون و همکار عبدالواحد معلم در درجه دوم متهم میباشد.
- ۴- محمد خطاب که منحیت ادعای ورثه مقتول قرار دارد، در دست اصلاح جرکه قومی رول مبهی را بازی کرده و از مبلغ چهل هزار افغانی پول اصلاح قومی پدر مقتول ده هزار آن را وی اخذ نموده مسولیت اتهام آن باندازه سحر گل نام وانمود شده است.
- ۵- محمد معلم نیز مانند سحر گل و غیره علاوه بر آن که تحت ادعای ورثه مقتول میباشد مسولیت اتهامش بهمان پیمان نه وانمود شده است.
- ۶- عزیز نام تاجر که درین قتل علاوه بر آن که خودش عملاً اشتراک داشته و متو خود را نیز بدسترس جنایتکاران قرار داده بحیث پیشاهنگ دارای اتهام شدید و ناموس د شده است.

یک تعداد اشخاص دیگری که در دوسریه متهم هستند البته بعد از فیصله محکمه و موارد اتهام شان ذکر خواهد یافت و طی رایسور جداگانه تقدیم خواهد گردید. (انتها)

## طفل در آوان خور دسالی

مطلع باشند. بعضی اطفال نا مل در ده ماهگی راه رفته میتوانند. بعضاً تا ۱۶ و یا ۱۷ ماه به این کار قادر نیستند. بعضی اطفال نار مل در یک سالگی به سخن زدن شروع می کنند، در حالیکه يك تعداد تا ۱۸ ماهگی و یا بیشتر هیچ کلمه بز بان نمی آورند.

در ختم سال اول، يك طفل بیچاره راه طولانی را پیموده است.

والدین وی ضرورت دارند تا بطور روز افزون بدانند که ازین به بعد آنها طفلک بسیار کو چکی ندارند، که بصورت آرام در جای خویش استراحت کند، بلکه يك جوان متجسس است که به سامان وسائل برای اجرای فعالیت های خود ضرورت دارد.

تا خود قاشق را بگیرد و غذا بخورد. طفل ده و یا دوازده ماهه اکثراً بدیگران پاسخ میدهد. او می خواهد بازی کند. بطور ما هرا نه از دستان خود استفاده می کند. اکنون طفل بطور رضائیت بخشی خود را مصروف نگه میدارد. پشک، سنگ و پرندگان توجه وی را بخود جلب می کند. با علاقمندی به آنها مینگرد و می کوشد تا با آنها بازی کند. عبور عرادیات و مردم توجه وی را بخود جلب می کند.

آنچه طفل باید انجام دهد، مربوط به تشویق بزرگان است. برای بزرگان مهم است تا بصورت متداوم از تغییرات بزرگی که در آن ولین سال حیات وی بو قوع می پیوندد.

## ملالی سترگی

دمستو خمارو سترگو خخه داسی رسوایی هم جوړېږي .

ستامستو خمارو سترگو په ما کړي اوردی

عالم په ما خبردی

کله چه ملگری یی ویده وی نود موسیقی او سندرو په اوږو لوسره خومره خوند کوی چه راپا خپری او هغه خخه چه په خوب کی لیده په سروکی ، کی داراز :

سترگو دی جار شمه لا لیه ... سترگو دی جار شمه جانانه خوبه ، نه بیدار شه لا لیه ...  
یاد اچه :

توری سترگی خماری

درته کړم نااه زاری

دزړه زخم می کاری

شوم رسوا ستا په یاری

«صابر شیرزوی، اماتور»

مونږ دتورو سترگو ستاینه دشاعرانو په شعر کی نه غواړو خخه شمیر یی زبنت زیات دی (حتی په کابل کی دمزامو سوالکرو نه هم زیات !!) دټولو یادونه دلته گران دی بلکه غواړو چه دخپلی فولکلوری ادب ، دخپل ولسی لویی او بی پایانه ادبی پانگی یعنی لنډیو خخه خو لنډه مثالونه دملالو سترگو او تورو سترگو په هکله دنمونی په توگه راوړو او وگورو چه دمیني فلسفه ، دزړه خبری خومره پدی کی ځان راښکاره کوی نو در واخلي ویی لولی .

سترگی دی دیر ی بنایسته وی

په شوگیر و کی دی خرابی کړی مینه

که توره یم تا به رنخو رگم

د یارانی تا یر په سترگو کی لرمه

په سترگو پ وند شی را ته گوره

چه او رېل پر خای می گل کرلی دینه

په سترگو پ وند در پسی نه شوم

نکه بادام سو ری سو ری در پسی یمه

سترگی می مه پاکوه ، ژا یم

چه یار له دره بینوا شپې یمه

دسترگو تور د زړه ملحه

دجانان غمه په خندا دی تیرو مه

دسترگو تور می ژړا سپین کړل

سپین به یی دیار بر قبر بدم چه خاوری شینه

دسترگو توره د زړه سره

دسترگو تور به خر خوم تا به ساتمه

سترگی می دیری و لیدلی

چه پری ر غیږم هغه سترگی نه وینه

(تربلی گنې پوری خدای پامان)



### بیوری تاب دفع کننده میکروب های مضره آب

اگر می خواهید آبهای نو شیدنی شما کاملاً اطمینان بخش باشد.

وبه امراضی از قبیل کولرا، مفرقه، پیچش و دیگر امراض میکروبی دچار نشوید از تا بلیت های ساخت انگلستان که شهرت جهانی دارد استفاده کنید .

مراجع فروش : -طور عمده نمایندگان همدرد محمد جان خان وات

و پرچون : - تمام ادویه فروشی ها

صفحه ۶۰

## درددل جوانان

قیمت خفگی والدینم هم تمام شود نمیخواهم این عمل احمقانه را درین وقت وزمان انجام دهم .

اما ... اما فامیل نامزدم که خودم ایشان را یک فامیل منور قلمداد نمودم ، آنها هم سدی برویم بستند که گذشتن از آن هم زور وقوت میخواهد ، و آن اینکه آنها میخواهند که مراسم عروسی ما در یکی از کلوپ ها ویا هوتل های درجه اول شهر صورت بگیرد که مصرف آنها دست کم معادل شصت تا هشتاد هزار افغانی خواهد شد . در حالیکه من ونامزدم بفکر این بودیم که عروسی ما هم چندان مصرفی نخواهد داشت وبه این ترتیب ما میتوانیم که وسایل ضروری زندگی فامیلی را کم و بیش تهیه کنیم . اما حال نمیدانیم چکار کنیم . آیا شرایط فامیل من ویا خانواده دختر عملی شود در حالیکه هر دویس نه منطق اجتماعی داردونه

منطق اقتصادی پس تکلیف عاجظور میشود آیا هردو فامیل را از خود ، برانیم خیر این کار هم معقول نیست در هر حال ما هردو در پی آنیم تا مراسم عروسی را قسمی به تعویق انداخته وسعی نمائیم تا زمینه را بران مساعده نمائیم تا به قناعت هردو طرف پر داخه و هردو خانواده را از خود راضی ساخته بعدا اقدام عروسی نماییم .

اما چرا موضوع را غرض نشر به مجله نوشتم ؟

بخاطر اینکه در قدم اول همین دو فامیل من ونامزدم مگر موضوع را از نظر گذشتانده و بالای پلان هایشان تجدید نظر نمایند و تانیا اینکه مردم ما حد اقل مشکل عروسی ودا ماد را درک کرده وکم از کم سعی کنند تا چند فیصد شرایط وایجابات عصر وزمان را بالای خود تعمیل نمایند .

بقیه صفحه ۴۸

## اکنون با بمیان آمدن

سپیده که میدمد برای فرد فرد ما پیغام داشت پیغام بسیار پر آرزو و گرم و حیرت بار و ملت ما تولد قهرمانانی نو ، نظامی نو و چهره های از خود گذشته نور ا شناختند ، که رهبر خردمند نظام جمهوریت ازورای امواج رادیو شادمانه ترین اعلامیه را بگوشی ملت با شهامت افغان میرساند :

« دیگر آن نظام سابق پایان یافت و سر از امروز جمهوریت بجای آن مستقر شد . »

همچنان طی این محفل محترمه روح افزا شایان یکی از معلمات آن لیسه ، پیغله رونا ، پیغله نا هید سکندری ، پیغله ذبیحه ، پیغله شهبلا و پیغله هاجره زمانی یکمده از معلمات

همچنان جمال یکتن از اطفال خورد سال یک پارچه تمثیلی اجرا نمود که از طرف حاضرین محفل به گرمی استقبال گردید . در اخیر در حالیکه دختران تمثال شباغلی محمد داؤد موسس نظام جمهوریت افغانستان را با خود حمل میکردند ، با دادن شعارهای ژنده باد افغانستان وپاینده باد جمهوریت ابراز احساسات مینمودند .

ژوندون

## کامیابی در مبارزه

۱- انتخاب يك حوزه فعالیت با در نظر داشتن اهمیت اجتماعی و اقتصادی آن و نظریه علویت ملی آن

۲- تشریح و مطالعه مشکلات آنی و نوری که مانع پیشرفت اجتماعی و اقتصادی شمرده می شود.

۳- تهیه معلومات علمی برای رفع مشکلات و حل مسایل و تسنیف این معلومات و در فرجام تنظیم آن به شکل دروس مرتب برای کمک به پرسونل فنی پروژه های انتخاب شده.

۴- تنظیم دروس به اصول (کل و بیل)

۵- نگارش خواندنی برای کورس های حیات مورد نظر.

۶- تربیه معلمان و آشنا ئی شان به این مواد خواندنی.

۷- افتتاح کورسهای سوادحیاتی، نظارت ممتد و ارزیابی آنها پیش نظر مبارزه بابتی سواد در افغانستان را بناغلی منتصر، چنین بیان کرد

با وجود آمدن و مسلط شدن جمهوریت جوان در افغانستان که مبارزه با بیسوادی در پروگرام آن گنجا نیده شده و همچنان ادا ره ملی سواد و تعلیمات حیات تی کلان سالان تحت ادا ره مستقیم وزیر معارف که قبلا به وجود آمده بود محل تأیید دولت جمهوری نیز قرار گرفته ما را امیدوار به گسترش دامنه این وظیفه ملی ما می نماید اکنون که فعالیت این ادا ره برای پیدا کردن جای مناسب و استخدام پرسونل مورد ضرورت و دریا فت کمک ها از مجامع و موسسات بین المللی و مالک دوست جریان دارد و در آینده حوضه های فعالیت سواد آموزی حیات تی را نیز پس از يك مطالعه علمی گسترش خواهد یافت و هم ممکن است در راه ملی مبارزه بابتی سواد علاوه بر پروژه سواد حیات تی کردت کو پرا تیف زرا عتی

جاریه به صورت مقدماتی کار خود را در چار حوزه به اساس علویت های انکشافی دولت جمهوری انتخاب کند درین مرحله اداره ملی سواد آموزی پیش از همه چیز متوجه دود هدف عمده یکی انکشاف یك سیستم کار

برای سواد آموزی حیات تی که در همه پروژ ه های انکشافی سراسر افغانستان قابل تطبیق باشد و دیگر اینکه برای تأمین هدف دولت جمهوری در جهت مبارزه بابسی سواد به سویه ملی یک کادر پرسونل فنی آماده ساخته شود.

در اخیر مدیر عمومی سواد حیات تی علاوه کرد اداره مبارزه بابسی سواد فعالیت مجله بخوان و بدان دارد که مخصوص نو سوادان نو نیمه با سوادان نشر می شود، این مجله که بیش از پانزده سال است که از طرف وزارت معارف نشر می شود قبلا نشر آن از طرف ادا ره تألیف صورت می گرفت ولی اکنون وظیفه آن به عهده این ادا ره است در مورد استقبال مردم ازین پروژه باید گفت که در سیستم سواد آموزی کهنه چون رسم بر آن بود که مردم محض برای آموختن سواد جانب اتاق درس دعوت می شدند به این صورت آنها علاقه

بدرس نگرفته و از کورس ها فرار می کردند و هم چون در آن انگیزه واقعی برای آموختن سواد در مردم وجود نداشت بنابر آن کسی حاضر نمی شد به آموختن سواد تما یل نشان دهند لا کن در سیستم سواد آموزی حیات تی طوری که اشاره شد آموزش سواد روی انگیزه های اقتصادی و غیره استوار است که در جهت کسب رفاهیت و بهبود حیات جاریه گروه های منتخب مردم جریان می پذیرد مثلا در بغلان قبل از آغاز کار پروژه سواد آموزی حیات تی هیچ کس حاضر نمی شد در کورس های اکا پر که از طرف مدیریت عمومی معارف آن ولایت تاسیس می گردید شا مل شود و لی خوشبختانه برای شمولیت در کورس های سواد حیات تی بیش از يك هزار نفر در زمستان سال گذشته ابراز تمایل نموده و با

علاقه مندی خاص دروس آنرا تعقیب می نمودند که به این صورت زمینه توسعه این پروژ ه در سایر نقاط نیز دیده می توان نیم و امیدواریم روزی فرا رسد که هیچ بی سوادی در اطراف و اکناف قراود هات کشور ما موجود نبوده و همه مردم ما از سواد بهره مند باشند.

## ژ یلا

میشود که پروین را ندیده ام نه توقعی از پروین دارم و نه ترس اما بخود اجازه نمی دهم مهر با نی او را فراموش بنمایم، پسر و یسن موسیقی و هنر بشمار میرود اولین مرتبه او بود که اجازه فامیلم را در مورد آواز خوانی من کسب کرد و به اثر رهنمایی و اصرار او بود که بعالم هنر پا گذاشتم. لذا اولین مشوقم پروین می باشد و من حرف را تکرار میکنم. البته در قسمت فرا گیری موسیقی بکمال جوانمردی اعتراف میکنم که بدرجه اول مرهون رهنمایی های بناغلی خیال میباشم زیرا فعلا پنجاه فیصد آهنگ های من از ساخته های اوست، بدرجه دوم خلاند، سه ریمست، مسرور

ننگیالی و استاد هاشم و حتی کسانی که يك پارچه هم برای ما ساخته اند حیثیت رهنما را برای من داشته و من به آن معترفم.

دراخیر باید بگویم که بارویکار آمدن نظام جدید آرزو مندی بزرگ هر هنر مند و از جمله خودم بهبود وضع هنر و بخصوص هنر موسیقی می باشد، بدون شک بعد از این به هنر مندان راستینی که در اثر شرایط نابسامان و غیر مطلوب گذشته دست از کار هنری کشیده بودند و یا عملا کنار گذاشته شده بودند، موقع کار و خدمت میسر میگردد.

امید است با جلب کردن هنرمندان محبوب مردم و از میان بردن قرار داد هایی بشکل اجازه یی تحولات و شکوفائی چشمگیری را در ساحت هنر مشاهده کنیم.

باعرض حرمت

ژ یلا

## قاسمی

بدنامی ها یش مردم خرابات آنرا قبول داشتند و شما از ترس همان بدنامی نام خود را «آماتور» گذاشتید که اگر اجازه بدهید من این کلمه را «سازنده بوی» معنی میکنم و شما هم اگر از حقیقت انکار نکنید از همین راه زندگی می نمائید یعنی از همین راه سازندگی یا بقول شما «هنر» ولی علت تاخت و تاز شما را برهم سلطان تان یعنی مردم خرابات جز بی اطلاعی تان نام دیگری نمی توان گذاشت.

شما متذکر شده اید که مردم خرابات موسیقی را بحیث حرفه قرار دادند و خدمت مهمی به آن نکردند. لطفاً بفرمائید شما و امثال تان چه خدمتی به موسیقی این کشور نموده اید؟

شما از برکت موسیقی نام و نشانی برای خود دست و پا نموده اید و همین سازندگی تان پسول سگرت و لباس و ... تا آنرا فراهم میکند ... تنها با این فرق که شما سازنده آماتور هستید و مردم خرابات حرفه ای، شما آهنگ های کابی و نقلی را میسرانیده مردم خرابات آهنگ های همین کشور را.

اگر مردم خرابات بنظر شما زندگی خود را از طریق موسیقی

تا مین نمی کردند پس از کدام راه باید برای زنده ماندن زن و فرزند خود نان پیدا میکردند؟

مردم خرابات موسیقی را بد نام نکردند، بلکه شما آماتور ها با حرکات عجیب و ... موسیقی را بدنام کردید، حال بعوض اینکه مردم از شما سازنده بچه هاشکایت کنند. شما شکایت می نمائید شما به مردم خرابات که خالی از هرگونه عوام فریبی هستند تهمت میز نید که موسیقی را بدنام کردند.

قربان این زحمات مرحوم استاد قاسم و دیگر اهل خرابات بود که از يك قرن قبل کمر همت بستند، موسیقی را که بد نام و منفور بود رواج دادند و گوش مردم را به آن آشنا کردند و در مقابل ذهنیت های ضد هنری و تعصب آلود مجامع کردند بعد و قتی که از خیرات سر آنها موسیقی اندکی خوشنام تر شد شما و امثال تان موقع یافتید تا از موسیقی نام ببرید.

آقای هویدا! من درین جوابیه قطعاً خیال حمله بشما را نداشته ام صرف خواستم شمارا ازین تندروی بیجا برای آینده بازدارم، اگر اندکی دقیق شوید و در مورد خرابات و خراباتیان معلومات حاصل کنید آنوقت خودتان پی می برید که تبصره شما چقدر ظالمانه بوده است.

باعرض احترام

ناصر پورن قاسمی

## پده منځنۍ ختیځ کښی

دریو کلو کښی بشپړی پزی او ټاکل شویدی چه دا لاسکاله شمالي بنیلو څخه د ۱۹۷۶ کال په پای کښی نفت مار کیټ ته را توی شی . نوموړی پایپ لاین د ۷۸۹ میلو په اوږه دوالی د (پرو دغو) له خلیج څخه چه دلس ملیارد پیرل تیلو ذخیره پکښی لایته شوی ده ، غزول کیږی .

دالا سکا په جنوب کښی د (والدز بندر ته) کله چه دغه پایپ لاین چه ۴۸ انچه قطر لری ، وغزول شی ، په لومړی مرحله کښی به د ورځی شپږ سوه زره پیرل نفت انتقال شی . دغه اندازه به په دوو راتلو نکو کلو کښی د ورځی دوه ملیون پیر لو ته ورسپیری .

دالا سکا تیل به خارجی منابعو ته دامریکی دنفثو د اړتیا یوه برخه پوره کړی ، تر ۱۹۷۰ کال پوری له دغو منابعو څخه دورځی ۱۰ ملیون د نفثو د ذخیرو نه علاوه له ۳۰ نه تر ۴۰ ملیارد پیر لو پسوری دنورو ذخایرو د موند لو امکان هم شته .

بقیه صفحه ۲۵

## عصر دراماتیک در...

بلکه کیفیت و ارزش عمیق معنوی آثاریکه بمعرض نمایش قرار داده شده قابل توجه میباشد درامه ای که درین سه سال اخیر وبخصوص در سال ۱۹۷۲ نمایش داده شده از نویسندگان بزرگ و دراماتورگهای نامی مانند ایوان بوکو کانس و جان سلویک می باشد ودر پهلوی ایندو می توان از نویسندگان مشهور دیگر مانند او سولد سارا دمیک استیفن زوکول وارنست اشتريک نام برد این آثار از ایده الوری های متفاوت نمایندگی کرده متن این آثار زیاده رنگین و آ موزنده هستند کانس دو درام خود را عرضه کرده که متن ایندو درام طبعاً از لحاظ شرایط زمانی مکان ووقایع نسبت به هم تفاوت می باشد . یکی ازین دو اثر یکی بنام «روز کارنوال» و دیگرش «پیش از آنکه خروسی آذان دهد» نام دارد دو درام دیگر بنام «یک سبو بزرگ» و «یک حلقه برای دونفر» از جان سلو ویک «برج امید» و «ماجرای یک گدا» از سولدسارادنيک بصورت کمیدی ورومانتيك تنظيم گردیده همچنان يك درام از استیفن زوکول بنام جشن خانواده گسی و از رانست اشتريک دو درام از جولوس

زو بورف جان وغيره آثار عالی وپر ارزشی به روی ستنیهای کشور چکوسلواکی بمعرض نمایش قرار گرفته است . در مورد انعکاس نظر منتقدین و تماشا کنندگان نباید منتظر ختم نمایش گردید بلکه ایجاب میکند نقش هر يك از آثار را در محل تولد شان بروی صحنه تیاتر مورد مطالعه قرار دهیم ودر يك وحدت دراماتیکي وستیژ آنرا مد نظر بگیریم ما با قاطعیت میتوانیم در مورد نتایجی که از مباحثه وتحلیل بدست می آید قضاوت کنیم مثلاً نمایش درام ماجرای يك گداگر اثر سلوويك در تیاترال راف بوریان پراگ يك حقیقت قدیمی را تأیید میکند که بهترین کمیدی میتواند بمعرضه اند بهر حال در کنفرانس نهایی جهت بررسی نتایج حاصله از نمایش آثار دراماتیکي کنون چکوسلواکیا به رهبری پروفیسر دکتور رولف ماریسن وسهمگیری های وسیع متخصصین سولاتی بخصوص در باره نقش اجتماعی آثار دراماتیکي چکوسلواکیا به تفصیل بحث شد . طی این کنفرانس نقاط نظر هنری وایده آلوزیکي آثار از یابی گردید .

صفحه ۶۲

## آزموده

«يك گیلان مشروب ؟» تشکر . يك بوتل آبجو کافی است . لطفاً از نوع دلمارکی آن ...»

اگر يك جوان که بحواشی باز تکیه زده زانوی چپش را تکان میدهد ، آنجا حضور نداشت ، رستوران بکلی خالی بود .

وقتی کارلی محتوی گیلان را جرعه جرعه فرو میبرد ، پیرا موش را با نگاه کنجکاو بررسی میکرد ودر ضمن مطالبی را که برایش در آن واحد مهم جلوه میکرد ، در صفحه حافظه یاد داشت میکرد . همینکه آخرین جرعه را نوشید ، با رستوران سایکس مانندجیب وایست خودش آشنا شده بود .

سایکس دومین بوتل آبجو را از یخچال بیرون کشیده ، پرسید :

«خوب آقای کارلی ، یقیناً میتوانید اینجا بمن کمک بکنید ؟»

کارلی بقلای گیلان خود را پرکرد و گفت : «یقین دارم ، بلی ، من یقیناً میتوانم بشما کمک کنم .»

من از صمیم قلب از شما تشکر میکنم آقای کارلی ، در صور تیکه خواسته باشید وایس بشیر مراجعت کنید ، از شما خواهش میکنم این نامه را بمرجعتش برسانید ، خیلی مهم است .»

کارلی وقتی پاکت سر بسته را میگرفت دست بجیب برد تا پول آبجو را بپردازد ، ولی سایکس با اشاره حالتی ساخت که لزومی ندارد . کارلی یکبار دیگر بگو شه های رستوران نظر افکند واز در بیرون شد .

در اتوبوس ازدحام نبود ، ولی کار لس عمداً به صیت عقبی نشست ونامه را قسمی گشود که راننده وقتی به آئینه پیشرو نظر می اندازد ، آنرا نتواند دید .

بین پاکت يك عدد کلید با صد دا نه نوبت ده دالری وجود داشت .

کارلی بقیه روز های هفته را مانند روز

های پیشین کار کرد ، صرف ساعات محدودی را که در ختم کار رستوران فراغت میباشد بجای تماشای تلویزیون ، در کار خانه کوچک خودش که در مطبخ ایجاد کرده بود ، می گذارید ، این کارخانه واقعاً بشکل استاندارد ای ساخته شده بود .

کار های وی درین کار گاه خیلی ساده مینمود ، ولی درنظر اول مشکل بود فهمیده شود که وی چه میسازد و برای چه ... اما کارلی خود میدا نست چه میکند ، آخر آنهم شپرت آزمودگی وتخصصی که داشت ، به چه درد میخورد ؟ او میباشد از تخصص خودش درین رشته طور مطلوب نفع ببرد وکار لی یقین داشت که تا روز شنبه با آرزویش خواهد رسید .

يك بانو ، رئیس ماساژخانه از اینکه کارلی بروز شنبه اند کی وقت تر از معمول کارش را ترک داد ، اعتراض نکرد پیشخدمت بانو آزموده وپر کار ساعت دو بعد از نصف شب خودش را بر رستوران دور افتاده سایکس رسانید ، تعمیر رستوران در سیاهی شب فرو رفته بود وکار لی بازم مقدار زیادی را پیاده طی کرد ، آسمان پوشیده از ابر بود وتختین اثر گزنده سردی در هوا احساس میشد .

کارلی خودش را بصیرت بدروازه عقبی تعمیر رسانید ، نگاه جستجو گر خود را بار دیگر باطرافش رها کرد ، آنجا ذیروحي وجود نداشت ، سپس کلید را بقل چپ خا نید قفل در را تازه روغن زده بسوزاند . در باهستگی باز شد وکارلی نخست وارد مطبخ شده ، از آنجا بسالون بزرگ ناخوری رسید وبدون ائلاف وقت کنار بار کوچک توقف کرد ، عقب بار ، متصل الماری مشروبات ، بروی دیوار درجه سبیدی دیده میشد که با فشار يك دکمه از هم گشوده شد ، عقب تخته ، سوراخ مربع شکلی بنظر رسید که در آن آلات نامی الکتر یکی نصب شده بود .

بقیه صفحه ۳۶

## حادثه در نیمه شب

در اخیر سال من با پند تصمیم بگیریم که آنرا به محل دیگری ببرند ویا به کس دیگری بدهند ویا در همین جا حفظش نماید .

صرف نان صبح به پایان رسید ، آنتی از چوکی اش بلند شده وگفت :

«دو شیژه تا مکتب در اتاق دیگر منتظر است .»

هنگامیکه صحبت را با جوزف تمام کردی لطفاً به آنجا بیا ، من می خواهم از نتیجه صحبت شما باخبر شوم .

لی به قلب فشرده گفت :

«بلی آنتی ، من این کار را خواهم کرد . لی در حملهیکه شاخه های اضافی درختان را قطع می کردند جوزف را دیده کرد .

هنگامیکه جوزف نزدیک شدن او را مشاهده کرد از کار دست کشید ودر حالیکه پیله باغبانی را به آرامی بالا وپائین می آورد منتظر ماند ، لی مشاهده کرد که جوزف مقبول تروزیبا تر از آن است که او از اطاق خوابش دیده بود ، جوزف جسورانه منتظر ایستاد تا اینکه لی در مقابلش قرار گرفت . لی گفت :

«سلام ، دو شیژه اپلیتون ازین خواسته است که با شما سخن بزنم .»

در حالیکه گلوش را صاف می کرد تا بتواند بخوبی کلمات را ادا نماید ووازش

را که مانند آواز معلمین تازه کار در اولین روز درس شان گرفته بود ، پرتائیر سازد اضافه نمود :

«من دو شیژه لی اپلیتون هستم . جوزف سوی اونظر دوخت ، آه ، بلی او واقعاً لی را تماشا می کرد .

چشمان جوزف برنگ آب تیره ودرخشان بود وتناسی عجیبی باچپره آفتاب سوخته اش داشت اما چیزی که لی واقعاً برای آن آماده نبود واین خواست آنرا مشاهده نماید عبارت از دشمنی وخصومتی بود که در آن چشمان وجود داشت ، يك نوع خشم وغضب سوزنده وتیاه کن از آن يك جفت چشم سوی لی مرازیر می گردید ، درین دوران خشم شخصاً متوجه لی بود ، از مشاهده این وضع لی کاملاً دست وپاچه گردیده وقدمی به غضب برداشت .

هنگامیکه جوزف لب به سخن گشود از وردی کلماتش می شد یکنوع خشم وغضب وخیره نگاه کردن اسرار آمیز را کشف کرد . جوزف گفت :

«بسیار خوب خانم ، لی می خواست بگارش قسمی که آنتی از او خواسته بود سرو سامان بدهد . حتی اگر این کار خلاف توقع وصیل او واقع میگردد .

لی ادامه داد :

نتاهام

## بره گسگ

خواب را هم دیدم. بره گسگ آنجا بود. سپس به مطبخ رفته گفتم: «من لامل فراموش کردم بنویسم که مارتینی را برای من فوری نساز.» دلم میخواست وقتی بخواب میروم یک لقمه بالای تابلو کار کنم.»

او گفت: (خوب ساعت میشود.)

بره گسگ در مطبخ هم نبود. شاید در لحظه ای که من دروازه رده وارد شدم، او فرصت داشته. هرگز نشد به من رسید. بعد دروازه مطبخ هانس پت مرتبه صدا داده بود. و غیر از دروازه عمارت این یگانه راهی بود که بخارج از عمارت باز میشد.

من احمق شده بودم.

حتما بره گسگ آنجا بوده وقتی خانوادچاندلی برای خیر کردن او مقابل منزل هانس توقف کرده. او سوار موتر آنها شده و رفته است.

البته اگر آنها توقف کرده باشند دوباره به اتاق بزرگ بازگردد. راسا می رفت و چند بار به گنج و کنار اتاق نظر افکندم. ضمنا بهای های را که در دیوار آویخته بود. دیدم برای من طاققت فرسایید که بنشینم و صبر کنم. لامحل چند دقیقه دیگر باید منتظر میماندم تا مگر از چهره هانس چیزی میخواندم به تدریج راحت میشدم هانس با گیلان های مارتینی برگشت. او یک گیلان را به من تعارف کرد سر کشیدم.

نه به خاطر اینکه مشروب حال را بهم زده باشد یا او بول میسازد و من قادر به آن نیستم اما من ذهنت بدتری نسبت به او داشتم هانس بر سید. «این کاروبار در چه حال است؟»

جواب دادم (خوب) ما تیسری خود را نوشیدیم او خواهش را قبول کرده و مشروب صمغی ساخته بود. غلبا و زموت بود که چندان طعم خوب نداشت. اما دانه زیتون بین آن بیشتر از آنچه درباره اش فکر کرده بودم تاریکتر به نظر می آمد شاید صرف با بکار بردن همین رنگ از تصویر چیزی به دست میامد.

از هانس پرسیدم: هانس منزل قشنگی داری. بخصوص ویرینی آن. منم میخواستم یک چنین ویرینی داشته باشم. او شانه هایش را تکان داد اظهار داشت: تسوا زوری مودل کار نمیکنی همینطور نیست؟ در جوابش گفتم: موضوعات آزاد زیاد وجود دارد چه تفاوت میکند اگر از روی مودل کار نشود؟ وانگاه از خود پرسیدم چرا با کسی حرف میزنم که اصلا نمی فهمد پیرامون چه چیز صحبت میکنم. بطرف کلکین رفتم ازین کلکین میشد کارگاه مرادید از آنجا به بیرون نظر انداختم. امید وار بودم بره گسگ را در حال رفتن بسوی خانه ببینم اما او را ندیدم. او که اینجا نبود. پس در کجا بود؟ اگر او در اینجا هم بوده و حالا از نظرم پنهان شده یا وقتی که من دروازه رده ام او از آنجا بیرون رفته یا نیستی اکنون در راه بازگشت به منزل بودی و من لابد او را میدیدم.

از جایم برگشته پرسیدم: آقای چاندلرو خانم امروز شام به اینجا آمده بودند؟ - (نه خانواده چاندلر را ندیده ام) هانس در خشم کلامش گیلان خود را یکدم خالی کرد و از من پرسید: یکی دیگر هم میل دارید؟ دلم میخواست که می بگویم. اما بر حسب تصادف نظرم به یک پله الماری بر خورد. بصورت کاملا تصادفی بود. من یک مرتبه داخل آنرا دیده بودم. زیاد چطور نبود اما با اینهم جای کافی داشت و یک نفر میتوانست در داخل آن پنهان شود. بهتر گفته آید گنجایش پنهان شدن یک خانم را داشت.

## حضرت علی کرم الله وجهه

ملجم غذایی خوب دهنده و بستر نرم برایش تهیه کنند و گفت اگر زنده ماندم من ولی خون خود میباشم خواه عفو کنم و یا قصاص نمایم و اگر مردم بمن پیوست سازید که در نزد خداوند یا او اقامه دعوی کنم.

این بود شمه از حیات پرارزش خلیفه چهارم اسلام که در راه اعلاي کلمه الله چگونه زحماتی کشید و چه رنج ها را دیدند. مسلما نان راست که از زنده کسی گذشته گان رجال برجسته تاریخ و شخصیت های عالی اسلام عبرت گیرند حرکت آنها را قدم بقدم تقلید نموده کار نایه های شانرا سر مشق زندگی خویش قرار دهند تا موفقیت نصیب شان گردد.

میله تفنگچه بزرگ ۴۵ را بطرف سوراخ کلید پله الماری بصورت مایل تکیه نه گرفتیم تا باعث مرگ کسی نشود که در داخل آن پنهان شده بود. من این کار را به آرامی انجام دادم و ضمنا نظرم را از هانس بر نداشتم.

روی ماشه فشار آوردم صدای تیسیر در فضای سالن بزرگ آتلیه بطور وحشتناکی پیچید و من مراقب هانس بودم. وقتی پله دروازه الماری آهسته باز میشد قدری غلب رفتم. یک دانه زیتون به روی کاشی های فرش افتیده صدای خفیفی ایجاد کرد. صدایی که ممکن بود شنیده نشود. من ناظر هانس بودم همینکه پله دروازه کاملا باز شد داخل الماری را دیدم بره گسگ آنجا بود. کاملا برهنه.

به روی هانس آتش کردم و او فرو غلتید دست من آنقدر آرام بود که با همان یک قیر کارش را ساختم او با یکدست که روی قلبش گذاشته بود در غلتید. اما بسپود تلاش کرد. سرش با صدای سنگین به روی سنگفرش اتاق خورد.

این صدای مرگ بود که بر خاست. تفنگچه را در جیب گذاشتم و حالا دستم می لرزید. پلیت راسا هانس پسروی دستم قسار داشت و کاردنقاشی او هم روی چفتی پلیت افتاده بود.

کار را بر داشتم و بره گسگ را بر پدم بره گسگ برهنه را از میان چوکات بیرون آورده اوله کردم و به روی سینه ام فشردم هیچ کس نباید به آن نظر اندازد. من ایسن تصویر را برای همیشه از دیده هانپنا ن میبازم.

ما با هم روان شدیم و دست در دست هم از تپه بالا رفتیم. در روشنی سیمگون ما بصورتش دیدم. هر آخنه بر داشت و او هم خندید. اما خنده او نظیر آهنگ چنگ نقره ای بود خنده من به برگهای گل پژمرده داؤد دی میماند که یک دیوانه تکانش دهد.

دستش از میان دست من لغزید و ورقص کنان خط سفید و باریکی ترسیم کرد و وقتی شروع به حرف زدن کرد خنده های او از لای شانه هایش اوج گرفت. عزیزم تو بیاد نداری. بیاد نداری که وقتی پیرا مون هانس و خودم بتو حرف زدیم مرا کشتی؟ تو بیاساد نداری که امروز عصر مرا کشتی؟ چطور عزیزم؟ تو بیاد نمی آوری؟ ...

اجتماعی قدمرو اسلامی گشت اما این مخالفت ها خاموش نگشته کار به کار زار کشید در تمامی محاربه ها طرفداران علی «رض» فاتح بودند.

با لخره این خلیفه نامدار و دانشمند اسلام بعد از چار سال و نه ماه خلافت به سن ۶۳ سالگی در هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۶۶۱ م توسط عبدالرحمن بن ملجم جراحت شدیدی را متحمل شده بعد از سه روز جان شهادت را نوشیدند و در شمس ۱۹ ماه مبارک رمضان در کوفه به خاک سپرد شد.

هنگامیکه وجود مبارکش به سخت ترین درد مواجه بود این ملجم را به حضور ششان آوردند نزدیکان را امر نمودند که برای این

در جوابش گفتم: پلی منسون می شوم. بطرفش رفته گیلان خالی ام را به دستش دادم. او با گیلان ها از اتاق بیرون رفت و داخل آشپز خانه شد. من چانس پله الماری روان شده برای باز کردن آن تلاش نمودم دروازه الماری بسته بود کلید در قفل آن وجود نداشت.

چرا باید یک الماری را همیشه قفل کرد در حایکه همیشه وقتی از منزل بیرون میرفت دروازه در آمد و کلکین ها را قفل میکرد.

بره کوچک کی ترا ساخته است. هانس از مطبخ بیرون آمد. در هر دو دستش یک یک گیلان ما رتینی بسود. او متوجه دست من به روی دستگیر الماری شد یک لحظه آرام سر جایش ایستاد. سپس از تعاشی در دستپایش پدید آمد. به قیسمیکه مارتینی بین گلاس ها تکان خورده از لبه گیلان ها کم کم به روی زمین ریخت. با خوشحالی از او پرسیدم: «ها تیسر» تو الماری خود را همیشه قفل میکنی؟

سرافقل است نه قاعده قفل نمیکنم. «زو د متوجه شد که مرتکب اشتباه شده در حالی که سعی مینمود خودش را استوار نگاه دارد اظهار داشت: «و این ترا چه شده است؟»

در جوابش گفتم: «هیچ. قطعا چیزی نیست.» اینرا گفته تفنگچه ۴۵ کالیبر خود را در جیب بیرون آوردم. هانس با وز نسکه داشت هرگز نمیتوانست فکر حمله بر من را در کله اش راه دهد. زیرا بقدر کافی از من فاصله داشت. من تبسمی برویش زدم و اظهار داشتم: «بد نخواهد شد اگر کلید الماری را بمن بدهی.»

قطرات بیشتر مارتینی به روی سنگفرش اتاق چکید از آن قامت بلند. پیکر نیرومند و سرو کله باوند و قشنگ کاری ساخته نبود او عمیقا در وحشت و هراس افتیده بود. سعی مینمود آهنگ صدایش طبیعی باشد و در جوابم گفت: نمیدانسم گیلید را در کجا مانده ام. چرا مگر چیزی بنظرت مشکوک می آید؟

گفتم: «هیچ چیز. اما از جای تکان نخور هانس همانجا که هستی بیا نیست» او اطاعت کرد و بدون حرکت باقی ماند. گلاسها در دستش کج و راست میشد اما دانه های زیتون همچنان در میان مشروب شتا میکرد. من او را زیر نظر داشتم. اما

حالت هارادرقیافه هایتوانم خواند اما تحلیل و تفسیر آن بر این من مشکل میباشد. همانطور که گفتمی توانم صدها و از هم تفکیک نمایم. هانس فریاد زد: «دهی و این ۱ درون پیاه». داخل عمارت شدم. بره گسگ آنجا نبود. لافل در اتاق بزرگ کارگاه هانس ندیدم. طبعا عمارت اتاقهای دیگر هم داشت. یک اتاق خواب یک مطبخ یک تشناب من میخواستم زودتر همه چارایگردم اما این رفتار من دروازه ادب بود و یک حرکت غیرمیدانه. بهر حال نمیخواستم پیش از آنکه همه چارانشسته باشم از آنجا بیرون روم.

من پرسیدم: «یک کمی بخاطر بره گسگ ناراحتم. کمتر اتفاق افتیده که درین ناوقت شب از خانه تنهایی بیرون رود. تو او را ندیده ای؟» هانس سر بلوند و قشنگش را بعنوان بی خبری شورداد.

به تعقیب حرفم اضافه نمودم: «تصور نمودم شاید در راه بازگشت سری نزد تو زده باشد.» تبسمی بصورتش زدم و ادا نمودم: «شاید احساس تنهایی مرا درین لحظه نا راحت ساخته نمیخواهی بمنزل من بروی و در آنجا وین بنوشیم. من صرف و این دارم. اما بقدر کافی.»

طبعا میبایست او جواب میداد: «چرا در همین جاجیزی ننوشیم.» و او همین حرف را هم زد.

او حتی از من پرسید. چه میل دارم و در جوابش گفتم: مارتینی می خواهم.

چون او میبایست به آشپز خانه برای مخلوط کردن مارتینی می رفت. من فرصت آنسر ا بدست می آوردم تا اطرافم را جستجو کنم. هانس جواب داد. اوکی. منم مارتینی می نوشیم. یک لحظه مرا عفو کن.

او به مطبخ رفت و من بصورت تگاهی به تشناب انداخته سپس به اتاق خواب رفتم. همجای اتاق خواب را گشتم حتی زیر تخت

## توندون

دامتیا ز خواند:

دانیس نشراتی موسسه

مسؤول مدیر:

حسین هدی

دفتر تلفون: ۲۶۸۴۹

دکور تلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)

دچاپ مدیر: طوران شاه شهبم

دارتباط او خبر نگاران مدیر:

روستا باختری

فوتو را پور تر: مصطفی (نعیم)

عکاس: محمد ظاهر

پته: انصاری وات

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کنی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کنی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

# فروشگاه بزرگ افغان

## با بهترین و قشنگ ترین یخچال های جهان در خدمت شما



یخچال اندست ساخت ایتالیا دارای شهرت جهانی یخچال اندست که در بیش از یکصد و بیست کشور جهان مردم با علاقمندی زیاد از آن استقبال کرده اند.  
یخچال اندست مدرن قشنگ و خوش ساخت.  
یخچال اندست در گرمای تابستان غذای صبحی را برایتان نگه داشته شمارا فرحت میبخشد.  
یخچال اندست را صاحبان ذوق و سلیقه عالی انتخاب میکنند.  
یخچال اندست را از فروشگاه بزرگ افغان بدست آورده میتوانید.

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**